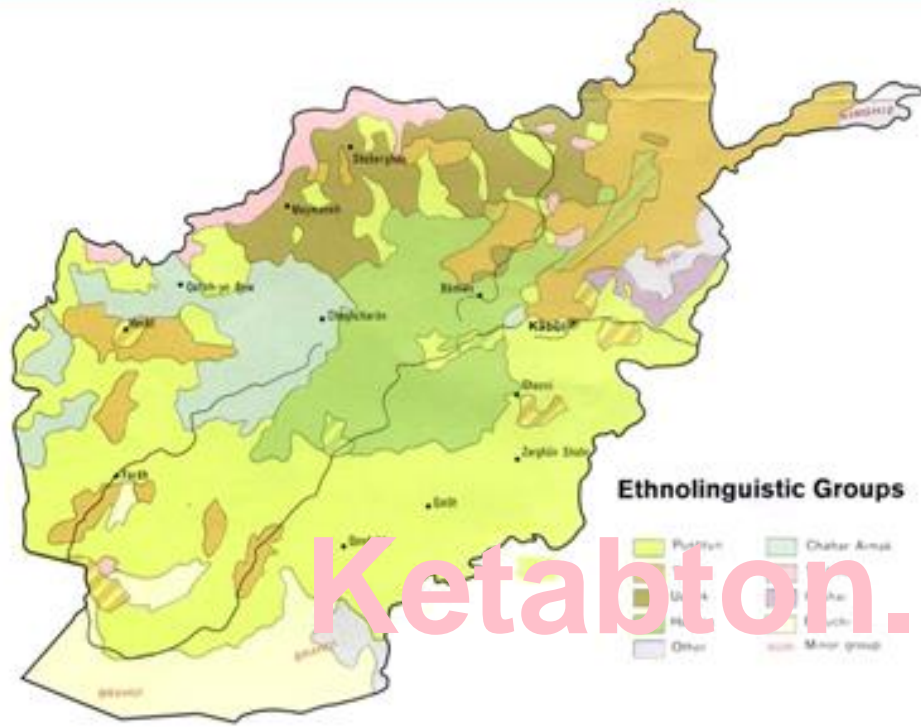


پشتون ها

(قدرت، تاثیر و حرف آخر)



Ketabton.com

نوشتہ ی مصطفی «عمری»

به نام آفریده کار بی همتا

پشتون ها

(مجموعه ی نوشته های سیاسی، اجتماعی و تاریخی)

نویسنده:

مصطفی عمرزی

چاپ اول
خزان ۱۳۹۳ شمسی

مشخصات

نام	: پشتون ها
	(مجموعه ی نوشته های سیاسی، اجتماعی و تاریخی)
نویسنده	: مصطفی عمرزی
تایپ و تصحیح	: م.ع
دیزاین	: م.ع
شمار صفحات	: ۲۰۹
زبان	: دری افغانی
تیراژ	: ۱۰۰۰ جلد
ناشر	: انجمن نشر دانش
نوبت نشر	: اول
سال	: خزال ۱۳۹۳ شمسی

حق نشر برای صاحب اثر، محفوظ است!

اهداء به پشون ها:

به مردمی که بیش از ۶۰۰ سال حضور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، تمدنی و حماسی مداوم آنان در جغرافیای آسیا، «نام» و «ننگ» را مُهر «رسمیت» می زند.

در این کتاب:

- ۱- پشتون ها (دباجه)..... ۱
- ۲- ابهام در روشنگری..... ۴
- ۳- از انتقاد پشتون ها فرار می کنند!..... ۸
- ۴- از جغرافیای جهان سوم..... ۱۶
- ۵- از هیچ پروژه ستیز سیاسی، حمایت نمی کنیم!..... ۲۱
- ۶- افتخارات مذموم..... ۲۵
- ۷- اگر حاشا می کنیم، آزرده نشوند!..... ۳۲
- ۸- آن چه که باید دوستان خارجی بفهمند!..... ۳۶
- ۹- انتقاد یا هتاکی و بی حرمتی؟..... ۴۱
- ۱۰- ایدیا لورزی های وارداتی..... ۴۵
- ۱۱- برخورد های تند و توهمی..... ۵۰
- ۱۲- بغرنج تاریخ..... ۵۵
- ۱۳- به تبعیت از چه؟..... ۶۰
- ۱۴- بی نیاز از دیون..... ۶۴
- ۱۵- پیکر بی سر..... ۸۰
- ۱۶- تاریخی..... ۸۵
- ۱۷- تحرک میلیونی..... ۹۰
- ۱۸- تعبیر حُسن نیت..... ۹۵
- ۱۹- تعریف ستمی روشنفکر..... ۱۰۰
- ۲۰- جست و جوی نو فرهنگی و ادبی..... ۱۰۴
- ۲۱- جنس منتقدان بحران زده..... ۱۱۰
- ۲۲- حذر از محک عداوت..... ۱۱۴
- ۲۳- حق خویش را بخواهید!..... ۱۲۰
- ۲۴- درس هایی از سومین انتخابات ریاست جمهوری..... ۱۲۶

- ۲۵- درک حساسیت های ملی..... ۱۳۱
- ۲۶- دست آویز های سُخره..... ۱۳۵
- ۲۷- دگم اندیشی و واقعیت ها..... ۱۴۰
- ۲۸- زبان بازی..... ۱۴۴
- ۲۹- زیان های تخریب اجتماعی..... ۱۵۰
- ۳۰- سال های سیاه..... ۱۵۴
- ۳۱- ستیز و سلب استقلال فکری..... ۱۵۹
- ۳۲- شور و غوغا در میان موانع سمتی..... ۱۶۴
- ۳۳- عدم توازن در باور های ملی..... ۱۷۰
- ۳۴- عقب شعار ها..... ۱۷۵
- ۳۵- قهرمانان گمنام..... ۱۸۰
- ۳۶- کسی از ما دفاع نکرده است!..... ۱۸۶
- ۳۷- نه به نقد هارا!..... ۱۹۱
- ۳۸- همپندیری به معنی معامله و سازش!..... ۱۹۵
- ۳۹- همه را به یک معنی می گیرند!..... ۱۹۹
- ۴۰- معرفی مصطفی عمرزی..... ۲۰۳

پشتون‌ها (دیباچه)

تاریخ لودیان و سوریان در هند، نخستین نشانه‌ی تبارز مردمانی شد که بعدتر در مسیر بیش از ۶۰۰ سال، خود را به عنوان بخشی از مهمترین ظرفیت‌های انسانی و تاثیرگذارترین محورهای اندیشه در جغرافیای آسیا حک می‌کنند. از آن روزگار تا کنون، مردمانی در این حدود، حقیقی می‌شوند که بخشی از واقعیت‌های این خطه‌اند.

سال‌ها پس از افول قدرت سیاسی پشتون‌ها در هند که با پایان حاکمیت سوریان به همراه بود، اما جامعه‌ی پشتون‌ها به عنوانی بخشی از پشتوانه‌ی بشری و تمدنی قاره‌ی هند، در نقش خان‌ها و صاحبان نفوذ، مجریان فرهنگ و مدنیت می‌مانند و فصول مهم داشته‌های فرهنگی و مدنی‌تی هند را تاریخی می‌سازند.

پشتون‌های روشانی پس از پیر روشن ضمیر (بایزید انصاری)، چکاوک شمشیرهای خویش را بر فراز مغولان متجاوز، تیره‌تر می‌کنند. در بخشی دیگر آسیای بزرگ، هنگامه‌ای برپا می‌شود که از روزگار مبارزان روشانی تا ختک‌ها و از خوشال بابا تا میرویس هوتکی، مقدمه‌های بودند جهت احیای تاریخ سیاسی ما.

حماسه‌ی هوتکیان که تهداب دوباره‌ی آزادی را برجای گذاشته بود با یادگار بزرگترین حماسه که فرهنگ‌های مردمان این سرزمین را در فرامرزهای سرزمین افغانان، در ایران نیز پاسداری کرد، با طرد تعصب

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۲ /

بیگانه گان، حقایقی بر جا گذاشت که بخش‌های تاریخ واقعی آن کشور اند. این حماسه‌ها، افغانزمین را به آستانه‌ی مرد قهرمان و شخصیتی می‌برد که با گذشت قرن‌ها، به جز او (احمد شاه بابا)، کسی را مقام اول‌شان، حیثیت و وقار تاریخ افغانستان نیست.

حضور مداوم و تاریخی تبار ما که تنها در رسمیات تاریخ، بیش از ۶۰۰ سال می‌شود، بحث پشتون‌ها در جغرافیای آسیا را به حقیقتی مبدل می‌کند که در کلیت حقایق، اسناد و تعریف، هیچ مُعضل و گره‌ای را نمی‌توان بدون حضور پشتون‌ها، به خصوص در افغانستان و در پشتونخواهی بزرگ، حل کرد.

حضور متنوع پشتون‌ها در جغرافیای آسیا که با ۱۰۰ میلیون در افغانستان، پاکستان و هندوستان تبارز کرده است، از حماسه‌ها و پیکارهای تاریخی تا مدنیت و فرهنگ‌سازی‌های انسانی و نقش موثر در انکشاف افغانستان که از احیای خاک‌ها تا ساخت نظام، پشتون‌ها را به عنوان آن حقیقت مسلم منطقه‌ی ما جا می‌دهند که با گذار از چند قرن، غیر قابل انکار می‌باشند.

در این مجموعه، تاریخ، سیاست، فرهنگ، اجتماع، تبعات و اثرات را در محور قوم پشتون، به بررسی گرفته‌ام. ویژه‌گی این مجموعه، در این است که نوشته‌های آن، اکثراً در برابر کنش‌هایی واکنش شده‌اند که با بار منفی، تلاش شده و می‌شود با ارباب، تحریف، تخویف، بهتان‌ها و بیگانه‌گرایی، به مردم ما بتازند. به این دلیل، ریشه‌شناسی مشکلات در تمام عرصه‌هایی که در بالا تذکر دادم، ارزش نوشته‌های

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۳ /

این مجموعه را به گونه ای ظاهر می سازد که با توجه به علل، موضوعات را بنیانی بررسی کنیم. بنابراین، با ماهیتی که دارند، شکل رهنمودی را اختیار کرده اند که همبهاران حساس در مسایل، ضمن استفاده ی حربه وار از آن ها، با انکشاف آن ها، هرگز در تنگنای بحث هایی نخواهند ماند که از سوی جریان های عداوت پیشه، مطرح می شوند.

چنان چه آوردم، ویژه گی خاص نوشته های این کتاب در این می باشد که در برابر فرهنگ سازی های گاه و ناگاه مخالفان، تخلیق شده است؛ یعنی جواب های به موقع!

مصطفی عمرزی

ش ۱۳۹۳/۶/۱۴

کارته ی آریانا- کابل

ابهام در روشنگری

با وجود انعطاف مردم ما در پذیرش دیگران، به خصوص در قدرت که صورت سیاسی را فقط از منظر سیستم، منحصر به شاهان و امیران می‌کند، ذهنیت رویدادها در سطوح مختلف جوامع روشنفکری و عامه، به گونه‌ای جا افتاده است تا همواره بُعد همه شمول را که از همیاری اقوام سود می‌جوید، نادیده بگیرند.

تجربه‌ی حضور سیاسی اقلیت‌های قومی در افغانستان که شماری به گونه‌ی بسیار مخرب، عمل کرده‌اند، حقایقی را در برابر چشمان مردم قرار می‌دهد که چرا با وجود ایراد و انتقاداتی که از سوی افغان ستیزها دریافت می‌کنیم و بسیاری بر اثر موضع جناح‌های چپی و راستی، جسارت یافته‌اند، زمانی که آزمون خود آنان سپری می‌شود، خیلی بدتر از بدترین‌های ما عمل می‌کنند و بحران می‌سازند.

به حاکمیت نه ماه حبیب‌الله کلکانی، نظر بیاندازید که چه شاهکاری از عمران و پیشرفت بود؟ یا هم به حاکمیت ملا برهان الدین ربانی بنگرید که دمار از روزگار دولرداری، پیشرفت و ترقی درآورد و یا هم حضور چپاولگرانه در حاکمیت رییس جمور کرزی را مشاهده کنید که دیگران گویا برای تاراج و وند بازی آفریده شده باشند، هیچ مسوولیتی نمی‌پذیرند.

فکر می‌کنم زعامت‌های افغانی از گذشته تا کنون، زیر تاثیر عواطف انسانی و فرهنگ‌های خویش، گرچه در تمام عرصه‌های تمدنی،

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۵ /

فرهنگی و تعمیم ادبیات حق و عدالت در دوران معاصر، پیشگام و یکه تاز بوده اند، اما متاسفانه روی عوامل گوناگون که یکی هم در فراز و نشیب و وژاگونی حاکمیت‌ها توجیه می‌شود، از جریان‌های لازم آگاهی دهی بهره نبرده اند تا با ایجاد ذهنیت‌های مثبت، حقایق تحریف نشوند.

جریان‌های سیاسی اقلیت‌ها، بدون توجه بر ریزه کاری‌ها، عمق مسایل و ابعاد موضوع، با هر حضور، همانند تاراج‌کننده گانی که حتی فراتر از حزب و تنظیم خویش نیز نمی‌اندیشند، افغانستان را به سوی بحران کشانده اند.

می‌پندارم، صرف نظر از مسوولیت‌های ما برای تامین رفاه مردم افغانستان، باید این حس اجتماعی هم‌تباران تقویت شود که خودشان را در زمینه‌ی حقوق، تاریخ، خواسته‌ها و مساوات، به خوبی دریابند تا از فهم ناشی از آن، حضور متنوع سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و صددرصد مورد نیاز به آنان را گسترده بسازیم.

هرگز نتوانسته ایم از این اندیشه فارغ شویم که وقتی بخشی از سرنوشت و اداره‌ی ما، غیره می‌شود، سهل‌انگاری و بی‌تفاوتی در حالی که همانند هاله‌ی بلا، ما را در بر می‌گیرد، طرف مقابل، گویی که فقط شانس یافته است تاراج‌کند، هیچ مسوولیتی نمی‌پذیرد. آیا چنین واکنشی را نمی‌توان در زمینه‌ی روانی آنان مطالعه کرد و به این نتیجه نرسید که در حاکمیت‌های ملی، حاتم بخشی‌ها و توجه بر دیگران که حتی خیلی نسبت به پشتون‌ها چشم‌گیرتر بوده اند، اما از آرایه‌هایی بی

بهره می‌مانند که توام با تبیین و ارائه‌ی حُسن‌نیت، جریان‌های غیره را که بیشتر در زمان تجاوز بیگانه‌گان، فرصت طلب می‌شوند، در منظری قرار دهند تا از پذیرش مسوولیت‌ها ابا نورزند.

شاهد مدعای ما، فرهنگ یک طرفه تنقید است. در تمام ابواب آن، زمانی که سلطه‌ی قومی ما در میان باشد، وفرت نقد بروز می‌کند، اما وقتی برعکس می‌شود، فقط به ارائه‌ی ادبیات تمجید و تحسین بسنده می‌کنند؛ هرچند می‌دانیم که این لحاظ، عمدی نیز است، زیرا کارنامه‌ی سیاه‌دو ارتجاع در افغانستان و پشتیانی از نیروهای بیگانه‌به‌منظور رسیدن به قدرت سیاسی، تبارز غیر پشتونی در افغانستان معاصر را بدون سیاهی و سیاهکاری ثابت نمی‌کند. در چنین اوضاعی، اگر تابو‌ها و توت‌م‌هایی که بر اثر مشروعیت‌دروغین آن‌ها، کسب درآمد می‌کنند، در چهره‌هایی معرفی شوند که حقیقت‌آنان است، تمام ادعای کذایی ستم‌ملی، مانند برج‌زهر مار سقوط می‌کند. باوجود این، نمی‌توان حقایقی را کتمان کرد که از دست‌آورد‌های تاریخی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، انسانی، ادبی و حماسی خویش چنانی که باید و شاید دفاع نکرده‌ایم. افزون‌به‌ضرورت تبیین افتخارات واقعی (تاریخ معاصر)، سیاست‌زدایی از حوزه‌ی تاریخ، به طهارت‌اندیشه‌های اجتماعی می‌افزاید.

متأسفانه شدت تنقید خودی، کمتر از نقد بیگانه و غیره نیست. هنوز که هنوز است، افغانستان قبل از هفت‌ثور با تمام عظمت، ارزش و مدنیت، در ترازوی احزاب، گروه‌ها و افرادی وزن می‌شود که وزن اجتماعی

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی‌ی عمرزی

۷ /

خود آنان در چهل سال اخیر، کمتر از همه است. چون رسمیت سیاسی یافته‌اند و برای نخستین بار با حضور خویش، دگم تنقید (قبل از ثور) را می‌شکنند، نگرانی‌های ما به این دلیل که بار مسوولیت‌ها، جلو نفوذ و تبارز اجتماعی بیشترشان را می‌گیرد، مستقیم یا غیر مستقیم، جزو جریانی می‌شوند که به نام ستمیان، دشمنان جاهل، قسم خورده و بیگانه‌ی ما به شمار می‌روند.

از انتقاد پشتون‌ها فرار می‌کنند!

اگر آن‌چه را که به نام نقد پشتون‌ها تاریخی، ادبیاتی و سیاسی شده‌اند، میزان کنید و آن را بدون توجه بر آن تنقیدی انجام دهید که صف به صف، به ردیف‌های پایینی نیز می‌رسند، حجمی را مشاهده خواهید کرد که کنایه‌ی «مثنوی هفتاد من کاغذ»، به «مثنوی چند میلیون کاغذ» مبدل می‌شود.

تأثیرات نقد غیر اخلاقی و میان‌تهی غیر پشتون‌ها، گونه‌ای از ادبیات سخیف و بازاری را نیز موجب شده است که به ویژه در کار روتین کسانی که عضو شبکه‌های اجتماعی‌اند، ستیز قومی و دامن‌زدن به مسایل زیانبار را شدت می‌بخشند، اما واکنش‌ها در برابر انتقاداتی که بر پشتون‌ها شده‌اند، اگر از سطح چند مقاله‌ی سطحی و دفاعی بگذرند، در سوی خود پشتون‌ها نیز آن قدر ناچیز است که گاه با مرور آن‌ها، در حالی که تحسین نسبت به عزت نفس، شرافت، ایمان‌داری و رعایت حال دیگران برانگیخته می‌شود که هم‌تبارانم بسیار صبور‌اند، متوجه می‌شوم که مردم ما با گونه‌ای از بی‌زاری و خوار شمردن آن‌چه به نام نقد در برابر آنان می‌شود، نگذاشته‌اند فرهنگ ابتذال، دامنه‌یابد.

هرچند شدت و محتوای نقدی که بر پشتون‌ها می‌شود، متأسفانه یا خوشبختانه شماری از جوانان و فرهنگیان پشتون را به مقابله‌ی به مثل واداشته است، اما رعایت شدید ارزش‌های ملی و اخلاقی، هرگز اجازه

نداده است مردم ما، واکنش‌های خویش را به میزان توهین‌هایی که به آنان می‌شود، حجیم سازند. در این میان مسأله‌ای که مرا واداشت عطف توجه دهم، هياهو بر سر محتوای همان محدود انتقادات پشتون‌هاست که با ژست‌گیری‌های طرف‌مخالف‌ما، حیران‌کننده شده و بر شگفتی ما می‌آفزایند. آنان با آن همه بی‌حرمتی و بی‌انصافی، هرگز شرمسار نمی‌شوند که فقط میراث ۱۷ سال‌هتاک‌ی آنان منجر به چه فرهنگی شده است! اما اگر کسی از میان پشتون‌ها به آنان پاسخ دهد، بلافاصله با ژست مصنوعی حق‌به‌جانب، هياهو راه می‌اندازند که پشتون‌ها نباید بر ما انتقاد کنند، زیرا خدای ناخواسته «وحدت ملی خراب می‌شود»؛ موضوعی که وقتی در خلوت‌های خود، گفتمان می‌کنند، مدعی می‌شوند که با «این وحدت ملی، ما را فریب داده‌اند».

در فرصت‌های تامل‌روی موضع‌جریان‌های ضد‌پشتونی، دریافته‌ام سردرگمی‌ناشی از این که در برابر این همه یاوه، گزافه، سخنان ضد و نقیضی که همه پا به پا، جریان‌های سیاسی و اجتماعی و معامله‌یی و انواع ادبیات سیاسی را به میان آورده‌اند، چه گونه می‌توان به نتیجه‌ای دست یافت که پدیده‌ی پشتون‌ستیزی در افغانستان را در چوکات یک «ایسم»، بسته‌بندی کرد. از یک سو بی‌هیچ تفکر و رعایت موازین اخلاقی و اصولی، دشنام می‌دهند. تحریف تاریخ و بروز عقده‌ی حقارت، محتوای ادعای جانب‌مقابل را در جایی قرار می‌دهند که به حق پایین است. در جانب دیگر، طرف‌ستیزه‌جو، برای بیرون رفت و رفع معضلاتی که همواره با پشتیبانی بیرونی می‌سازند و نیازهای جدی

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۰ /

را ایجاب می‌کنند نقد شوند، بر مواردی تکیه می‌کند - مانند ملیگرایی - که از پرداختن به آن به نام مُعضل، با بی‌پروایی تمام همیشه ابا ورزیده‌اند.

کوتاه توضیحاتی که در بالا آمدند، در حالی که طرف ما را به عنوان بیمار روانی آشکار می‌کند، از دیده‌درایی و چشم‌سپیدی او نیز در شگفتی می‌اندازد که چه گونه با ترویج فرهنگ ابتدال، همچنانی که بر ایجاد فاصله‌ها افزوده‌اند، باعث می‌شوند این رویکرد نقد، در حالی دامن آنان را گیرد که بیرون رفت از معضلات افغانستان، بدون تعقیب جدی پرونده‌های غیر پشتون‌های تنظیمی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و اجتماعی، به هیچ‌کجایی نخواهد رسید.

به یاد داریم که تلویزیون ژوندون با جسارت قابل‌وصف، کوشیده بود با نشر و فلم‌های مستند، طرف مقابل پشتون‌ها را قناعت دهد که اگر با انبوه کار مبتذل ادیبانی و سیاسی، فقط کم آورده و دروغ گفته‌اید، اگر هر موردی را با بهانه‌ی «پشتون است و جعل کرده است»، رد کرده‌اید، هرگز نخواهید توانست صحت آن فلم‌ها و مستند‌هایی را رد کنید که بدترین پرونده‌های جنایی جناح‌های غیر پشتونی به ویژه از زمان کودتای هفت‌ثور تا کنون را می‌سازند.

جرات تلویزیون ژوندون برای نشر فلم‌های هولناک و فجایع بی‌شماری که باعث بدبختی‌های مردم ما شده بودند، ذهن اکثریت افغانان و جناح‌های بی‌طرف اقلیت‌ها را به خوبی در برابر خاینان برانگیخت؛ اما کسانی که در برابر چشمان ما و در برابر شهادت ملت، مجرمان

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۱ /

تاریخی خواهند بود، در هر فرصتی، پس از آن که پرونده‌ای از خیانت‌ها و جنایت‌های آنان با مستندات، قید می‌خورد، بلافاصله متشنج می‌شوند و بدتر از همه زیر چتر ملیگرایی، فریاد می‌زنند: «از پخش این مستندات، خودداری کنید! زیرا وحدت ملی خراب می‌شود».

با بدترین اغماض بر کارنامه‌های مثبت و کردار نیک زعمای پشتون نیز می‌توان بدترین آنان را از خوب‌ترین تنظیمیان، بهتر شمرد. آیا این درست تا بنیان معضلاتی را که از هفت‌ثور و هشت‌ثور، آغاز بدبختی‌های چند دهه‌ی پسین است، در کارنامه‌های احمد شاه بابا و عبدالرحمن خان جست و جو کنیم، اما وقتی رد واقیعت‌ها به تنظیمیان و حزیبان غیر پشتون بخورد که یا ملا ربانی می‌شوند و یا بابه مزاری و چهار راه‌های شهرهای آزاد شده توسط امریکایی‌ها گواهی می‌دهند در هیچ کشوری به استثنای افغانستان، وقاحت به حدی نرسیده است که تحریف تاریخ با اعضای احزاب خاین و فاسدی چون جمعیت و حزب وحدت، مدعای ستم ملی کسانی را زیر سوال ببرد که فقط در چهار سال حاکمیت ملا برهان الدین ربانی و ممالک مشترک المنافع اقلیت‌های قومی و مذهبی در سایه‌ی حاکمیت‌های جهادی، آن قدر خیانت، ویرانی، تعدی و تجاوز کردند که فقط چند تصویر سیمای زار مردم داغ‌دیده‌ی ما از آن چهار سال معروف، بدترین جنایتکاران پشتون را که اگر دارای درجه‌ی بدترین باشند، رو سفید می‌کنند.

دوسیه‌ی خیانت‌های بازیگران سیاسی غیر پشتون، با صد ها کیلومتر فلم مستند، نیازی به گفتمان خوب و بد، ستم ملی و عدالت اجتماعی

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۲ /

مطرح از سوی غیر پشتون‌ها ندارد. بنابراین، بهتر است رویکرد نقد را در شرایطی که بازخوانی تاریخی، سم‌پاشی نیز است، به گونه‌ای فرهنگ‌نسازیم که فقط از گریبان یک قوم بگیرد؛ چنان‌چه در ناکامی‌های حاکمیت ۱۷ سال اخیر، به سبب انحصار و اشتراک غیر پشتون‌ها در نظام، سهم ناکامی و ناتوانی محفوظ است. بنابراین از رهگذر تاریخی نیز جوانبی در تراژیدی افغانستان دخیل‌اند که رهبر و قوماندان داشته‌اند.

نقد ربانی و مزاری، خیلی مهم‌تر از انتقاد بر امیر عبدالرحمن خان، کمک می‌کند بدانیم چرا در چهار سال، در مسیری شاهد پیامد‌هایی شدیم که ملت شریف ما در گروه تمام اقوام، رنج می‌برند، اما سهم آنان در تعمیم فرهنگ ابتدال، ما را به جان هم انداخته است تا به نماینده‌گی از ما، کسانی بخورند که حرص آنان برای ائتلاف و معامله، گور تمام خانیانی را می‌لرزاند که در سگ‌جنگی‌های داخلی، یکدیگر را به نام پشتون و تاجک، هزاره و اوزبیک و ... دریدند و مردار شدند.

دیری ست که هتاک‌ی در برابر پشتون‌ها، معامله‌ی به مثل شده است. از این جریان، کسانی زیان می‌بینند که «کور خود بینای مردم‌اند» و تامل در تاریخ آنان، چند کیلومتر فلم مستند از بدترین خیانت‌ها و ویرانی‌هاست.

کسانی که از مدرک مشروعیت دزد، قاتل، تنظیمی، شپشی، نوکر ایران و روس، نوکر پاکستانی و بیگانه و از رهگذر ویرانی افغانستان در چهار

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۳ /

سال ابراز وجود کرده و امتیاز می‌گیرند، فراموش نکنند که دست آویز نقد، وقتی با موج واکنش طرف مقابل برخورد، پیش‌تر از همه، برگه‌هایی را از رواج می‌اندازد که از بدبختی‌های ما، در ۱۷ سال اخیر، به نام و آدرس جانی و جنایت صادر کرده‌اند که نه فقط تایید کارنامه‌های ننگین‌اند، بل در آینده‌ای که امیدوارم دور نباشد، ثابت می‌کنند حاکمیت‌هایی که به مزاج بیگانه بسازند، چه قدر از شان مدعایی بهره می‌برند که در چهارگوشه‌ی جهان، ادارات حقوق بشر و دیموکراسی غوغا می‌کنند «در جهان سوم، مساله‌ی انسانی، موضوع نمی‌شود.»

جالب نیست، وقتی با هزاران سند و مدرک معتبر، اعتراض می‌کنم که بار کج به منزل نمی‌رسد (حاکمیت‌های ائتلافی با تنظیمیان جنایتکار، وحشی و خاین)، پارس می‌کنند که اینان فاشیست‌اند و به ستیز قومی، دامن می‌زنند؛ اما طرفداران بدترین خینان و جنایتکارانی که از اثبات گذاشتن یک خشت برای عمران کشور عاجز‌اند، نشرات و جسه‌می‌کنند تا کسانی را انتقاد کنیم که اگر در زمان حاکمیت ربانی بر مجموعه‌ی زار آنان در زعامت می‌شرمیدیم و خجل بودیم، نمی‌توان فراموش کرد که آنان بر میراث فرهنگی، تمدنی، مدیریتی و عمرانی مردمانی (پشتون‌ها)، ناکام‌ترین حاکمیت‌های افغانستان را تاریخی کرده‌اند که از چوکی زیر ربانی تا تمام مجموعه‌ی عمرانی آن، محصول تلاش بزرگان قومی هستند که این کشور را ساخته‌اند.

- عبدالرحمن خان، احمد شاه بابا، شاه امان‌الله و امثال آنان را انتقاد کنیم، زیرا پشتون‌اند، اما مزارعی، ربانی، بدخشی و ... را

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۴ /

انتقاد نکنیم که پشتون نیستند. میزان کارنامه‌ی دو سوی این افراد، در هر حالی به نفع کسانی است که حداقل افغانستان را از خود برجا گذشته‌اند.

- معاهده‌ی دیورند، بد است، زیرا منعقد شد، اما پایان اش خوب نیست، زیرا مربوط پاکستان می‌شود؟!

- کودتای ۷ ثور، خوب است، زیرا بیشترین زیان آن به پشتون‌ها رسید، اما تجاوز شوروی و ۸ ثور، بد نیستند، زیرا در مصایب آن‌ها، مور و ملخی رشد کرده‌اند که در هر فرصت، حاصل باروری افغانان را می‌خورند.

- شاه امان الله و شاه ظاهر بد‌اند، زیرا پس از حاکمیت‌های خویش، میراث‌های برجا گذاشته‌اند که تاکنون نیز از خیر جاده، مکتب، پوهنتون، فابریکه، آزادی، آرامی و رفاه آن‌ها، خاطرات خوش داریم، اما ربانی، مزارعی، کارمل، پدرام و بدخشی، خوب‌اند، زیرا از زمان حضور و ظهور اینان، ویرانی، تفرقه، مهاجرت، گدایی، غلامی و بدبختی داریم.

توجه کنید! با چه منطقی ما را نقد می‌کنند.

شرح تصویر:

کاخ ویران دارالامان؛ یادگار عمرانی حکومت ملا برهان الدین ربانی.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۵ /



از جغرافیای جهان سوم

پس از پایان حاکمیت‌ها و سلطنت‌های فراگیر تباری ما در منطقه که هر یک با وجود گذار از مشکلات و تجاوز بیگانه‌گان، اسناد زیادی در امور روشنفکری، مدنی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی دارند، بخشی که امروزه افغانستان نامیده می‌شود، در حالی که در هاله‌ی قیود استعمار انگلیسی، مکدر شده است، اما تا کودتای منحوس ۷ ثور و بالاخره تجاوز غیر قابل بخشش شوروی نیز تثبیت می‌شود، گاه به نام جزیره‌ای که به هیچ‌کجای دنیا منتهی نمی‌شود، مورد نقد قرار می‌گیرد.

تاریخ منطقه، گواه است که همسو با تاریخ معاصر افغانستان، از چین تا ترکیه و از بخارا تا دریای هند، عقب‌مانی‌ها، استبداد و چپاول، نمونه‌هایی دارند که در بخش‌های بزرگ آن‌ها تاکنون نیز حقارت بخارایی، مغولی، پارسی، خراسانی و همانند، حس می‌شوند.

متأسفانه وقتی نقد مخالفان را بررسی می‌کنیم، متوجه می‌شویم که این هاریت، برای دردی که دارد (عقده‌مندی)، تاریخ معاصر افغانستان را در حد جزیره‌نشینی مطرح می‌کند که در تمام اکناف آن، به هیچ‌جایی وصل نیستیم؛ یعنی با ساخت فرهنگ منفی در حالی که خود را در خیال، جزو دیگران (کشورهای همسایه) قلمداد می‌کنند، مثلاً نقد روزگار عبدالرحمن خان، از منظر تعاریف کنونی مدنی، هرگز سوا از عنصر زمانی لحاظ نمی‌شود. دشمنان می‌کوشند امیر عبدالرحمن خان را با اصول جوامع امروزی دیموکراتیک، نقد کنند.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۷ /

زعامت‌های معاصر، کسی را خوش آید یا نه، بنیان‌های سیاسی این کشور شمرده می‌شوند، اما مخالفان بر اثر هاریت نقد، بی‌طرفی را نقض می‌کنند. وقتی در سلطنت انسان واقعی (اعلی حضرت شاه محمد ظاهر)، ده سال آزادی و دیموکراسی را تجربه کردیم، آزادی‌هایی که با ایده‌سازی‌های جنبش‌های ملی افغانی (مشروطیت اول و دوم)، شکل گرفته بودند، کم‌مانند بودند. در سراسر کره‌ی خاکی، به استثنای دو یا سه کشور قاره‌ی آمریکا، چند کشور اروپای شمالی و غربی و یکی - دو کشور آسیایی، دیموکراسی و آزادی، نه فقط شناخته نمی‌شوند، بل بر اثر حاکمیت‌های توتالتر منطقه‌یی و جهانی، مطرود پنداشته می‌شدند.

این که چرا تنقید حاکمیت‌های پشتونی، تهی از عنصر زمانی، با تعاریف و اصولی توأم می‌شود که اکثراً پس از پایان جنگ سرد جهانی شدند، برای ما که عداوت و عدو را خوب می‌شناسیم، معما نیست؛ اما نیاز است برای عامه روشنگری کنیم موضع طرف مقابل برای تضعیف ما، دست‌آویز منطقی ندارد تا به اساس اصل بی‌طرفی و موازین اخلاقی، قضاوت کنند. دشمنان ما با رویه‌ی زشت، کورخوانی، عقده‌های روانی و عدم درک مشکلاتی که هرگز ریشه‌یابی نشده‌اند، به خودشان آسیب می‌زنند.

زمانی که در امارت بخارا یا از نمونه‌های عقب‌مانده‌گی‌های قرون وسطایی، کبوتر بازی و سگ‌جنگی می‌کردند، امیر فراری بخارا (سید عالم خان)، هنگام اقامت در افغانستان نیز با بیشترین تفریحات حیوانی،

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۸ /

مهمان ما بود. در حالی که همتباران ما سال ها پیش از امثال او، افغانستان را به حد امپراتوری وسعت دادند و با طرح نظام اداری آهنین (امیر عبدالرحمن خان)، از فرصت هایی استفاده می کردند که خود کفایی های تولیدی (ایجاد کارخانه ها)، اعمار کاخ ها و رونق دوباره ی کار فرهنگی (امارت مرحوم امیر حبیب الله خان)، به آزادی های جنبش مشروطیت می رسند.

به قول لویس دوپری فقید، وقتی «مرحوم امیر حبیب الله خان در نور برق نیروگاه جبل السراج، کتاب های ژول ورن می خواند»، شاهان قاجاری و پهلوی، هنوز از خرسواری و صحرانوردی، کاملاً فارغ نشده بودند.

شاه امان الله، تعجیل داشت رویا های او از سفر به اروپا، ارمغان کشور مترقی افغانستان شوند. در حاکمیت مرحوم شاه محمد ظاهر، بهترین آزادی و دیموکراسی افغانی را تجربه کردیم. در آن زمان، بدون مزایای پول هایی که ایرانی ها را متمول کردند و سرمایه گذاری هایی که شوروی برای نجات کشور های آسیای میانه از توحش فرهنگ های بخارایی، خراسانی، فارسی و مغولی انجام می داد، جامعه ی افغانی با کمترین توان مالی رو به جلو قرار داشت.

در جغرافیای جهان سوم، مردمان آسیای میانه، استعمار روسی را تجربه می کردند و مردمان فقیر ایرانی، در میان شهر های منحصر به امیران و خانواده های معدود، اما دارا، همانند مرغان مقلد، فقط یاد گرفته بودند با سرو پای مضحک، در ترویج جمود شاه پرسی، زنده گی کنند.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۹ /

سوگمندان از زمانی که خواستند جزو جهان سوم بمانیم (تحمیل جنگ ها)، از همان زمان نیز معمول کرده اند نه فقط در ردیف خود شان، ترسیم شویم، بل وقتی بیماری روانی آنان زیاد می شود، ما را در جغرافیای جهان سوم، کمتر از خود شان وانمود می کنند.

بلی، ما از جغرافیای جهان سوم استیم! هرچند این اصطلاح در مهندسی جدید سیاست های جهانی، کهنه به شمار می رود، اما اصل شناخت میلیون ها انسانی دانسته می شود که به رفاه لازم، چنانی که جوامع پس از جنگ یا عاری از جنگ رسیده اند، نرسیده اند.

در افغانستان ما، اختناق نفس گیر جنگ روی عوالم، فجایع، زشتی ها و عقب ماننی بخش های دیگر جهان سوم، پرده افکنده است. گرایش های شدید آزادی، اعتراض به انحصار، خود کامه گی، تحمیل اقلیت بر اکثریت (چنانی که در ایران است) و صدها مورد دیگر، امواج عظیم انسان هایی را معرفی می کنند که بخشی با صدای جنگ و بخشی با سانسور، از دید ما نهان می شوند.

افزون بر تجربه ی حقارت بار زنده گی در بخش های از جغرافیای جهان سوم (کشور های همسایه)، آرامش هایی که مردم این منطقه را قناعت بدهند، در جغرافیای جهان سوم، یافت نمی شوند.

هنوز هم زنده گی ایده آل را در فراسوی جهان سوم می شناسیم. بنابراین، در جغرافیای جهان سوم، تفاوت های پُر رنگ زنده گانی انسان های مرفه و نادار، وجود ندارند.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۲۰ /



از هیچ پروژهِ ی ستیزِ سیاسی، حمایت نمی‌کنیم!

وقتی یک تبعه‌ی عادی و بی‌گناه کشورم، از آسیب و زیان ستیز افراطی و غیرانعطافی مخالفان مسلح که بارها هستی و خانمان او را با عزیزان اش گرفته‌اند، فریاد می‌کند، شکوه سر می‌دهد و ما را متاثر می‌کند، ناممکن است در این اندوه، برای لحاظ قوم، از همدردی با او کنار بکشیم. حس هموطن و افغانیت از فراز تمام علایق می‌گذرد و به معنی انسان، ما را به هم نزدیک می‌کند.

ما موضع مردمان عادی، بی‌طرف و عامه‌ی افغانان برای پایان یافتن به آسیب‌ها و زیان‌های ناشی از مبارزه‌ی مسلحانه‌ی مخالفان را ستایش می‌کنیم و در کنار آنان هستیم! اما از هیچ تنظیمی، حزبی، سیاسی و فرصت‌طلب غیر پشتون که زاده‌گان بحران و مسببان تفرقه‌ی قومی هستند، زمانی که بحث طالب ستیزی و حکمتیار ستیزی باشد، حمایت نخواهیم.

ما می‌دانیم وقتی یک تنظیمی و یا حزبی و یا قوم‌گرای غیر پشتون می‌خواهد طالبان و حکمتیار را نقد کند، در حالی که در بیش از ۱۷ سال، شعار نامنصفانه و غیر اخلاقی آنان با عبارت: «طالبان، گروه قومی‌اند» را به یاد می‌آوریم، باز هم می‌دانیم عناصر ننگین با ستر ادعاها و نمایشات ساخته‌گی، به نام حقوق بشر، آزادی بیان و دیموکراسی، با نقد طالبان و حکمتیار و فشار ناشی از آن، مزرورانه می‌کوشند نه تنها

در خالیگاه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آنان، سهم تبار ما را بخورند، بل با تحریک و انگیزش در برابر آنان، همان‌گونه که در تقابل با جامعه‌ی جهانی، نه فقط طالبان و حکمتیار، بل پشتون‌ها را آسیب زدند، با دورنگه داشتن آن جریان‌های پشتون که به راحتی می‌توانستند پاسخ طرف‌های به اصطلاح زورگوی غیر پشتونی را بدهند، استفاده‌ها کرده‌اند.

دشمنان با راه انداختن چند اوباش و ولگرد، می‌خواهند آن بخشی از رهبران و مدیران پشتون روی صحنه را هراسان کنند که هر کدام در کسوت تکنوکراتان، اندیشمندان، فرهنگیان و امثالهم، طرف‌های جنگ و درگیری نیستند و مرعوب می‌شوند.

موضع تنظیم‌ها، احزاب و تمام جریان‌های غیر پشتون در قبال طالبان و حکمتیار، ریاکارانه، فریبگرانه، مزورانه و فقط برای تضعیف جامعه‌ی پشتون‌ها و تلف کردن حقوق و کشاله دار ساختن معضلات عظیم و اجتماعی تبار ماست. بنابراین عطف توجه با انگیزه‌ی تضعیف تباری که به بهانه‌ی حضور طالبان و انجیر حکمتیار مطرح می‌شود، در آخرین تعیینات که متأسفانه بار دیگر حمایت سکتاریستی را به وزارت داخله آورد، افغانستان را وارد بحران دیگر می‌کند.

ما به دولت هشدار می‌دهیم نباید از اثرات بد سلایقی غافل شود که برای ملحوظات سیاسی، رو به اغماض کرده است. در حالی که حمایت جنگ افغانستان از منابع خارجی رو به سوی کاهش بی‌پیشینه است، رو آوردن به تنازع از حیث مفاد سیاسی که متأسفانه بار دیگر حقایق را

بشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۲۳ /

خلط می‌کند و بدتر از آن، جامعه‌ی تباری ما در همسویی با آن از سوی سکتاریست‌های بدنام تنظیمی تحریف می‌شود، دولت را، هرچند در اختیار بحران اعتماد در مقام مبتکر قرار داده است، از داخل و خارج (جغرافیای حاکمیت و مخالفان) نیز تحت فشار بیشتر قرار می‌دهد.

التهاب سیاسی بی‌شبهت به رویداد‌های پایانی حکومت کارمل در شب‌ها و روز‌هایی که تداعی ۶ جدی، راوی اشتباهات است، در تعیین محتوای اجندا‌هایی که در نمادین‌سازی تاریخ با سرنوشت کشورها و ملت‌ها بازی می‌کنند، برای عامه‌ی افغانان نگران‌کننده می‌باشد. ۱۷ سال پس از تجربه‌ی ناکام نظامی که فقط با حمایت تمام‌عیار خارجی نیز به بن‌بست رسید، نباید به حرصی منتج شود که تنی چند برای بقای خویش با سرنوشت ما قمار بزنند.

عدم حمایت از پروژه‌های ستیز سیاسی، چه در سطوح مدنی و چه در سطوح مخالفت‌های مسلحانه، مردم را انگیزه‌بخشیده است که فشار برای پایان جنگ، به هر نام و عنوان، هرچند با نارضایتی‌ها و عدم قناعت‌هایی توأم باشد، اما در زمینه‌ی پس از آن، به فرصت‌هایی نیز مبدل می‌شود که در پس‌منظر تاریخی آن، حتی حاکمیت آهنین اتحاد شوروی به آزادی مردم منجر شد. بنابراین کمک به پروسه‌ی صلح، آرزوی هر افغان است که در قدم نخست از سوی حکومت، ولو با کاهش امتیازات، باید مدیریت شود.

بشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۲۴ /

در هر حالی که حکومت محتاج حمایت‌های مردم است، اگر پیوند‌هایی بگسلند که رشته شده‌اند، هیچ معامله و اهدایی نمی‌تواند جلو کشتی در حال غرق مسوولانی را نجات بدهند که با پرت کردن مردم از عرشه‌ی آن، در چهار سال اخیر ثابت کردند، بیگانه‌تر از دیگران بودند.

بر اثر بحران اعتماد، حمایت از ستیز سیاسی که فقط نفع چند معامله‌گر را تضمین کند، ما را در موضع «از هیچ پروژه‌ی ستیز سیاسی، حمایت نمی‌کنیم!»، قرار داده است.



افتخارات مذموم

مثل این که عقده ی حقارت قومی از بیماری های مهم و روانی مردم ما شده است. شماری با تلقین میراث بقایای حاکمیت های کمونیستی و تنظیمی که در عقب، میراث های ارتجاعی عتیقه نیز دارد، وقتی چیزی برای ابراز وجود نیافتند، بدون اندیشه بر این که حالا این مساله ی قوم هر چه باشد یا نباشد، انسانی هایی که از حیثیت و شان اجتماعی برخوردار اند، آن ها را مدیون تحصیل، دانش و تجربه نیز اند، سعی می کنند مشهور شوند.

هویت های قومی هرگز و به تنهایی کاری جهت افزودن شان آدمی نمی توانند. به این گونه، شروع تولید گونه هایی از راسیسم جهان سومی که در گیر اوهام اند، مردم را متأسفانه بیشتر در حد طبقه ی روشنفکر، جدا می سازند.

اگر قرار باشد راسیسم کهنتری را بهانه ی مهتری بدانند و پشتوانه ی آن ها نیز ردیف خیالپردازی ها و توجیه اعمالنامه های سیاه چند سیاسی و تنظیمی باشد، ناچاریم به مصداق هر عمل، عکس العمل دارد، نشان دهیم در حالی که تمایل نداریم در ردیف آنان بایستیم، اما باید افتخار کنیم که به قوم خود «تعلق» داریم.

اگر دلیل آن همه تولید راسیستی، فقط توجیه خیانت ها و جنایت ها و تکیه بر خیالبافی های ادبی باشد، برعکس، قوم ما در تمام عرصه های افتخار، از کشورسازی تا حماسه های واقعی طرد استعمار، شگوفایی

مدنی و فرهنگی، آن قدر اسناد بر جا گذاشته اند که تا هنوز، مورد استفاده می باشند.

نگرش به پیرامون تاریخی، اداری، مدنی، فرهنگی، ادبی و ژورنالیسم در بیش از سه سده ی پسین، به تمام جوانب پاسخ می دهد، اما بار دیگر تلویحی نیاز می شود که می بینیم از احیای افغانستان در سلطنت احمد شاه ابدالی که در زمینه ی مبارزات مستمر و چندین قرنه ی همتباران او در پهنای بزرگی از هند تا آمو و از کشمیر تا اصفهان اتفاق افتاد، هرچند پس از حاکمیت تیمورشاه ابدالی، استعمار سیاه انگلیس در منطقه ظاهر می شود، اما کشور ما به عقب برنگشته است.

تا نخستین ارتجاع داخلی که به تحریک انگلیس و در فضای گرایش های شدید مذهبی، واقعیت ها را تحریف کرد تا بیگانه گان داخلی به تاریخ ما افزوده شوند، آن چه از زمان امیر شیر علی خان شروع شد و تا شاه امان الله، دست آورد های مختلف مدنی بود، هزاران مرتبه بیشتر از کل مجموعه ی عتیقه ی تاریخی که اگر بخواهیم یک سوراخ بودایی آن ها را مسکونی بسازیم، نیازمند میلیون ها دالر هزینه می شویم، مشکلات مردم را حل کرده اند.

شاید بتوان گفت در تاریخ بشر، کمتر تباری یافت می شود که میراث فرهنگی یا تاریخی نگذاشته باشد، اما اندازه، حجم، وسعت و دوام آن، وابسته به بقای آن مجموعه ی انسانی بوده است که آن ها را به وجود آورده اند.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۲۷ /

در حالی که نگرش ما به تاریخ، نباید بد تاریخ را فراموش کند، ساخت حربه از آن چه که دیگر پایان یافته و در نوع نو به گونه‌ی دیگر رونما می‌شود، نباید به افتخارات مدمومی مبدل شود که وقتی در برابر دیگران قرار بگیرد، همانند تواریخ آریایی، خراسانی و فارسی نرفتبار، زشت، قبیح، کریه، غیر مدنی و پُر از تبعیض و تعصب معلوم می‌شوند. فراز و فرود تاریخی در گذشته‌ی همه وجود دارد. در گذشته‌ی هم‌تباران ما نیز فراز و فرود گذشته است. اگر بخواهیم فقط از منظر خوب به گذشته بنگریم، از مزایایی برکنار می‌مانیم که با تنقید تاریخ تبیین می‌کردند اشتباهات گذشته گان ما، گریبان ما را نیز گرفته‌اند.

عوامل ناراض دربار سلطان ابراهیم لودی، آخرین شاه پشتون هند، به هر دلیلی که بوده باشد، در یک اشتباه محض، از یک فراری آسیای میانه (ظهیرالدین محمد بابر) که در مهد خودش بارها سرافکنده شده بود و بالاخر برای همیشه آن جا را ترک می‌کند، صرف به این خاطر که جمعیتی را به نام عسکری و لشکری گرد آورده بود، دعوت می‌کنند تا با همراهی آنان، با سلطان ابراهیم بجنگند. این خیانت آشکار، باعث شد حکومت پشتون‌ها در هند سقوط کند؛ هرچند شیرشاه سوری آن را احیا می‌کند، اما تا زمان احمد شاه بابا، نقش محوری پشتون‌ها در قدرت مرکزی هند، تضعیف می‌شود.

در جریان نفوذ انگلیس در هند، بعضی ناراضیان با چراغ سبز به انگریز، در نخست جلو شاه زمان را گرفتند که می‌خواست قدرت افغانی را

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۲۸ /

دوباره بسط دهد. این ناراضیان خائن، پای انگلیس را به افغانستان نیز کشیدند؛ هرچند مردم ما افتخار طرد دشمن را سه بار کمایی کردند، اما نتیجه‌ی خیانت‌ها، افغانستان را در قطع و بُرش تحدید کرد. در ارتجاع اول سقوی، بعضی هم‌تباران در زمینه‌ای که ذهنیت‌های افراطی مذهبی مردم، شانس‌های طلایی استعمار و ارتجاع شدند، از پشت به شاه‌امان‌الله خنجر زدند و در یک جو کاذب و دروغین مذهبی، به بیگانه‌گانی فرصت می‌دهند که ۹۰ سال پس از آن زمان، هم‌چنان ما را می‌شر مانند.

دو کوتای منحوس ۲۶ سرطان و ۷ ثور به واسطه‌ی هم‌تبارانی نیز صورت گرفتند که برای منافع خودشان به همه پشت کردند. به تعقیب این بلایا، اخوانیسم منفور سیاسی، فرصت ساخت تا ارتجاع دوم شکل بگیرد و خلاصه در ۱۸ سال اخیر، خیانت‌ها و اشتباهات فاحش خودی، در نخست از گریبان خود ما گرفته‌اند.

تلخیص روایت ناهنجاری‌ها در کنار افتخارات واقعی، نشان داد اگر مذمومیت تاریخی را لحاظ نکنیم، با رویه‌ای که از کنار زیان‌ها می‌گذرد، در چاله‌ی دیگری می‌افتیم که با بیرون شدن از آن، بسیاری از دست‌آورد‌ها، ارزش‌ها و دارایی‌های ما را حذف می‌کنند. افتخارات مذموم در تمام انواع قومی، تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، به بخش‌هایی اطلاق می‌شوند که بیشتر به اثر تعصب، اثرات و تبعات ناگوار آن‌ها را نادیده می‌گیریم.

خوشحال خان ختک، شاعر، نویسنده، فرهنگی، سیاسی و مبارز به نام تاریخ ماست، اما به دلایل مختلف که بیشتر جنبه‌ی شخصی داشته‌اند، بعضاً با رکاکت به قوم خویش می‌تازد. این ناراحتی او، به این دلیل هم نضج یافته است که در نخستین تقابل با مغول که از عرشه‌ی خدمت به آنان دور انداخته می‌شود و از صوبه دار سند به زندان رنته‌بور نزول می‌کند، می‌دید مردم در برابر داعیه‌ی ضد مغولی او، تحریک نمی‌شوند؛ زیرا او را خادم پیشین آنان می‌دانستند. اگر این جنبه را در زنده‌گی خوشحال ختک نادیده بگیریم، در برابر سوء استفاده‌ها از هجویات و انتقادات او به پشتون‌ها، مستاصل می‌شویم. در این اواخر، الگو سازی‌های او در میان ستمیان، بیشتر به این خاطر است که از انتقادات بی‌جا، بی‌معنی و زشت او بر پشتون‌ها، نه فقط به نام اصول استفاده کرده ایم، بل دیگران به تاسی از آن، سعی می‌کنند ما را تضعیف کنند.

تنقیدات اصلاحی در تمام عرصه‌ها کارساز اند. با درک اوضاع فردوسی در اواخر عمر که هجویه‌ی زیر، حقیقت خودش و شاهنامه را به تصویر کشید، مردمانی معافیت حاصل می‌کنند که وقتی در نقد میراث فرهنگی شعوبه غافلگیر، سرافکنده و شرمسار می‌شوند، می‌توانند به این افشاگری‌های فردوسی رجوع کنند که آن چه از مضحکه‌ی شاهنامه باعث خجالت جمع غفیر یک قوم می‌شود، فقط دروغ‌هایی بوده است که به دلیل تنازع سیاسی و فرهنگی با مسلمانان، کارنامه‌ی تبلیغاتی شعوبه به شمار می‌رود.

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۳۰ /

هجوویه و ندامت نامه ی مشهور فردوسی در مثنوی یوسف و زلیخا:

نگویم کنون نامه های دروغ
سخن را به گفتار ندهم فروغ
نکارم کنون تخم رنج و گناه
که آمد سپیدی به جای سیاه
دلم سیر گشت از فریدون گرد
مرا زان چه کو ملک ضحاک برد
ندانم چه خواهد بدن جز عذاب
ز کیخسرو و جنگ افراسیاب
بر این می سزد گر بخندد خرد
ز من خود کجا کی پسندد خرد
که یک نیمه عمر خود کم کنم
جهانی پُر از نام رستم کنم
دلم گشت سیر و گرفتم ملال
هم از گیو و طوس و هم از پور زال
کنون گر مرا روز چندی بقاست
دگر نسپریم جز همه راه راست
نگویم دگر داستان ملوک
دلک سیر شد ز آستان ملوک

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۳۱ /

دو صد زان نیارزد به یک مشت خاک
که آن داستان ها دروغ است پاک

شرح تصویر:

یک نقاشی فانتزی فارسیستی. در این توهم، اسپ شاهزاده ای که احتمالاً از نسل رستم است، در حال حمله و تویخ شیری می باشد که شاید می خواسته شاهزاده ی خواب بُرده را بخورد.



اگر حاشا می کنیم، آزرده نشوند!

سهم تبار ما با احیای کشور، رونق دوباره ی مرکزیت ها و بالاخره آن چه که ما را جزو مقال ملت ها، بین المللی کرد، نه قابل انکار است و نه چشم پوشی. این که این ایجاد با نام های افغان و افغانستان، حقیقت ماست و نسبت به هر ایستگاه تاریخ افغانستان، مستند و ارزش دارد، چه بخواهند و چه نخواهند، مُهر جهانی نیز خورده است.

در روزگار ما تضمین هستی و بقای انسان در جایی که رفاه داشته باشد، مولفه ها و اجندا هایی می خواهد که هر کدام پیوسته به باور های ملی، پدیدار های اقتصادی و آزادی های مبنی بر فرهنگ ها و تجربیاتی که شاخص های ملی اجتماعی را می سازند، به وجود می آیند. بنابراین کسانی که از این روند، کنار می روند، با اختیار انزوا، بیش از همه، زیان خواهند کرد.

درونکاوی ماهیت مخالفان ما، به شگفتی به علاقه برای بازی با سرنوشت دیگران بر می خورد. این گرایش نادرست، بی هیچ مستند واضح تاریخی و دلایل منطقی، توأم در ادبیات و میراث هایی تخیلی می شوند که در بدترین مثال، فراموش کردن زمان حال در گذشته است. آیا نمی دانند در وقت مواجهه ی مدعیات مضحک با واقعیت ها،

چه چیزی بیشتر از نفی و طرد، انگیزنده خواهد بود؟

از هنگامی که سوژه های خنده آور آریانا، آریایی، خراسانی، فارسی و غیره، محتوای بخشی از ادعای طرف ها را نه فقط برای وضاحت، بل

بشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۳۳ /

برای خواسته‌ها تشکیل می‌دهند، از اصرار شماری در تعجب می‌افتیم که چه گونه از تمایل بیگانه‌گان که بیشترینه مغشوش و غیر مستند است، قالب می‌سازند تا فقط افغانستان را مسخ کنند.

کسانی که خودشان را در گذشته‌های بی‌مفهوم نامشخص کرده‌اند و خیالات بر آنان چیره شده است، از ما می‌خواهند آن چه را که به قول خودشان سهم ما می‌دانند، در مقوله‌ای به بزرگی کشور و ملت نفی و حاتم بخشی کنیم.

در جهان امروزی که اسناد ملکیت مرغ و خروس نیز رسمی می‌شوند، آنانی که اصرار دارند خود را مطابق دلخواه آنان تحریف کنیم (چشم پوشی از افغان و افغانستان)، آیا عقل دارند که وقتی بدیل می‌دهند، در جایی ایستاده‌اند و در فضایی تنفس می‌کنند که گذشته‌گان ما ساخته‌اند!

عداوت پیشه‌گان مریض، از ما دعوت می‌کنند حقایقی را که در آن‌ها زنده‌گی می‌کنند و شان صاحب یک کشور و ملت را به ما بخشیده‌اند، به نفع خیال و گذشته‌ای که نیست، بدیل کنیم؟

اگر از آریانا تا آریایی و از خراسان تا خراسانی، فارسی یا پارسی، حاشا می‌کنیم، نه فقط منوط به این است که اشکال و خیم دارند و طنزی‌اند، بل منطق مخالفان برای کنار گذاشتن حقیقت و اختیار تخیل در جای واقعیت، موضع ما را برای نفی، محکم تر می‌کند.

خوب ترین صورت پذیرش، در تعامل دو جانبه می‌شود. به این معنی که اگر از منظر ادعای تاریخی، واقعیت‌های دیگران را نفی می‌کنند،

همین دست آویز، در زمان واکنش، می‌تواند روشن‌گر شود و در جایی به واقعیت برسد که حقایق کنونی در مسیر رقابت با عقده‌های دیگران، ملموس، محسوس و وجود دارند.

موضع ادعایی دیگران را نه می‌پسندیم و نه آن قدر مهم‌اند که در پاسخ آنان، زمان را هدر دهیم. ما در کشوری زنده‌گی می‌کنیم که میراث آبا و اجداد ماست. مستندات مدنی، فرهنگی و ارزش‌های آن که در کار حاکمیت و هستی‌اند، نتیجه‌ی زحمات مردان و زنانی هستند که این صورت واقعی و مستند (افغانستان و افغان) را پذیرفته‌اند و برای آن‌ها کار کرده‌اند.

هیچ منطقی نمی‌تواند در برابر حقیقت افغانستان، ما را به آن صراط نامستقیم بکشاند که می‌کوشند با تعمیم و نهادینه‌گی، موضوع افغانستان در حد رسمیت قباله‌ی غیر افغانی، ادعای کسانی را ثابت کند که سال‌ها پس از غوغا و هیاهوی تجزیه و جدایی، وقتی افتیدند، دماغ‌های‌شان به واقعیت زمین افغانستان خورده‌اند.

افاده‌ی ساده‌تری نیز برای مدعای ما وجود دارد. برای انواع جعل، تحریف و دروغ توهم دارند که اگر به تغییر جاهلانه (تغییر نام‌ها) رو آوریم، اسناد افغانستان باطل می‌شوند. نخیر! مخالفان مریض اگر از توهم تاریخ به حرص افتیده‌اند که با تغییر (خوانش قباله‌ی)، استفاده می‌کنند، جانب ما که قباله دارد و از مزایای پنج قرن حضور مداوم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، به قدرت منطقه‌ی اثرگذار مبدل شده است، چرا زیان‌کند؟ بنابراین چند بی‌مقدار فراری که به حد اذعان

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۳۵ /

اعتراف می‌کنند از این جا نیستند، به ما در کشور ما می‌گویند تغییر نام
ما، به زیان ما نیست!



آن چه که دوستان خارجی باید بفهمند

ائتلاف بین المللی مبارزه با القاعده و طالبان، زمانی که باعث حضور بیش از چهل کشور در افغانستان شد، ما را در مسیر تجربه‌ای نیز قرار داد که پس از ۱۷ سال، جاذبه‌ای که برای مسرت از پیوند با جامعه‌ی جهانی داشتیم، بسیار ناچیز شود. در این مقاله از مفادی که از این پیوند، متوجه افغانان شد می‌گذرم و بر این بسنده می‌کنم که آیا آن چه را که دوستان خارجی به عنوان تامین حقوق انسانی در افغانستان، یادآور می‌شوند، جفایی جهت تضعیف اکثریت نبود؟

حاکمیت طالبان با کمترین فهم سیاسی سقوط کرد و جامعه‌ی پشتون‌های افغانستان پس از تجربه‌ی تجاوز شوروی و کشیده‌گی‌های ناشی از حاکمیت منفور تنظیمی، خودشان را در میدان دیگری یافتند که ظاهراً و به معنی تامین عدالت و سهم سایر اقوام نیز سرنوشت آنان و اقلیت‌های افغانستان را در گرو احزاب، تنظیمیان، اشخاص وابسته و بقایای حاکمیت سیاه‌ملارسانی قرار می‌داد.

دوستان بین المللی که اکنون اعتراف می‌کنند هیچ برنامه‌ی مدون و درستی برای افغانان نداشتند، فقط پی‌گیری موضوع دشمنان خود را اولویت می‌دادند. آنان در این مسیر و در همراهی با جناح‌هایی که دوسیه‌های قطور جنایی و پشتون‌ستیزی داشتند، موضوع تامین عدالت اجتماعی را به نفع گروه‌های همکار و تاراج‌های برنامه‌ریزی شده‌ای

که از سوی انجوها تطبیق می‌شدند، بیشتر از همه به زیان تبار ما رقم زده‌اند.

پس از گذشت فقط چند سال از حضور جامعه‌ی جهانی در افغانستان، پشتون‌های افغانستان با بیشترین زخم‌های ناشی از جهاد و حاکمیت تنظیمی و بار اشتباهات طالبان، فقط بر اثر همت معدود سیاستگران و فرهنگیان خویش، قامت برافراشته‌اند. آنان در سرزمینی که با زور ابا و اجدا آنان، دوباره احیا شده بود، با سختی و دشواری، برای تامین حقوق خود در جایگاه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایستاده‌اند.

آن چه بر نارسایی کارها می‌انجامد و به گونه‌ای مانع رسیدن مردم به رفاه و تامین عدالت اجتماعی واقعی می‌شود، تحمیل برنامه‌های خارجی و ناتجربه شده بود که با تقسیم غیر عادلانه‌ی قدرت و ذهنیت‌های ایجاد شده‌ی آن، وانمود می‌کردند آن چه زیر سایه‌ی خارجیان انجام می‌شود، شکستن انحصار پشتونی برای درآمد غیر پشتونی نیز است.

پس از ۱۷ سال تجربه، اکنون از آدرس دوستان بین‌المللی می‌شنویم و می‌خوانیم که یکی از مهمترین دلایل برای کشاله دار شدن قضیه‌ی ناامنی و بحران افغانستان، به حاشیه کشاندن پشتون‌ها و تفویض امتیازات بیش از حد برای مخالفان آنان بود که به نام دیموکراسی و تامین حقوق اقلیت‌ها نیز توجیه می‌شد.

جامعه‌ی افغانستان را برای جفایی که با پشتون‌ها کردند، از این رهگذر، با بی‌توجهی و تبعیض، با بسترهای بزرگی از سربازگیری

بشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۳۸ /

مخالفان و کشت‌کوکنار به حاشیه کشانده‌اند. عدم توازن در تقسیم قدرت دولتی و انحصار گروه‌های غیر پشتون در مرکز که به دلخواه خود هرچیزی را از قلب کشور در چهار سوی مملکت هدایت می‌کنند، در واقع نخستین ستم واقعی ملی با تحمیل فشار بر اکثریت را شکل داده است که بعد بسیار مهم قضایای چند سال اخیر می‌باشد.

پیام ما برای خارجی‌ان این است که افغانستان، پیش از آن که درگیر دیموکراسی‌انجویی و سفارشی‌باشد و در آینه‌ی دیگران، گویا قامت تمدنی و رفاهی ببیند، از مسیر تجربه‌ی افغانی، صاحب‌شان و عزت بود! بنابراین برای این که واقعاً و براساس معیارهای اخلاقی، حداقل مفاد واقعی خارجی برسد، جامعه‌ی ما را با واقعیت‌های آن پذیرد! اجازه دهید براساس تجربیات و باورهای خود ما، رشته‌ی قطع شده‌ای را که با کودتای ناخواسته و شوم سرطان ۱۳۵۲، باریک کرده بودند و در هفت ثور ۱۳۵۷ کاملاً قطع شد، دوباره وصل کنیم.

بہتر است با آگاهی از تجربیات تاریخی، دیموکراسی واقعی یا خاطرات خوشی را که ده سال تجربه کرده بودیم و در ماضی‌اش دو جنبش فکری و آزادی‌خواهی مردم ما (مشروطیت اول و دوم)، پشتوانه بودند، با شناختی که از سیاست‌ها، همسایه‌گان و بیگان‌گان یافته‌ایم، ضمن توجه بر نیازهای واقعی خود، در مسیری برویم (حق) که استحقاق مردم دردمند و رنج‌دیده‌ی ماست.

تامین عدالت اجتماعی در هیچ‌کجای دنیا و در هیچ تاریخی سابقه نداشته است که در ماجرای همانند تقابل طالبان و جامعه‌ی جهانی که

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۳۹ /

خود بخشی کاملاً مجزا است، کسانی و افرادی را مجری سیاست‌ها و تطبیق برنامه‌ها کنند که به دنبال القاعده و طالبان، از سوراخ‌ها و کوه‌ها خودشان را داوران قضیه‌ی افغانستان ساختند. آنان با برچسب طالب، بخشی از جامعه‌ی افغانستان (پشتون‌ها) را به حاشیه کشاندند. آنان با توزیع غیر عادلانه‌ی قدرت، ذهنیت‌هایی ایجاد کرده‌اند که اینک در سالیان پیمان استراتژیک با امریکا و ناتو که دور دوم مناسبات مهم ما با جهان را رقم زد، گرایش‌های قومی در بستر چور و چپاول‌داری‌های عامه، مبدل به فرهنگ شده است.

دشمنان با اراده‌هایی که به عمد و قصد، مساله‌ی طالبان را به بن بست می‌برند، با گونه‌ای از ستم ملی واقعی و معضلات اجتماعی گوناگون، به ویژه پشتون‌های افغانستان را جهت تامین حقوق، برای تحریک افراطی و عصبی نیز تشویق می‌کنند که پیامدی جز تداوم بحران اجتماعی نخواهد داشت.

امیدوارم دوستان بین‌المللی با درک اوضاع و واقعیت‌های جامعه‌ی افغانستان، در این نوبت که بر اساس پیمان‌ها و تعهدات، خوداختیاری‌های غیر قانونی نیز ندارند، برای کمک به افغانستان و جامعه‌ی پشتون‌ها که کمترین اغماض در برابر آنان، بستر دیگر مشکلات فرامنطقه‌یی نیز خواهند ساخت، ما را با در نظر داشت ظرفیت‌ها، نیازها و خواسته‌های ما در مسیری کمک‌کنند تا با تجربیات داخلی عدالت اجتماعی، دیموکراسی واقعی و آزادی بیان متکی بر ارزش‌های اخلاقی و انسانی را خود نهادینه‌سازیم.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۴۰ /



انتقاد یا هتاک‌ی و بی‌حرمتی؟

بررسی و تدقیق آثار و آن‌چه پیرامون پشتون‌های افغانستان نوشته‌اند و بخش عمده‌ی غیر پشتونی نیز دارد، برای کسانی که به درستی به ماهیت جریان‌های غیر مردمی تنظیم‌های وابسته به بیگانه، آگاهی دارند، پوشیده نمانده است. بخش عمده‌ی محتوای این پرداخته‌ها در جایی که انتقاد نامیده می‌شود، هرگز و به هیچ صورت، مقوله‌ی انتقاد را افاده نمی‌کند.

در واقع فشارهای ناشی از دشنام و فحاشی که نقد می‌نامند، بیشتر برای جلوگیری از رویکردی نیز است که اکنون چه بخواهند و چه نخواهند، جامعه‌ی فرهنگی ما و جناح‌های بی‌طرف را تشویق می‌کنند ضمن روشنگری بر کردار زشت، با استفاده از ابزار عداوت، اما با این تفاوت که نقد ما، فحاشی و دشنام را مجاز نمی‌داند، همان‌گونه که سایر تعصبات را نفی می‌کند، در مقام تحفظ ارزش‌های خویش بکوشیم. بنابراین، اندیشه‌ی تحفظ ملی و تباری، مردم ما را دچار عصبیت مثبت می‌کند تا هزار برابر بیشتر در تبارز و الگوسازی فرهنگ‌ها و ارزش‌های خویش مصمم بمانند. خوشبختانه عملکرد منفی مخالفان، بهترین شناسه‌ی ابعادی شده است که ما را متوجه می‌کند، با چه کسانی مواجه هستیم!

این‌که بخش عمده‌ی آدرس‌های به اصطلاح رسانه‌یی و فرهنگی عداوت، برکنار از عامه‌ی جوامع اقلیت‌ها، متشکل از جریان‌های

حزبی و تنظیمی اند، می‌دانیم که به استثنای عوامل و گروهک‌هایی که از وابسته‌گی‌های گوناگون بیرونی به حد مزدورصفتی، سود می‌جویند، اندیشه و ملاحظه‌ی زیادی وجود ندارد تا یقینی نشویم آن چه پیرامون ما منفی می‌شوند، نقد نه، بل بیشتر اغراض سیاسی اند. متأسفانه ثقلت تنقید غیر اخلاقی، همواره باعث شده از حُسن محدود موارد به جا و درست انتقاد نیز به دور بمانیم؛ گرچه بسیار ناچیز اند، اما نقدی که سازنده و درست باشد، در صورت پذیرش، خالی از مفاد نیست.

با نگارش این مقال می‌خواهم این ذهنیت را ایجاد کنم که آن چه پیرامون تنقید پشتون‌ها در افغانستان، پرداخته می‌شود، افزون بر محتوای بی‌ارزش، اکثراً به حد ادبیاتی ست که مردمان کوچک و بازار مستعمل می‌کنند. در مانده‌گی در حد چنین کنشی، دلایل بسیار دارد. اصرار مداوم بر تنقید یک‌جانبه، روی ملاحظات سیاسی استوار است. تداخل اقلیت‌ها در فرصت‌های حضور خارجی که همواره با انحصار و چپاول قدرت و دارایی‌های عامه توأم بوده، جای آنان را در افت اجتماعی در حدی قرار می‌دهد تا با فرط نقد منفی، روی اغراضی پرده بیاکنند که تراژیدی چهل سال اخیر، راوی مستند آن‌هاست. درگیری مداوم ناشی از تنقید که همواره به ضد اکثریت میلان می‌کند، وسیله‌ی موثر ذهنیت‌سازی‌هایی ست که اجازه نمی‌دهند حول یک محیط سالم، خیانت‌ها و جنایات همه را آشکار کنیم.

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۴۳ /

تشدید هتاکی یا بی حرمتی، به خصوص در مقاطعی که هنگامه های همه گیر اجتماعی، چون انتخابات، فراهم می کنند، ضرورت برخورد جدی با عوامل و انگیزه ها را اهم می سازد؛ چه بیرون شدن از تکدر اجتماعی و سیاسی که در عدم تنقید سالم و بی طرف رونما شده است، سایه ی عناصر دنی را در حاکمیت گسترده می سازد.

در حالی که شباهت هایی در جانب ما رونما می شوند، اما این معامله ی به مثل، هرگز از حیاط اخلاقی خارج نمی شود. مشکوریت این کنش که وابسته به درک اجتماعی، منشه از مزایای فرهنگ افغانی دارد، جانب ما را مطهر می سازد، اما تداوم به اصطلاح تنقید یا در واقع هتاکی و بی حرمتی مخالفان، ناگزیری کنش هایی را ایجاد می کند که حداقل در موضع مدافعان ارزش ها، منافع و تبار، به گونه ای باید عمل کنیم که ضمن درک نزاکت های اجتماعی، عملکرد ما، مخالفت های رذیلانه را بزداید.

سالمیت اجتماعی، بدون تنقید سالم، به وجود نمی آید؛ زیرا ستیز مداوم در افغانستان که کاملاً افاده می شود بر اثر تنازع سیاسی شکل گرفته است، گروهک های تحمیلی، به خصوص زاده ی بحران را تشویق می کند برای جلوگیری از ضایعات منافع، همواره سعی کنند با یک طرفه شدن انتقاد، در جای مردمانی قرار گیرند که با ابواب گسترده ی تحریف تاریخ افغانستان، طرح های اصولی پاکسازی نظام به نام دشمنی های اقلیت ستیز، دولت را در کام ادارات ائتلافی فرو ببرند.

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۴۴ /

در برابر جریان مضاعف به اصطلاح نقد یا هتاک و بی حرمتی، اجرای چند مامول، مهم به نظر می رسند. در نخست با تشدید مستندسازی، برخلاف نکوهش هایی که در فضای اجتماعی می مانند، دوسیه های جنایتکاران را متعدد بسازیم. در قدم دوم، تشخیص آدرس هایی که با اصرار هتاک، از جنبه ی جرمی افتراء مصئون مانده اند، مهم است. اگر در ۱۷ سال اخیر، پی گیری قضایی، گریبان مفتریان و اشاعه دهنده گان دهن گنده گی را می گرفت، اکنون فرهنگ هتاک و بی حرمتی، حربه نمی شد تا به حد شخصیت کشی مستعمل شود. در نهایت، اما با رعایت موازین اخلاقی، اصرار بورزیم حربه ی نقد، بلافاصله متوجه منتقدانی شود که در جریان چهل سال اخیر، وابسته بوده اند. عطف به این بُعد، در تبیین این واقعیت کمک می کند که فرط تنقید بر اثر تنازع سیاسی نیز می باشد؛ زیرا از هفت ثور تاکنون، سوء استفاده از قدرت و انحصار آن، مردمان زیادی را متمول کرده است. تحفظ عیش و عشرت حرام، خائنان را تشویق می کند با انحرافی ساختن تنقید، دیگران را سترون کنند.

ایدیالوژی‌های وارداتی

جامعه‌ی ما در نبود رهبری و زعامتی که بتواند در کنار دفاع از داعیه‌ی قومی از نیازهای انسانی دفاع کند، در پرتگاهی افتیده است که از شوربختی، بُرش‌های زیادی از ظرفیت‌های بشری مردم، درگیر تطبیق ایدیالوژی‌های وارداتی می‌شوند و بدتر از همه برای آن‌ها از جان و هستی خویش می‌گذرند.

پس از احیای افغانستان در مسیر بیش از ۶۰۰ سال، جامعه‌ی ما با زعامت روحانی، گاه زیر چتر فرهنگیان و زمانی با رهبری و خرد مردان شمشیر و قلم، اما شعور و نگرش خویش را برای حفظ منافع نیز پاس داشته است. گذشته گان، اجازه نداده اند بیگانه گان از مزایای آنان، بهره مند شوند.

زعامت‌های ما در تاریخ معاصر با خصلت گرایش فراقومی، نه فقط نماینده‌ی اقوام خود بودند، بل بدون توجه بر اقتداری که منشای آن می‌باشند، اقوام دیگر در کسوت همکار و دستیار، موتلف و دوست، ماهیت حاکمیت‌های آنان را رنگ ملی بخشیده اند.

بدبختی‌ها، فقط در گرو این نیستند که در کنار بیگانه پرستان مانده ایم، بل با تفاوت این که سهم ما در بدبختی‌ها به اندازه‌ی جامعه‌ی بزرگ و اکثریتی ما بوده است، نشان می‌دهد سهامداران بزرگ، زیان‌های بیشتری را متحمل می‌شوند.

بشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۴۶ /

پس از کودتای منحوس ثور که جریان چپ، مجرم و مسوول آن است، افراد خام، مزدور و نادان در حالی که میراث ۶۰۰ سده‌ی پدران خویش را به قیمت هیچ در بازار توهین و دشنام فروختند و از حاصل آن، سقوط حاکمیت‌های تره‌کی و امین رقم خورد و تجاوز شوروی نهایی شد، در پی آمد، در حدود ۴۰ سال می‌شود که باوجود حضور اکثریتی و بزرگ، حق ما در کشوری که خود ساخته، پرداخته و نگه داشته‌ایم، تلف شده است.

کتله‌های بزرگ مردمان قربانی که در جبهه‌ی مخالف کمونیستان، در حریق کمونیسم سوخته بودند، در سرزمین‌های بیگانه، برای ایدیالوژی‌هایی نیز پخته شدند که در ناچیزترین آن‌ها هم سهم ناچیزی برای منافع انسانی افغان‌ها نگذاشته بودند.

طرف کمونیست، خود را در بهشت چپی، سهامدار ناموس دیگران می‌دید و طرف اخوانی، در انتظار ۷۲ زن بهشتی، هستی حلال و خداپسند خودش را فراموش می‌کند. از تقابل دو جریان مهم بحران‌ها در افغانستان، اینک شاهد آن نسل مردم خویش هستیم که اگر برای شناخت و آگاهی از سرگذشت تلخ آنان نبود، پذیرفتن کسانی که کردار، تفکر و خواسته‌های آنان، بیش از آن که منافع و حقوق انسانی و قومی خودشان را تضمین کنند، تضمین برپادی مادر وطن و خیانت به ملت افغان‌اند، با هیچ توجیهی مجاب نمی‌شدیم آنان را از خود بدانیم.

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۴۷ /

این نیز از بدبختی های بزرگ ماست که در کنار مواجهه با مشکلات داخلی، بخشی از جامعه ی ما برای بدبختی های خود ما هزینه می شود. مردم ما از رهگذر پذیرش اندیشه ها و باور هایی که زمینه های بسط تاریخی آن ها شدند نیز معضل دارند.

چهل سال پس از شهادت محمد داوود، بینش او با عبارت «ایدیالوژی های وارده»، هرچند در غرقاب سیاسی، خودش را هلاک کرد، اما به هشدار دایم می ماند که مردم ما در هر فرودی، در معرض تخریب سیاسی بنیان برافکن استند.

۱۸ سال پس از هیاهوی ایدیالوژی های وارداتی، پشت کردن به میلیارد ها دالری که به حد تریلیون رسیدند، تمام بازیگران نمایشنامه ی مضحک مدنی را رخصت کرده است. با میلیون ها دالر و با هیاهوی بسیار، سیاه سری را به فضا فرستادند و به تعقیب آن، الگوی این فضانورد افغانی، سوژه ی صدها گزارش غربی بود، اما در پایان، چنانی که خبری شد، با پوست کردن کچالو در رستورانتی، ما را متوجه پایان فلمی کردند که باید خلاص می شد.

تهدید انحلال اردو و طفره رفتن در برابر حداقل دست آورد هایی که حداقل دست ما را باز گذاشته بودند خائنان را به راحتی اخباری بسازیم، سایه ی ایدیالوژی های وارده را در درگیری فساد سیاسی، بار دیگر روی مردم، پهن می کند.

تمام جوانب خوب و بد، دولتی و غیر دولتی را کنار می گذاریم. آیا آن چه باز مقرر کرده اند، افغانی است؟ پاسخ به تغییر ۱۸۰ درجه، به

سنگ مانع می خورد. ۱۸ سال پس از عادت هایی که به حد مریضی، مردم را به آزادی خو داده اند، سفارش غذای خام و غیر صحی که یک طرفه سفارش می شود، اگر در مقال ایدیالوژی های وارده تعریف نشود، چرا گفتمانی فراموش شده است که مردم ما در آستانه ی پذیرش یک تحمیل دیگر، چه تضمین هایی برای رفاه دریافت خواهند کرد؟ کسانی که در تنازع وحشتناک ۴۰ سال کشته دادند و می کشند، بدیعی است که دنبال دستمزد استند، اما عامه ی مردم ما که قرار است باز یک سناریوی دیگر ایدیالوژی های وارده را متحمل شوند، در کجای تعیینات اخیر، مقرر شده اند؟

از هفت ثور شوم که بالاخره ثبوت مدعای شهید داوود برای اضرار ایدیالوژی های وارده بود تا حال که ۴۰ سال آزرگار رنج می بریم، آن چه به دلخوری و آزرده گی عامه ی افغان ها منجر می شود، عدم تضمین حقوق انسانی آنان است.

می روند و می آیند، بیایند و بروند، اما محو فقر، ویرانی ها، بی کاری، مهاجرت، بی سوادی در زمینه ای که طبیعت اش در هیاهوی سیاسی دست نخورده مانده است، جزو اجندای کدام چپی و راستی، ریشدار و بی ریش است که صف بسته اند بر ما حکومت کنند، اما به مصداق پاسخ ملایان محیلی که با توهین به مردم حکومت کردند و آخرین ته مانده های اقتصادی آنان را به نام خدا، عشر و ذکات می گرفتند، با «والله خیرالرازقین»، خود را به کوچه ی علی چپ می زنند که به ما مربوط نیست!

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۴۹ /

جمهوری اسلامی افغانستان نه، امارت اسلامی؟! چه تضمین هایی در این سناریوی ایدیالوژی های وارده برای بازسازی، آزادی های مردم، کار، استفاده از منابع طبیعی، خودکفایی، کیفیت تحصیل، رفاه و کرامت انسانی افغان هایی وجود دارد که ۴۰ سال پس از مصایب، باید اجازه داشته باشند با تنقید اخلاقی، از گریبان ملایی نیز بگیرند که پشت قران و حدیث پنهان می شود تا بدتر از ملحد و سیکولار، سوء استفاده کند.

چپ و راست، ریشدار و بی ریش با نسخه های ایدیالوژی ها وارداتی، سرنوشت ما را به بازی گرفته اند. مردم ما در آستانه ی یک تحول دیگر، در خواب نمانند!

برخورد های تند و توهمی

گرچه به تکرار ناگزیرم رویداد های تاریخی و تلخ گذشته را ادبیات بسازم، اما ارزش این کار در این است که نفس این رویداد ها، بهتر از آوردن ده ها ایسم و پسوند های مکتبی، مفهوم را در ذهن طرف جا می دهد؛ همانند آن واژه گان، عبارات و مخفف هایی که بار معنایی زیاد دارند، جلو زیاده نویسی و توسن قلم را می گیرند و حوصله ها برای دریافت مسایل، زمانگیر نمی شوند.

تجاوز شوری در افغانستان، زمینه را برای آن دسته های پشتون ستیز مساعد ساخته است تا با اطمینان از پشتوانه ی نیرو ها و ظرفیت های بشری بیگانه نیز در برابر ما، مواضع خصمانه ی توام با آدرس زور، اتخاذ کنند.

پس از شکست های شرم آور و مفتضحانه ی طرف متجاوز، اما متأسفانه دشمنان ما همانند خیالاتی ها پنداشته اند که وضعیت به نفع جریان های پیش از کودتای ثور نیست. این که آیا واقعاً اقتدار پشتون ها در افغانستان، انحصاری بوده است، بار ها نوشته ام و دلیل زعامت های تک قومی، برهان آن نیست.

این که جناح هایی با مدعیات چپی و راستی که همه استوار بر ایدئالوژی های کمونیستی، رادیکال و در طرف دیگر، ارزش های اسلامی را عمل و نقل می کردند، چه گونه می توانند در جای ادعای قومی بنشینند، قضیه ی پیچیده شمرده نمی شود.

جوامع اقلیت‌های افغانستان می‌دانند. امکان ندارد یک تاجک افغانستان نداند که جمعیت و شورای نظار، با چه محتوایی ظهور کرده‌اند؟ همین‌گونه، سایر اقلیت‌ها نیز می‌دانند که جریان‌های سیاسی، حزبی و تنظیمی غیر پشتون‌ها با چه پشتوانه‌هایی ابراز وجود کرده‌اند. اصولاً ادعای دفاع از حقوق قومی در افغانستان که مردم از هیچ‌گرایش قومی حمایت نمی‌کنند و آن را عمل مذموم و زشت، برخلاف فرهنگ‌های اسلامی و انسانی خویش می‌دانند، نمی‌توان احزابی چون جمعیت، شورای نظار، حزب وحدت و امثالهم را نماینده‌گان اقوام افغانستان دانست؛ زیرا این پدیده‌ها اگر در ظاهر، همه شمایل وطنی دارند، گاه از عصییت‌های قومی که با خواسته‌های خلاف ظاهر، در فزون‌خواهی‌ها و سهم‌در‌قدرت، مشحونیت می‌سازند، بیشتر بعد سیاسی یافته‌اند.

این جرات که در جامعه‌ی همانند جامعه‌ی افغانی با وفرت خلط و آمیزش قومی که همه را به گونه‌ای شریک و خانواده‌ی یکدیگر قرار داده است، نواختن ساز قومی، اگر آغاز قوم‌محوری‌های رسمی نباشد، در واقع آغاز آن سهمیه‌بندی و جیره‌بندی‌هاست که با نمایان شدن حقیقت ظرفیت‌های بشری اقلیت‌ها، آنان را در میزان رسید سهم، به گونه‌ی رسمی به حاشیه خواهد کشاند. چنین است که حتی بدترین پشتون‌ستیزان در افغانستان، جرات ایجاد احزاب قومی و زبانی فزون‌را ندارند.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۵۲ /

اما آیا این واقعیت که خود به گونه‌ای مردم ما را در باورهای فراقومی و پذیرش باهم بودن کمک می‌کند، توانسته است در همان پندارهایی نیز جا باز کند که متأسفانه قشر روشنفکر و آگاه ما نامیده می‌شود. رییس جمهوری غنی، چه خوب آنان را تعریف می‌کند: «همواره کشور را به سوی بحران کشانده اند؟

جریان‌هایی که در عمل، واقعیت‌های افغانستان را تجربه کرده‌اند، جای شگفتی نیست که تندروترین آن‌ها نیز در امر گرایش قومی، حقایق را رعایت می‌کنند، اما کسانی که نخواستند و نمی‌خواهند افغانستان را به دور از کتابخانه‌ها و تفاسیر بیگانه گان بخوانند، باید بدانند که پس از مواجهه با حقیقت، دنیایی که در آن تدوای شوند، دنیای خیالی آنان نیست.

می‌خواهم بگویم که برخورد ما با کسانی که ما را «خیال کرده‌اند»، خیالی نیست و هرگز از آسیبی در امان نخواهند ماند که در برخورد با حقایق، سنجش آنان روی محاسبه و واقعیت‌ها استوار نبوده است.

جالب است، وقتی صحبت از نفوس کشور شود، بدون توجه بر واقعیت‌های جامعه‌ی پشتون‌ها، بهانه می‌آورند که چون رقم درستی از سرشماری نفوس نداریم، بحث «پشتون‌ها اکثریت اند» کذایی است؛ اما وقتی از آنان پرسید که بدون سرشماری دقیق نفوس، بحث اکثریت کذایی نیز باطل می‌شود، از پی‌گیری قضیه، طفره می‌روند.

بخشی از دشمنان ما که اکنون از شر شبکه‌های اجتماعی، صد‌ها تن آنان را در ظواهر یل‌های فیس‌بوکی می‌شناسیم که از ترس از آوردن نام و آدرس واقعی خود ابا می‌ورزند، از خودکش بیگانه پرست نشوند! این واقعیت که تجاوز بیگانه، زمینه‌های محدود را در برابر بزرگتران به وجود می‌آورد، وقتی «محدویت» می‌شود، در واکنش به رفع آن، با شدتی رونما می‌شوند که متاثر از سلوک زشت مخالفان، حتی به ارزش‌های زنده‌گی گذشته‌ی مهتران با کهتران، کمتر توجه می‌کند. از تاریخی که سرزمین ما با ایثار و کارنامه‌ی پشتون‌ها احیا شد و امتداد یافته است، از آسیب تجاوز بیگانه نیز در امان نبوده‌ایم، اما چرا تجربه‌ی این تقابل نتوانسته این فهم را جاری نگه دارد که حضور بیگانه در هیچ زمان و در هیچ برهه‌ای فرصت و زمینه‌ی واقعی برای حل مشکلات نیست؟

خوب نیست با قراردادن خود در جای ویژه، سهم خود در ایجاد مشکلات را فراموش کنیم. آن مشکلات ما که اکنون به اثر ایدیالوژی‌های وارداتی، ایسم می‌شوند، با ماهیت‌های بیرونی که حول منافع، سرزمین‌ها و طبایع دیگران است، با طبیعت و نفوس داخلی افغانستان، عجین نمی‌شوند؛ زیرا طبیعت ما در تنوع آفرینش، پدیده‌هایی دارد که هر کدام با خصوصیات خویش، در خاکی نشات می‌یابند که خاستگاه و آرامگاه آنان باشد.

ما برای حل دشواری‌ها، بیش از تجربه‌ی دیموکراسی تورییدی، کمونیسیم، بنیادگرایی و باورهای فرهنگی بیگانه، بی‌نهایت نیاز داریم

بشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی‌عمرزی

۵۴ /

تجربه‌ی زنده‌گی و حفظ سرزمین خویش را بازخوانی کنیم و به
درستی بنویسم تا فهم آن‌ها نیز واضح باشد.

بغرنج تاریخ

تواریخ ما و بیگانه گان در افغانستان و در منطقه، از زمانی که هویت های قومی کنونی را می شناسیم، در دو سوی متفاوت نیز طی طریق می کنند. افغانستان که در هنگام انزوای ۲۴۰ سال در اوج کشاکش های بیگانه گان صفوی، شیانی و گورگانی در گیر بود، اگر در مسیری جلو رفته است که حاکمیت های معاصر را نهادینه می کند، در عقب این جریان، به گونه ای واقع می شود که در زمینه ی نمودار های کوچک رونق تمدنی و فرهنگی حوزه ی حاکمیت تیموریان هرات، در میان مخروبه های باقی مانده از تهاجم و ویرانگری های خوارزمشاهیان، غوریان، سلجوقیان، مغولان، ستیز ها و کشاکش هایی که گاه برای آستان بوسی خلیفه ی بغداد، مثال عمروی صفاری را هدیه داده بودند، با آن چه از این همه بلایا باقی مانده، شکلی اختیار می کند که در سردرگمی ناشی از حاکمیت هایی که با آن همه حدود و مرز هایی که داشته اند، کجا شده اند، در منگنه ی عدم وضاحت نیز قرار بگیرد.

اگر در تاریخ نویسی نو بیگانه در افغانستان از جغرافیای های توهم (آریانا و خراسان)، عمق تاریخی می خواهند و در این سیر نمی توانند در برابر جیوپولیتیک کنونی، واضح باشند، سعی کرده اند با قایل شدن به حوزه ی به اصطلاح تمدنی و فرهنگی، برائت بیابند تا در هرج و مرج تاریخ، زیر پا نشوند.

تشخیص این که از میان آن همه درگیری با آن همه ابهام تاریخی که بسیاری نشات یافته از ادبیات اند (مثلاً شاهنامه‌ی تخیلی را مستند تاریخی وانمود می‌کنند)، زمانی که موضوع اصالت و اصلیت در میان می‌شود، چه گونه ممکن است از گذشته‌ی به شدت آمیزش یافته، تاریخ راست (کلیت متجانس)، بیرون کنند؟

در این اندیشه مانده ایم که با آن همه ابهام و تنوع که زمانی به اثر رواج زبان و گاه بدون انتساب به قوم که اکثریت مطلق به اصطلاح دانشمندان و فرهنگیان دوران به اصطلاح پارسی‌گویان، از رهگذر هویت شناخته نمی‌شوند، زیرا با شناسه‌های کنونی قومی که در گذشته‌های دور، به تعبیر امروز، معنی ندارند، چه گونه بر طبل مدعا می‌کوبند؟ مثلاً عادت و رواج زبان، باعث نمی‌شود عربی نویسی ابن سینا و البیرونی، به معنی عرب بودن آن‌ها تلقی شود. بنابراین، ابهام هویت در تواریخ بیگانه، به وضوح دیده می‌شود.

اکثر مردم ما از روی ناگزیری و به اساس نیازهای سیاسی، در حالی که به گرایش‌های افراطی قومی التفات نمی‌کنند، گاه در موضع دفاع از حقوق تباری، نیازمند توضیحاتی می‌شوند که اگر برداشت‌ها از مجموعه‌ی کتب وارداتی یک قرن اخیر، به خصوص از ایران را منفی کنیم که بیشتر در پی توجیه هجوم فرهنگی اند، در سوی مصرف‌کننده‌ی داخل افغانستان، اما به طفیل‌هایی برمی‌گردانند که جز چند مجموعه‌ی شعری و داستانی ندارند که حتی رونمایی آن‌ها کاستی و کاهش دارند. به این دلیل، چه گونه با آن همه گذشته‌ی مغشوش، خود

بشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۵۷ /

را در جای بالا قرار می‌دهند و در برابر دیگران که حضور شان در چند سده‌ی پسین، روایت اقتدار و حاکمیت است، ادعای سروری می‌کنند؟

بیش از ۶۰۰ سال حضور مداوم مردم ما در جغرافیای منطقه، آن قدر حرف اصالت و اصلیت دارد که هر قدر بر میزان نقد منتقدان بی‌انصاف افزوده شود، تضعیف نمی‌شود. در این میان، شناخت موج نو پژوهش‌های ایرانیان، اما برخلاف توجیه‌پدیده‌ی فارسیسم که از تکرار دروغ‌های گذشته، دل‌زده است، ما را با نام‌های کسانی آشنا کرد (پورپیرار، شهبازی، غیاث‌آبادی) که بیش از هر موردی محتوای عمده‌ی کارهای آنان، روشنگری بر آن زوایای تاریخ گذشته می‌باشد که مغرضان از روی توهم، ستیز و ابهامات هویتی، حوزه‌ی تمدنی نام‌نهادند.

حاکمیت‌های معاصر نیز مقصر اند. رقابت‌های منفی بر سر پدیده‌های باستانی، باعث شدند، بدون کم‌ترین توجه به پی‌آمد بزرگنمایی‌ها، خود را از حقایق تاریخی پیش از چند سده‌ی پسین، به درستی واقف نکنیم.

آیا زمان آن فرا نرسیده است با تشخیص ارزش‌های تاریخ معاصر، توجه کنیم، امتعه‌ی وارده در حوزه‌ی تاریخ عتیقه، ارزش عمل و نقل دارد؟ زیرا فشار آن‌ها از تسریع پروسه‌ی تحول و تغییر اجتماعی مثبت می‌کاهد؟

بشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۵۸ /

غزنی با آن همه بزرگ‌نمایی‌های تاریخی، چهره‌ی دیگر نیز می‌گیرد؛ زیرا حالا پرسیده می‌شود از آن همه فر و شکوه خیالی، چرا چند قبر، چند سکه‌ی شکسته و چند بنای ویران بر جا مانده‌اند؟

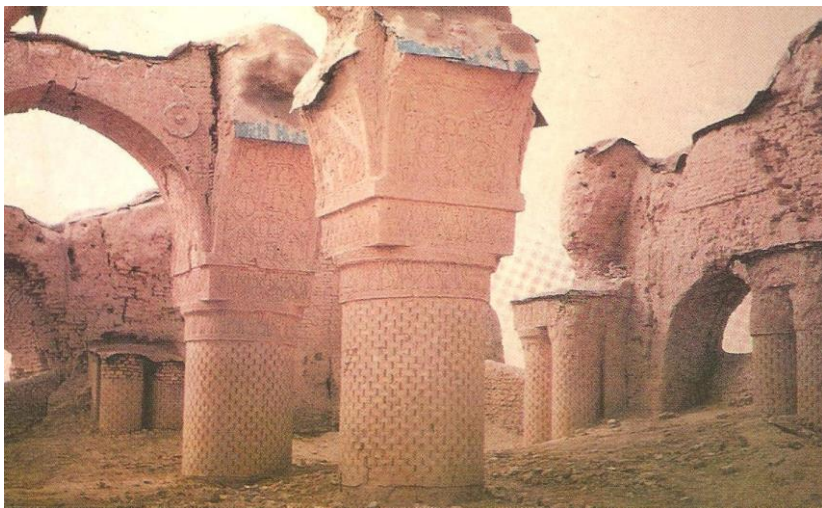
توهم ما به اثر جعلیات تاریخی، وقتی وارد حوزه‌ی غزنیان می‌شود، شاید به پهنای جغرافیایی که از چند کشور کنونی درست کرده بودند، رونق و عمران را تصور کند. برخلاف، آن چه از این نمونه‌ها باقی می‌ماند، فقط مرکزیت‌هایی هستند که در همان جغرافیای وسیع، یگانه‌جا‌های ساخت و ساز عمرانی بودند. به استثنای لشکرگاه که بیرون از حدود غزنی می‌باشد و به همین گونه، به استثنای ابنیه‌ای که از مغولان در کابل یا از تیموریان در هرات باقی مانده‌اند، عمرانات عتیقه‌ی تاریخی، به اندازه‌ای کوچک‌اند که نمونه‌های آن‌ها فقط در حد مرکزیت‌های تاریخی، یافت می‌شوند.

در تمام دوران مورد منازعه‌ی مغولان هند، شیانیان و صفویان، اراضی تحت تصرف آنان که خارج از مرکزیت‌ها بودند، در واقع مردم را به عنوان تامین‌کننده‌گان احتیاجات، نوکر، غلام، کنیز، مالیه‌دهنده و اجیر می‌شناختند.

درازنمای فتوحات گذشته، اگر از تاریخ معاصر بگذریم، امرا و شاهانی را جمع می‌کند که توسعه‌ی جغرافیایی را فقط به منظور تسلط بر خانمان، هستی، زنده‌گی و مال دیگران می‌دانستند. به این دلیل، آن چه از رسمیات تاریخ عتیقه، باقی مانده است، شبیه دو روی یک سکه‌ی تقلبی نیست؟»

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۵۹ /



به تبعیت از چه؟

از منتقدان داخلی خواهشمندیم، پس از این که تاریخ و حضور ما را تحریف می‌کنند، در کنار آن همه تنقیدی که بیشتر، جز هتاک‌ی نبوده‌اند، حداقل نمونه‌هایی را بروز کنند که بهتر از ما باشند. با چشم پوشی از بلایا و مصایبی که غیر منصفانه، حضور بیگانه‌گان را در آن‌ها نادیده می‌گیرند، اما همه را روی دوش دیگران بارگذاری می‌کنند، احساس به تطهیر باور‌ها، نیرومند می‌شود. این که چرا به چنین منطقی متوسل می‌شویم، درک تجربیاتی ست که از حضور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و کشورداری دو ارتجاع معاصر، ناشی می‌شود.

غیره، در دو حاکمیت ارتجاعی تاریخ معاصر افغانستان، اسنادی بر جا گذاشته که در هیچ موردی تبعات مثبت ندارد. ما می‌دانیم با آن مثال‌ها، نوعی که غیر منفی آن‌ها را ثابت کند، وجود ندارد. تدقیق رویداد‌هایی که چه گونه دو ارتجاع داخلی بر ما حاکم شدند، از خواسته‌های ما از مدعیان نیست؛ زیرا حضور سیاسی، اجتماعی و فرهنگ تبار ما در تاریخ معاصر افغانستان، تمام دست‌آورد‌های رفاهی و مدنی کنونی را که ارزش مصرفی دارند، مختص کرده‌اند. در این پروسه، افزون بر دانش سیاسی، ادبیات مورد استفاده‌ی آن که نو است، نیز اکثراً منحصر به مردم ماست.

آن چه به توهم تاریخ، نشتر می زند، این سوال است که آیا می شود با فرهنگ های عتیقه ی گذشته که بیشتر در آثار به جا مانده از چند شاعر مداح و صوفی، فرهنگی شده اند، در روزگار تکنالوژی و تجربه، دانش بسازیم تا سوا از میراث شعوبیه، توهم و ارتجاع، به ذهنیت هایی بیانجامند که مردم را از مدرک دانش نو، به رفاه و آسایش می رسانند. تجربیات کنونی، ثابت کرده اند باوجود اندوخته های بشری از کردار گذشته، تغییر به عنوان اصل، جهت تکامل و حتی افت، بشر امروزی را آموزانده است که برای بقا و پیشرفت، گاه ناچار باید با تجدید نظر و شکستن تابو ها، هرچند مقدس و فرهنگی، اما با ملاحظه ی زمان، مجزا فکر کنند.

میراث های کهن با بقایایی که هنوز به هزاران ابهام دارند، اگر در مخروبه ها و گنجینه های احجار کریمه و فلزات، توانسته اند ملموس شوند، یقیناً هیچ کدام به جز مواردی قابل مصرف نیستند. مرگ تاریخ، واقعیت است، اما مغرضان با کاوش گذشته، ابوابی می گشایند که فقط در تقابل غیر منطقی، جا باز کرده اند.

میراث های مدنی، فکری و فرهنگی گذشته گان، بخشی از تاریخ اند، اما در حالی که می دانیم، عامل استعمار و اغراض، صورت درست جغرافیای های درنوردیده را تحریف کرده است، هزاران ابهام در واقعیت مسایلی بروز می کنند که هنوز هم در تمام دایره های هستی، به شمول لایه های دین، فلسفه، عرفان و غیره، نوعیت بقا، مغشوش به نظر می رسد.

سیاحت در گذشته، تماشای منظری ست که در واقع کشورداری، نماد های استبداد می‌شود و فرهنگ توجیه غارت، در حد تخلیق تاریخ جعل، مداحان درباری را فرهنگی وانمود کرده است.

اعمال ظلم، پس از شدت فشار، بناهایی برجا می‌گذارد که اگر رنج های بشری را فراموش نکنیم، اهرام مصر در میان تراژیدی های بزرگ دنیا، نمونه های تاریخی برجا مانده از قربانی هزاران انسانی اند که مُردند تا کسانی با پوشیده گی مومیایی ها، به عصر ما برسند.

به درستی که در زمان ما، درک گذشته از یافت ارزش های دینی، اخلاقی، حماسی، فرهنگی و معنوی که همه نیازمند تنقید اند، در حدی مستعمل می‌مانند که جنبه های مثبت داشته باشند.

قبول ضعف ها، اشتباهات و زیان هایی که افغانستان را تحدید کردند و در زمینه ی آن ها ارتجاع، مُدل داخلی عقب گرد بود، صفحات زیادی را رقم زده است که با رعایت انصاف، خوشبختانه در پرداز تاریخی ما، ما را متوجه می‌کنند، درک تاریخ را بدون شمردن عیوب تاریخی، کامل ندانیم، اما چنین بینشی، نه در متن و نه در ظاهر پرداز مخالفانی یافت می‌شود که سعی می‌کنند با تحریف ما، اما از گذشته ای روایت کنند که کمتر جای خوب و درست دارد تا برای مردمی الگو شوند که در تبارز تاریخ معاصر، در دو ارتجاع در تمام زمینه ها، کم آورده اند.

در تنازع کنونی، اگر حضور، ظرفیت و روایت خویش را در برابر دیگران نفی کنیم، باید به تبعیت از بهتر، در منگنه نماییم. متاسفانه چیزی که بهتر از ما باشد، شناخته نمی‌شود. شاید یکی از گرایش ها به

بشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۶۳ /

توهم تاریخی خراسانی / فارسی که در عمق تاریخی آریایی نیز گم می‌شود، در این باشد که در مستند دو ارتجاع و روایت چهل سال اخیر کهتران، به کمترین جنبه‌هایی هم نمی‌توان دل خوش بود که بهتر از ما باشند. این سوال در این زمینه همواره بی‌پاسخ مانده است که اگر از ما خوب نیست، به تبعیت چه، مسیر دیگران را اختیار کنیم؟ چه چیزهای خوب در ارتجاع داخلی و چهل سال خیانت‌های کهتران، وجود دارند؟

شرح تصویر:

افراد حزب جمعیت به اصطلاح اسلامی در حال رژه در مقابل کاخ ویرانه‌ی دارالامان.



بی‌نیاز از دیون

انتقاد بر پشتون‌ها، نه فقط منحصر به حال آنان است، بل زمانی که صورت مساله، عمق تاریخی می‌یابد، گذشته‌ی شان را نیز دربر می‌گیرد. نقد هار غیرپشتونی که منطق آن به همه‌گان آشکار است، وقتی صورت پشتون را در آینه‌ی تاریخ می‌نگرد، نخست می‌کوشد شفافیت را مکدر کند تا پس از سیاهکاری، به راحتی تصویر بسازد.

این که گاه در تنقید خویش بر پشتون‌ها، از ارقام ۲۵۰ و یا ۳۰۰ سال استفاده می‌کنند، گونه‌ی دیگری از دشمنی است که با محدود کردن قوم پشتون در این ارقام، جایگاه ما را در تواریخ مبهم، اما طولانی (به اصطلاح ۵۰۰۰ سال)، پایین‌بیااندازند و به این گونه، کم‌را کمتر جلوه دهند.

چنان چه بارها نوشته‌ام و اسناد، نقش تاریخی قوم ما را سپیدتر کرده‌اند، خود را در هاله‌ی نقد هار غیرپشتون‌ها، مقید نمی‌سازیم، اما برای این که اذهان را جهت‌ناچیز بودن دشمن، ایجاد کرده باشیم، در این نوشته، توجه هموطنان را به آن رویکرد نقد جلب می‌کنم که با دست‌آویزش، نه فقط بر ما تاخته‌اند، بل باعث شده‌اند در دنیای تخیلی دیگران، مدیون نیز بمانیم.

شناخت ما از هویت‌های قومی در افغانستان، به خصوص با اسمای کنونی، بیشتر پس از حضور شکوهمند فرهنگ اسلامی است. تطور زبان، پیش از رسمیت زبان عربی که در پرتو آن، زبان دری و زبان‌های

دیگر، با رونق نشر کتب گسترده شده اند، صورت های گوناگون نام و اقوام را متباز می کند که چه به لحاظ شکل و چه از لحاظ معنی، تا زمانی که آگاهی ما در حوزه ی زبان شناسی، حجیم نباشد، راحت درک نمی شوند. بنابراین، بحث هویت های قومی با نشانی هایی که پس از ظهور اسلام و نضج فرهنگ اسلامی در سرزمین ما واقع می شود و از همین مقاطع و سده هاست که هویت های قومی کنونی را واضحت می شناسیم، فقط بیش از هزار سال را در بر می گیرد.

تا زمان ورود فرهنگ اسلام در افغانستان، تاریخ در پیداوار بودایی، آیین های ارتدادی و سخیف که در امتداد زردشت منجر می کردند، سرزمین های ما را پیوسته و منقطع در گرو این و آن اندیشه و باور قرار داده بود که نشانی های آن ها در گونه های استوپه، معابد، مجسمه ها و همانند این ها، نمونه های زیاد و منکشف دارند.

۵۰۰ پیش از میلاد، رومی ست که تاریخ ما را از زمان ورود کوشانیان از شمال شرق منطقه، قید مستند می زند. متأسفانه ۲۵۰۰ سال دیگر که جمعاً ۵۰۰۰ سال را می سازند، نتوانسته است اسنادی آشکار کند که مقوله ی تاریخ را بدون ابهام و پرسش ها، به درستی تعریف کنیم. البته دیرینه گی تاریخ در شمال و جنوب کشور به ۲۰ و ۵۰ هزار سال می رسد، اما صورت آن ها با جزئیات افراد و سلسله ها، در هیچ چوکات و پرداز های کنونی قومی قرار نمی گیرد؛ یعنی برای شناخت این دیرینه گی ها، اسنادی نداریم که مثلاً پس از کوشانیان، تاریخ را با نمونه، آبد، خط، هنر و فرهنگ معرفی می کنند.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۶۶ /

قصه‌ها و افسانه‌هایی که بیشتر در بند داستان‌های دروغین شاهنامه قرار دارند، شوربختانه به اثر رقابت‌های منفی دولتمردان افغان و ایرانی، بیش از یک قرن می‌شود که برای موثق بودن آن‌ها، صدها خیال و قصه‌ی مفت را مدعای چاقی و چله‌گی تاریخ‌شمرده‌اند. این جعلیات، زمانی که در باور به جداسازی حقیقت از تقلب می‌افتیم، کسانی را که سواد بیشتر داشته باشند، در مسیری رهنمون می‌کنند که فردوسی شعوبی مجوسی مسلک، اعتراف کرده بود:

دو صد زان نیارزد به یک مشت خاک

که آن داستان‌ها دروغ است پاک

ادعای قوم‌گرایی که برای خواسته‌های باطل خویش پشتوانه می‌سازند، در مسیر تعقل، منطق و اسناد تاریخی، هیچگاه نتوانسته است بیش از ثبت رویدادهایی برود که در انبوه دستکاری‌های دوره‌ی معاصر در ایران، از حدود به اصطلاح طاهریان هرات شروع می‌شود و در افت چپاول و تاراج چنگیزی و تیموری، چیزی زیادی برای روزگار پشتون‌ها باقی نمی‌گذارد.

هویت‌های قومی کنونی به خصوص غیر پشتونی، فقط در جریان ۵۰۰ سال که به گونه‌ی کوتاه آن‌ها را مرور خواهیم کرد، یگانه پشتوانه‌هایی هستند که برای دل‌گرمی منتقد پشتون‌ها، هیزم می‌شوند.

کوشانیان، یفتلیان و هندوییسیم حاکم بر افغانستان پیش از اسلام و باورهای سستی که از زردشت آغاز و تامانی و مزدک و ابومسلم به اصطلاح خراسانی و در واقع مجهول، امتداد پیوند‌های قومی کنونی

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۶۷ /

افغانستان را به جز از تعلقات دینی که هندوان را در بر می‌گیرند و گروهک‌های کوچکی چون پارسیان (مجوس) که هویت دینی بوده و به پیروان دین زردشت اطلاق می‌شود، فاصله‌ی ما از نگاه پیوست‌های قومی با گذشته‌های پیش از اسلام را زیاد می‌کنند. به این دلیل، همه را توانایی آن نبوده تا به استثنای جعلیات نوع شاهنامه و جعلکاری‌هایی که زیر تاثیر باستان‌شناسی مرکز‌های مغرض غربی صورت گرفته‌اند، اصالت‌های قومی را چند هزار ساله وانمود کنند و در برابر دیگران برج بسازند.

از مواردی که همواره باعث تمسخر شده، آوردن آن تنقید غیر پشتونی است که در حدود ۲۵۰ یا ۳۰۰ سال گذشته، حاکمیت پشتون‌ها بدون دست آورد، تحمیلی و از جانب اجانب و با زور بر جغرافیای ما تحمیل شده است. یا از سر ناآگاهی و یا هم از سر عمد، وانمود می‌کنند که پیش از پشتون‌ها، گلزاری بوده است که خر و گاو این سرزمین، در بستر‌هایی همانند بهشت برین، جامعه‌ی صلح آمیز داشته‌اند و در کنار مردمان بومی و تمدن ساز، شاید که از اصطبل‌ها و طویله‌های طلایی نیز استفاده می‌کردند.

جریان متداوم حضور پشتون‌ها در منطقه‌ی ما، در حدود ۶۰۰ سال می‌شود که جزئیات فرهنگی، تمدنی، حماسی، انسانی و روشنفکری آن را تا حدی در همین مقال، بازخواهم گفت. این، جدا از هویت قدیمی آنان می‌شود که حتی پیش از اسلام تا مرز ۱۷۰۰ سال می‌رود و مستند

است؛ یعنی بُعد بومی بودن و اصلیت آنان را پیش از هر کسی به عنوان وارثان و صاحبان واقعی این کشور، تضمین می‌کند.

تلاوء نخستین هویت‌های قومی پس از فرهنگ اسلام در افغانستان با ظهور پدیده‌ای با شهرت ابومسلم خراسانی و نام عربی عبدالرحمن در ابهام تاریخی، کوفت دل دشمنان مسلمان را برآورده و تا خلافت اموی، پیشروی می‌کند. این شخص مجهول که تاریخ، فقط دیوانه‌ای از وی ترسیم می‌کند و هویت‌اش، بیشتر عربی‌ست تا به اصطلاح خراسانی، زیر ستر جعلیات، در واقع محصل استقلال است و با آن همه فتح الفتوح، عربی از جنس عرب را با نام عباسی، کمک می‌کند که بالاخره خودش را قیمه می‌کنند. این زعیم بی‌نفوذ، پس از توته و تکه شدن در دربار عباسی، نه میراثی می‌گذارد و نه جغرافیا و سهم او، مستقیماً و همانند میراث پدر به فرزند حلالی، اما از عربی به عرب دیگر می‌رسد و آن لشکریان و غول‌های تاریخی که تغییراتی جهت‌محو اسلام (در ظاهر به نام عرب) به وجود آورده بودند، بی‌هیچ ایرادی، به گواهی تواریخ خراسانی پول می‌گیرند و پس از آن همه جان‌فشانی، در جغرافیای تخیلی خراسان، خُر و پُف می‌شوند. این آدرس که در اوجگیری فارسیسم متعفن در ایران، جزو محموله‌های کتاب به افغانستان می‌آید، از تکیه‌گاه‌های پشتون‌ستیزان به شمار می‌رود.

جنبش‌های دیگری همانند سیس و بابک، در آن روزگاران جهالت که آزاده‌گی به معنی فرمانبری آدمی به نام شاه بود، در امتداد ابومسلم مجهول، تحاریفی هستند که ارائه می‌شوند.

از هنگامه ی ابومسلم مجهول تا مجهوله ی دیگری به نام طاهریان، جز تخیلات و جعلیات، هیچ سند معتبر، از کمترین نشانه های فرهنگی، تمدنی، انکشافی، آزادی، رفاه و راحتی توده ها نداریم.

مجهوله ی طاهری نیز در امتداد برآوردن عقده ی حقارت، دورتر از دربار عباسیان، به صدور آزادی هایی می پردازد که با مفاهیم کنونی آزادی، زمین و آسمان تفاوت دارند. مجهوله ی طاهری بدون کمترین سندی که باعث تقویت قوم پرستان کنونی شود، جایگاهش را با مسگران یا رویگران (صفاریان)، تعویض می کند که در یک ماجراجویی که به درستی نقد نشده است، تا آن سوی آمو می روند و بالاخره با عمری عرب ستیزی، از سوی همتای منطقه یی دیگر (سامانی) به خلیفه ی عرب، تحفه داده می شوند. در حالی که آغاز یک حاکمیت دیگر شروع می شود، سلسله ی صفاریان با به جا گذاشتن چند منزل گلین در ریگزارها که فقط شاهد بگیر و ببند آنان برای توسعه ی سیاسی بودند، دفن می شوند.

سلسله ی شمشیر به دست صفاری در حالی که کمترین نشانه ای برای دلگرمی های تمدنی برجا نگذاشته است، زمانی که شمشیر به دست، رازخواهی می کند، آن سیمای تاریخی می یابد که صورت توانایی شان را به عنوان حاکمیت های مدام، زیر سوال می برد. صفاریان پس از جنگ ها، اگر پیروز می شدند، به ناچار دنبال جنگ دیگر بودند تا آن چه را به دنبال خویش گذاشته بودند، دوباره به دست آورند.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۷۰ /

سلسله‌ی سامانی یا دهقانانی که بر اثر ضعف عباسیان، فرصت یافته بودند، پس از تحویل دهی عمروی صفاری (برادر یعقوب لیث) به خلیفه‌ی بغداد یا رهبر القاعده‌ی همان روزگار، سند مشروعیت عربی به دست می‌آورد. آنان در کوتاه مدتی که برای نخستین بار میسر شده بود اسلام ستیزی و عرب ستیزی را از طریق کار فرهنگی، دنبال کنند، ضمن ساخت و ساز زبان دری از بخش عظیم واژه گان عرب که در دنبال مقال عرب ستیزی بالاخره به وسیله‌ی ترکان، «زبان» می‌شود و به مرور زمان زبان می‌ماند، یگانه یادگارهای خویش را به عنوان نخستین حاکمیتی که تعلق به قبل از اسلام را به بهانه‌ی اصل و نصب و هویت، رسمی می‌کنند، بر جا می‌گذارند. پس از این سلسله است که تفرقه‌ی قومی با امتیازات قوم محور، دوباره زنده می‌شود. سامانیان یا بانیان نهضت پلید شعوبیه (ضد اسلام و ضد اقوام) با ایجاد کارهای چون آفرینش شاهنامه‌ها، میراثی بر جا می‌گذارند که پس از هزار سال از سقوط سامانیان، الحق که اگر فاشیسم، راسیسم و هر ایسم دیگر مکتب‌های تفرقه و تنفر را ریشه‌یابی کنیم، سهمی دارند که باعث آن، دهقانان و اهل کشاورزی نیز بوده‌اند؛ اما سامانیان به زودی به سوی زوال می‌روند و تاریخ، چیزی به استثنای میراث تعصب آنان، از شکوه و فر تمدن‌ها نمی‌شناسد.

غزنویان با غلامان کشاورزان (البتگین و سبگتگین)، از فرصت‌ها استفاده کرده و سامانیان را دچار سرنوشت صفاریان می‌کنند. محور غزنویان به نام محمود غزنوی است که با دور انداختن منطق اسلامی،

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۷۱ /

بارها مردمان هند را بی‌چاره می‌سازد. او در آن روزگار نبود سازمان‌های بشری، حتی دروازه‌ی بزرگترین عبادتگاه آنان را به غزنه می‌آورد. متأسفانه این سند بربریت، بسیار نمی‌ماند و انگلیس‌ها، به گمان اغلب، کاپی ساخت خودشان را برای هندیان استعمار شده، سوغات حُسن حضور به هند می‌برند.

حضرت محمود غزنوی با چپاول‌های وحشیانه، در اواخر عمر از حضور قبیله‌ی دیگر ترکان (سلجوقیان)، ناراحت نمی‌شود و یا شاید هم بر اثر کهولت سن، توان مبارزه نمی‌یابد. او با مقداری نصیحت، خودش را از شر آنان رهایی داده و به راحتی به دنیای دیگر مواصلت می‌کند.

هنوز چند صبحی از فوت حضرت محمود غزنوی نمی‌گذرد که پسرش (مسعود غزنوی) با واپس‌گیری تمام بخشایش پدر، ماهیت دیگر فرهنگ‌های قبل از پشتون‌ها را به نمایش می‌گذارد.

به گواهی تاریخ، مسعود غزنوی که با برپایی کاخ سکس (معروف است که او کاخی با صد‌ها نقاشی مستهجن جنسی ترتیب داده بود)، مورد عتاب پدر قرار داشت، هنگام سلطنت، با چپاول مردم که به غنایم تاراج کرده‌ی محمود، دل خوش کرده بودند، خودش را به زودی از اندیشه‌ی مردم جدا می‌کند. او در نبردی که به قول مورخان، خیلی شبیه بدبختی‌های عمروی صفاری بود، هنگام وزش گرد و خاک (توجه شود که بسیاری از انجام جنگ‌های تاریخ به اصطلاح پارسی (مجوس) را با همین خاک پاشی طبیعی، قید کرده‌اند)، شکار

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۷۲ /

سلجوقیان می شود. اگر عدالت های آن زمان را در نظر بگیریم، به درستی معلوم است که مسعود غزنوی، هیچ امیدی برای زنده ماندن نداشته است.

پایان محوریت غزنی که حالا برای مرکز ثقافت اسلامی، چیزی زیاد ندارد، نیز عجیب می نماید. گروهک دیگری به نام غوری که از دارایی های تمدنی آنان فقط مناری به نام جام و چند قبر و دیوار برجاست، با ارائه ی قهرمان شاعر به نام علاءالدین جهانسوز در یک ماجرای انتقام گیری خیلی شخصی، پس از شکست بهرام شاه غزنوی، دود مرکز تمدنی آن زمان را به هوا کرده و خاکش را در توبره می ریزد. ظاهراً در شعری که به وی منسوب کرده اند، پس از افتخار انتقام گیری، خودش را از نسل عباسیان، تحویل تاریخ می دهد. آوردن این نکته که جهانسوز صاحب، خودش را عرب دانسته است، برای تعدادی که دنبال خسی نیز اند تا گاه خود را کوه بسازند، شاید ناراحت کننده باشد.

جهان داند که من شاه جهانم / چراغ دودهء عباسیانم
علاالدین حسین ابن حسینم / که باقی باد ملک جاودانم
چو بر گلگونهء دولت نشینم / یکی باشد زمین و آسمانم
اجل مصرع زن گرد سپاهم / اجل بازیگر نوک سنانم
همه عالم بگیرم چون سکندر / بهر شهری شهی دیگر نشانم
بران بودم که از اوباش غزنی / چو رود نیل جوی خون برانم
و لیکن گنده پیرانند و طفلان / شفاعت می کند بخت جوانم

بیخشدیم بدیشان جان ایشان / که بادا جان شان پیوند جانم
در ادامه‌ی ماجراهای تاریخی پیش از پشتون‌ها، تا زمان غوریان دیدیم
که جغرافیای منطقه‌ی ما شاهد چه تمدن‌ها و فرهنگ‌هایی بوده است.
به گواهی تاریخ، مشاهده می‌کنیم که غوریان، طعمه‌ی سلجوقیان می
شوند و سلجوقیان هنوز به درستی مزه‌ی حاکمیت‌های وحشیانه‌ی شاه
محور و تک‌محوری را مزه نکرده بودند که غز‌های وحشی از بیابان
های شمال، آنان را تار و مار کرده و سلطان سنجر سلجوقی به عنوان
وارث امپراتوری سلجوقیان، سه سال تمام و اسیر مردمان وحشی، حدود
سنت اش را نظاره می‌کند که چیز زیادی برای نسل‌های آینده‌ی این
خطه، باقی نخواهد گذاشت. روایت است غزان وحشی، او را برای مهر
قباله‌هایی که در قبال پول یا هدایای خود شان می‌دادند، همانند یک
کاتب که می‌نویسد، مجبور می‌کردند.

هجوم وحشیانه‌ی مغول، ولگردان خوارزمی، بقایای سلجوقی و غوری
را به خود می‌آورد. در فرجام، تمام جغرافیای منطقه تا ظهور تیمور
لنگ را در می‌نوردند تا آن شاهکارهای ویران را ثبت تاریخ کنند که
به گواهی آن‌ها، می‌توانیم ادعا کنیم تا ظهور پشتون‌ها، چیزی‌های
زیادی که بتوانند دست‌آورد‌های مهم تمدنی، فرهنگی، اجتماعی و
نظام‌سازی قابل‌مصرف باشند، باقی نمی‌مانند.

شهرسوزی‌های مغول با هولوکاست‌های وحشتناک، هولناک‌ترین
روایات تاریخ‌اند. در افغانستان ما که چهل سال قربانی شراکت سیاسی
کهران شده است، بازخوانی تاریخ مغول را برای درک هرچه بهتر

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۷۴ /

حقوق بشر، به کمیسیون به اصطلاح مستقل حقوق بشر افغانستان، سفارش می‌کنم.

بیش از یک سده از بربریت مغول نمی‌گذرد که تیمور لنگک، لنگان لنگان، هرچه آدم و هستی می‌یابد، تحویل قبرستان مسلمانان می‌دهد. بیشترین قربانیان تجاوزات تیمور لنگک، مسلمانان و جغرافیای‌های اسلامی بودند. او در حالی که در بستر مرگ، پشیمان از کردار ننگین بود، فتوای فرمایشی می‌گیرد که برای تقاص خون هزاران مسلمانی که کشته بود، بهتر است برای جهاد با کفار برود، اما در این سفر، راهی جهنم می‌شود. بازمانده‌گان او در بزرگترین بزرگ‌نمایی‌های جعلی، وارث تمدنی معرفی می‌شوند که رنسانس شرق نامیده شده است.

در جغرافیایی به پهنای تجاوزاتی که تیمور انجام داد، شهرکی و چند آبدۀ ای در هرات که از تیموریان باقی مانده اند، به تناسب ویرانی‌هایی که تیمور لنگک از یک سوی آسیا تا دیگر سوی قاره‌ی اروپا انجام داد بود، مانند نقطه‌ها به نظر می‌رسند.

در حدود پانصد سال پیش از امروز، آخرین حاکمیت غیر پشتونی که تیموریان هرات نام داشت، پایان می‌یابد. تنها بررسی فجایع، تخرکامی‌ها، تجاوزات، وحشیگری‌ها، شهرسوزی‌ها و بدبختی‌های همین در حدود ۵۰۰ سال، کفایت خواهند کرد که تا پایان هستی، چیزی بر مقال غم و اندوه نیافزاییم.

کوتاه نظری از ابومسلم خر-آسانی تا تیموریان هرات، به درستی نشان می‌دهد که حاکمیت پشتون‌ها بر چه بستری ایجاد شده است. اگر

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۷۵ /

گفته شود که افغانستان کنونی با تمام امتیازات احیای سرزمین، محور حاکمیت‌های دوباره، نظام‌سازی، ایجاد شهرها و مراکز تجارتي و بالاخره معرفی فرهنگ و تمدن نو که با ساخت و ساز کاخ‌ها، اعمار جاده‌ها، مساجد، خانه‌ها، مکاتب و در این امتداد، تشویق آزادی‌ها، ایجاد معارف، رواج کار فرهنگی و رسانه‌ی نو، بالاخره تا شهادت محمد داوود، از ژورنالیسم تا ادبیات و دیموکراسی، جلب کمک‌های متوازن، ایجاد زیربنا‌های اقتصادی، تامین امنیت، انکشاف اردو، قوای هوایی نظامی و ملکی و با هرچه پیوسته به فرهنگ و تمدن معاصر می‌باشد، در حاکمیت و حضور پشتون‌ها شکل گرفته، نه حرف زیاده است و نه جعل.

بیش از ۱۴۰ سال مبارزه‌ی روشانیان پشتون با مغولان، مبارزه‌ی ختک‌ها در این امتداد، جنبش هوتکیان و مقدمه‌ی نخستین حاکمیت ملی مستقل که در برابر اوباش گورگانی هند، شیپانی و صفوی شکل گرفت، توده‌های قوم سرفراز، دلاور، باننگ و مسلمان پشتون را برای احیای سرزمین تاریخی، از نقطه‌ی صفر تشویق می‌کند که در حاکمیت‌اعلی حضرت احمد شاه بابا، تهداب این سرزمین را با قوت تمام در دل خاک‌های منطقه، ریشه‌ی محکم ملت افغان می‌سازد. از برکت این حضور نیک، تاکنون و به نام مردمان تاریخ ساز، توانسته ایم سربلند بمانیم.

پایان حاکمیت تیموریان هرات، خلایبی را باعث شد که بدون مبارزات پشتون‌ها برای آزادی، هیچ نشانه‌ای از حضور دیگران و یا به اصطلاح پشتون ستیزان، از بومیان به چشم نمی‌خورد.

۲۵۰ سال استبداد گورگانی، شیبانی و صفوی، با بی‌مقدارترین نشانه‌های فرهنگی و تمدنی که یکی چهل زینه‌ی کندهار و دیگری مسجدی در کابل است و همتایان چند انگشتی ناچیز دیگر، سرزمین ما در طول بیش از ۷۵۰ سال، چنان ماجراهای خونین و فرهنگ ستیزی‌ها، ویرانی‌ها و وحشیگری‌هایی را متحمل شده است که اگر جامعه‌ی افغانستان را از رهگذر قوم بزرگ، منسوب به پشتون‌ها کنیم، با پس‌منظری که از خون‌های ریخته شده و چپاول‌ها رفته‌اند، شکی وجود ندارد که حتی بنیادهای بشری این کشور نیز با جامعه‌ی انسانی پشتون‌ها ساخته شده‌اند.

از آغاز سلطنت احمد شاه بابا تا نیم سده پس از او، آوای جنگ‌ها از خاک‌های اصلی مردمان این سرزمین دور می‌شود. با وجود تاریکی‌های قرن نوزده که با سایه‌ی هیولای استعمار اروپایی به همراه بودند و ستیزها برای حفظ استقلال و حاکمیت صد سال اخیر که تا سقوط محمد داوود تمدن‌ساز، فرهنگی، انکشافی و در تمام ابعاد، باعث شگوفایی بوده‌اند، اگر کتاب پاره‌های انباشته از درونمایه‌ی بیش از نود درصد آفرینش‌های شعر مداحی، جنسی و عرفان‌های انحرافی و تفکرات سنگین و جا افتاده‌ی شعوبی را که با چند جلد تاریخ نیمه تمام و انبوه واقعه‌نگاری‌های سراپا جعلی مجوسی، دست‌آویزهای مهم در

دست منتقد بدانیم، سرزمینی که با نام افغانستان و با حضور پشتون‌ها برپا می‌شود، بر زمینه و بستری با تاریخ و گذشته‌ای در اختیار قوم پشتون قرار می‌گیرد که با گذار از بدترین پستی‌های تاریخ، مواردی که در شمار دارایی‌های غیر پشتونی، بسیار مهم شمرده شود، ندارد. در واقع پشتون‌ها برای حضور، فرهنگ، تمدن، قدرت و حاکمیت خویش، میراث‌های مهمی نیافته‌اند که در زمان آنان، شکل کامل داشته و بسیار قابل مصرف می‌بودند. افغانستان کنونی، روی سه زمینه‌ی تاریخی قرار دارد:

- ۱- تمدن‌ها و فرهنگ‌هایی که پیش از ظهور اسلام، یادگارهای عظیم دینی دارند و به استثنای نقش تاریخی، فاقد مصرف می‌باشند.
- ۲- فرهنگ اسلامی؛ ضمیمه‌ی اندک میراث‌های مهم افغانان ترک‌تبار که در حواشی تاریخ برجا مانده‌اند.
- ۳- نقش تاریخی پشتون‌ها که در نوسازی، حفظ و روشننگری در بیش از ۶۰۰ سال در تمام منطقه‌ی قلب آسیا و در حدود سه قرن در جغرافیای افغانستان کنونی، خاص بوده است.

حاکمیت‌های افغانستان با محوریت پشتون‌ها، دوباره مراکز سیاسی این سرزمین را اساس گذاشته‌اند که با جاذبه‌ی آن‌ها، فرصت‌ها برای عطف توجه به حدود شکل می‌گیرند و مرزهای ما را میان ملت‌های دیگر، وضاحت می‌بخشند؛ اما عبور از قرن نوزده، ارتجاع پس از شاه

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۷۸ /

امان الله و تجاوز شوروی با پی آمد حضور گروهک‌ها و احزاب وابسته و توجیه‌گر تجاوز بیگانه، تاریخ رسمی پشتون‌ها در افغانستان را در آن جا‌هایی که نقش فعال تمدنی و فرهنگی داشته‌اند، ایست می‌دهند.

در روزگار ما که به اصطلاح مردمسالاری، انجوا، موسسه و برنامه‌های خارجی را بهانه‌های چپاول یافته‌اند، مدعیانی که از هیچ بی‌شرمی و هتاکی دریغ نمی‌ورزند و حضور بیگانه‌گان را فرصت‌ها برای تاراج می‌دانند، به شهادت آن‌ها، اما خودمحورتر از گذشته، نه فقط در دفاع از خویش، بل می‌خواهند هزینه‌ی خیانت‌های دیگران را نیز ما پردازیم.

مردمی که روزگاری در سرزمین تمدن‌ها (هند)، حاکمیت کرده بودند و هنوز خان‌های آنان، جامعه و هنر سینمای هندیان را زینت می‌دهند، قومی که از قدرت‌های منطقه‌یی (گورگانیان، صفویان، شیبانیان)، تکه‌پاره‌های تاریخی را کشور ساختند و توده‌هایی که برای دفاع از حیثیت مسلمان در پانی‌پت جنگیدند تا به جبران خساراتی نیز پردازند که سومات ناخواسته را سوغات ما کرده بودند و سه بار امپراتوری خورشیدی که غروب نمی‌کند را غروب دادند و از سد شیطان سرخ گذشتند و ملایان مدرسه‌ی آنان در برابر بیش از ۴۰ کشور موضع دارند و در سوی دیگر، حامیان زبان‌دری، پیشگامان ژورنالیسم و آزادی‌اندیشه، معرف‌معارف‌نویس، سازنده‌گان نظام و کشورداری، برپاکننده‌گان آیین قرآنی شور و شورا (جرگه) و بانیان قانون‌اساسی،

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۷۹ /

مدیران افغانستان جدید که تمام دارایی های آن از مکاتب نو تا پوهنتون ها، جاده ها، فابریکه ها، شفاخانه ها، نیروگاه های برق، شهر های نو، بانیان نهضت اناث و تجربه ی زنده گی جدید و داشته هایی که در مسیر حضور آنان در این کشور شکل گرفته اند می باشند، در این مسیر، در این جا، مدیون هیچ کسی نیستند.



پیکر بی سر

جامعه‌ی پشتون‌ها، از زمانی که حضور شکوهند و محسوس تاریخی را در بیش از ۶۰۰ سال تاکنون، تداوم بخشیده است، از مزایای آن حاکمیت‌ها و رهبران خویش نیز مستفید شده‌اند که نه فقط پشتون، بل همه پذیر بودند.

پس از شهادت محمد داوود، مردم ما مانند پیکره‌ی بی سر، در حالی که بخش قابل ملاحظه جوامع اقلیت‌ها تحت چتر تنظیم‌ها و احزاب چپی و راستی منسجم و جهت‌خواسته‌های قومی بسیج می‌شدند، در خلای رهبری قومی قرار گرفتند. آنان با تعهدات میان‌تهی و ناشی از بدفهمی و اشتباهات هر دو جانب چپی و راستی، در جایی افول کردند که رفقای کمونیست (خلقی)، بدون کمترین زمینه‌های اجتماعی، با حماقت تمام، سهم و دارایی‌های قوم خویش را نیز بخشش می‌کردند. رفقای خلقی با تیشه به ریشه‌ی بنیاد‌های سیاسی و اجتماعی ما، با شورویان، ستمیان و پرچمیان، خیانت‌های هایش را توجیه کرده‌اند. متأسفانه جناح دیگر با فرورفتن در اعماق اخوانیسم سیاسی (در واقع تروریسم بین‌المللی) و تعهداتی که آنان را ناگزیر و حتی غافل می‌کردند بخشی از مردمان زیر لوای شان، بخشی از جامعه‌ی پشتون‌های افغانستان‌اند و حقوق قومی نیز دارند، به ما آسیب زده‌اند.

دو جانب چپی و راستی، مردم ما را دچار بلایا ساخته‌اند. اینک در افول مردمسالاری توریدی، در جوی که برای اقلیت‌ها، تنوع رهبری می

سازند تا به گونه‌ای بحث ستیز قومی برای انحصار گرمتر شود، با چنین رویکرد‌هایی به بزرگ‌نمایی محور‌هایی نیز پرداخته‌اند که در همه‌ی آن‌ها، عداوت با ما به چشم می‌خورند.

روند ستم ملی بالای بزرگترین قوم افغانستان (پشتون‌ها) و ضیاع حقوق آنان، از شتاب‌نمانده است. متأسفانه تحمیل حاکمیت‌های ائتلافی که با پشتوانه‌ی خارجی به مغز استخوان مملکت رسیده‌اند، روی اصل پشتون ستیزی نیز استوار می‌باشند. اگر چنین نباشد، توزیع قدرت به اساس سهمیه‌ی قومی، هرگز با این انتقادات توأم نمی‌شد تا با چشم داشت به حقوق اکثریت، بی‌خانمانی اجتماعی را به نفع مخالفان وسعت بدهند.

این که بستر اجتماعی پشتون‌های افغانستان به شدت خشن شده است، در نبود رهبری قومی نیز است که تا قبل از هفت‌ثور، وابسته به شخصیت‌ها ملی و پشتونی بود. مردم ما را با خلای فکری، به جبهه‌ی مخالفانی می‌کشاند که به سهولت با تادیه‌ی اسلحه، آنان را قادر می‌سازند به سوی بی‌عدالتی‌ها آتش بگشایند.

نیازها برای رهبری واحد قوم پشتون، همانند سر برای این پیکر عظیم‌اند. با ساخت این تعقل، بیش از همه، توحید ظرفیت‌های بشری ما جلو تشتت و بحران عظیم فکری را می‌گیرد؛ زیرا گروهی را مخالفان مسلح و بعضی را مخالفان داخلی به انزوا کشانده‌اند؛ شماری را جهت منافع دیگران بسیج می‌کنند و توده‌های کثیر را در بی‌خانمانی عظیم قرار داده‌اند تا با بلا تکلیفی، گوشت‌دهنه‌ی هر سلاحی باشند.

در یک زمینه‌ی مدنی که از کثرت و تنوع قومی کشور یادآوری می‌شود، شاید تجویز نسخه‌ی فرد محور، درست به نظر نیاید، اما در جامعه‌ی ما که زمینه‌ی مدنی نیز به ابراز وجود ابعاد منفی انسانی کمک می‌کند، دیدیم که اگر حول محور تباری گرد نیایم، مردم ما که در گروه‌های مختلف قبیله‌یی، شهری، روستایی، ایدیالوژیک، دری زبان، پشتوزبان و جناح‌های متخاصم سیاسی از چپی به راستی و از شمالی به جنوبی تقسیم می‌شوند، چنانی که در پس منظر تاریخی از یک بازوی واحد عمل کرده‌اند، محروم می‌مانند.

البته ادعاها برای داعیه‌ی قومی ما کم نیستند، اما مجریان این ادعاها با کمترین آگاهی از تنوع تباری ما و لغزش‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خویش، بیشتر نماینده‌گان بخش‌هایی‌اند که با چند نفر گردآمده‌اند. مثلاً دفاع در دایره‌ی زبان پشتو، میلیون‌ها پشتون دری زبان یا غیرپشتو زبانی را از احاطه‌ی وحدت دور می‌کند که اگر به سطح منطقه توجه کنیم از هند تا آمو و از کشمیر تا اصفهان، تاریخ و تنوع فرهنگی دارند. در بُعد دیگر، عدم لحاظ مذهبی بودن مردم ما، آن فعالان پشتون را دچار مصیبت می‌کند که هرچند از قوم می‌گویند، اما طرز برداشت اکثریت مذهبی یا روستایی ما از داعیه‌ی آنان، به شرک قوم پرستی تعبیر می‌شود. افزون بر این، توجه بر نزاکت‌های اجتماعی که در این کشور، در کنار بیش از ۲۰ میلیون پشتون از مجموع سی میلیون افغان، بیش از ۳۰ زبان و ۵۰ قوم دیگر داریم که نه فقط فرهنگ

ها و هموطنان شمرده می‌شوند، بل افغان، برادر، پدر، مادر، خواهر و شرکای زنده‌گی ما بودند و هستند.

در مثال دیگر، هراس‌های ناشی از تشت آرای پشتون‌ها، به این درک کمک می‌کند که بر اثر تقسیم آن‌ها، تضعیف می‌شویم. محور تباری کمک خواهد کرد مردم ما حول منافع مشترک، اعم از دری‌زبانان و پشتوزبانان، جوامع روستایی و بخش قابل ملاحظه‌ی جامعه‌ی دینی ما، به ویژه زمانی که سرنوشت افغانستان (انتخابات) در میان است، گردهم آیند تا حداقل در کمترین توقع، برای دشمنان خویش، رای ندهند.

رهبری واحد ما، نباید تنها به مفهوم بسیج پشتون‌ها برای تامین منافع قومی، بهانه شود. چنان چه آوردم، جامعه‌ی پشتون‌های افغانستان با تنوع، خلط و حضور جغرافیایی عظیمی که در ۳۴ ولایت افغانستان دارند، بر اثر ملکیت‌ها و تعلقات قومی و خویشی با دیگران، بدون غیرپشتون‌ها به راحتی نخواهند توانست به عدالت اجتماعی برسند؛ اما اگر ذهنیت‌های غیرپشتونی حاکم باشند و از فرصت‌های تجاوز بیگانه، استفاده کنند، مردم ما حق دارند تحت رهبری واحد قومی، سمت خود را با درک حقوق انسانی خویش جهت روشن شدن موضع دوست و دشمن، واضح سازند و اجازه ندهند بر اثر شرایط، وقتی فقط بحث انتخابات در میان است، از تفاهم صحبت کنند، اما زمانی که از امتحان گذشتند، دشمنی‌ها را به نام حقوق، توجیه می‌کنند.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفیٰ عمرزی

۸۴ /

بارها دیدیم که در خوان ما شریک شدند، اما پس از بُرش آن، از نان ما به نام خویش می‌خورند. افراد زیادی را می‌شناسیم که از سوی پشتون‌ها وارد دولت شده‌اند و بر ضد ما، سوء استفاده می‌کنند. رهبری قومی را در صورتی که جامعه‌ی افغانستان در کل در مسیر آرامش، رفاه و امن طی طریق کند و نیازی به موانع نباشد، حداقل در شرایط کنونی و مقطعه‌یی برای رهایی ظرفیت‌های بشری خویش از چنگال سیاست‌ها و برنامه‌های مدمومی می‌خواهیم که زیان آن‌ها نه فقط ارمنان فقر و اندوه قوم پشتون بوده‌اند، بل با نبود وحدت فکری هم‌تباران ما، کشور را تهدید می‌کنند.



تاریخی

در مسیر تاریخ، چنان‌چه معمول است تغییر، اصل بوده و به اساس این اصل، گذشته‌ی مردم ما نیز تغییرات بسیار یافته‌اند. افول لودیان و سوریان و بُرش‌هایی که از خاک‌های اصیل افغانی در خاک پاکستان کنونی، میراث استعمار اروپایی - نوع انگلیسی - شدند و آن‌چه بر خاک‌های افغانی در شمال رفت - مانند پنجده - گذشته‌ی ما را در مرزهای سه‌کشور همسایه، در تواریخی نیز تشریح می‌کند که اجبار، باعث گسست آن شده است.

در این مقال همین قدر می‌کوشم تا سهم فرهنگی - مدنی مردم ما فقط در جغرافیای افغانستان کنونی به گونه‌ی اجمالی تصویر شود. هدف از این ترسیم، شفافیت هرچه بیشتر آن سیمای گذشته‌گان می‌باشد که در هر نوبت تجاوز، متجاوزان برای آن که التهاب بیمارگونه و روانی خویش را تسکین دهند، آن را مکدر کرده‌اند؛ زیرا این جغرافیه، هویت ملی ما را جهانی ساخته است.

پس از سقوط آخرین حاکمیت مرکزی بیش از ۵۰۰ سال قبل (سلسله‌ی تیموریان هرات)، نهضت روشانیان با سالاری بایزید انصاری، معروف به پیر روشان، آغاز به مبارزه‌ای کرد که گرچه رنگ مذهبی آن را بیشتر کرده‌اند، اما در واقع ستم‌گسترده‌ی بیگانه‌گان، این حرکت را یک‌جا با آزادی‌خواهی‌ها به مرز ۱۴۰ سال می‌رساند. پی‌گیری این بحث حماسی، شرح بیشتر می‌طلبد، اما آن‌چه مبرهن

است، این جریان متداوم تاریخی، در کنار بذر آزادی، با ایجاد زمینه، اندیشمندان این سرزمین را به تخلیق وامی دارد. بایزید، مرد دلاور و فرهنگی، با آفرینش آثاری در زبان‌های دری و پشتو، چنانی که راه را گشوده بود، میراث فکری خویش را برای توجه به مفاهیم فکری، فرهنگی و ادبی در سرزمین‌های افغانی، بر جا گذاشته است.

در بستری که با جریان روشانیان به میان می‌آید، مردم ما با مردی به بزرگی خوشال بابا، فضای باز را وارد عصر هوتکیان می‌کنند. پا به پای جریان‌های آزادی خواهی، میراث فکری و قلمی بخش‌هایی از جامعه‌ی افغانان آن روزگار در محور سرزمین‌های اصلی و مردمان بومی، اشکال نو می‌یابند.

در حاکمیت احمد شاه بابا با دور شدن میدان‌های جنگ از مرزهای افغانی و با سلطنت تیمورشاه، بیش از نیم قرن، آرامش‌هایی به میان می‌آیند تا در فرصت‌های آن‌ها، مفاهیم ملی، پس از حماسه‌های نبرد با انگلیس‌ها، مردم را با شعور صاحبان ملوک و مملکت، به باورهای یک ملت، عادت دهند.

بالاخره در حاکمیت مرحوم امیر حبیب‌الله خان، با گذشته‌ی چند قرن مبارزات، در فضای کشور سازی و مدنی، چنانی که شهرها توسعه می‌یافتند، مردم با دست‌آورد‌های جدید، با پشت سر گذاشتن توهم فرهنگ‌های جعل و تحریف (خراسانی- فارسی) در یک رنسانس واقعی، خود را در قرن بیست می‌یابند.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۸۷ /

نهضت معروف مشروطیت و طیف فرهنگ‌یانی که شمار زیاد آنان از قوم پشتون‌اند، در تمام عرصه‌ها، به خصوص در مطبوعات و فرهنگ، مردم را با مفاهیمی آشنا می‌کنند که سنگ بنای تمام ارزش‌های کنونی مدنی شمرده می‌شوند.

نوآوری‌هایی که در حاکمیت مرحوم امیر شیر علی خان، اساسگذاری شده بودند، گرچه در سایه‌ی امارت امیر آهنین پنجه، تنفس راحت ندارند، اما در حاکمیت امیر عبدالرحمن خان، نظام افغانستان با ساختار بسیار متفاوت از گذشته‌ها که با مرگ و میر هر امیر و هر خلیفه، زیر و رو می‌شد، از نوسان مدیریتی رهایی می‌یابد. ثبات این واقعیت تا حاکمیت نحس تنظیمی، حیاط قابل اطمینان همه بود.

حاکمیت امیر عبدالرحمن خان با توجه به روزگار او، هرچند از مفاهیمی تهی است که فقط پس از جنگ دوم جهانی، ارزش‌های مدنی را به نام حقوق زن، آزادی بیان و رسانه‌ها جهانی می‌سازد، اما در ایجاد کشوری که واجد تمام مولفه‌های جیوپولیتیک بود، به قرن بیست می‌رسد.

در حاکمیت امیر عبدالرحمن خان، نیروی قدرتمند امیر، امنیت می‌آورد و علاقه‌ی او برای ساخت و ساز بناها و عمارات، افغانستان را در راه انکشاف و توسعه‌ی شهری قرار می‌دهد.

در زمان امیر حبیب‌الله خان، نوآوری‌ها وسیع‌تر می‌شوند. مسوول جدید که از رهگذر نوع مدیریت، خیلی با سلفش تفاوت دارد، افغانان را مجال می‌دهد در کنار کار فرهنگی، به ادامه‌ی نوآوری‌هایی که

بشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۸۸ /

نیروگاه برق، جاده‌های اسفالت شده، کاخ‌ها و بناهای جدید ملکی و نظامی را توسعه دادند، با رفاهی آشنا شوند که به اساس نیازهای واقعی مردم، آنان را از فرهنگ‌های عتیقه، مجزای می‌کرد.

فراخ خاطر امیر حبیب‌الله خان، جامعه‌ی افغانان را کمک می‌کند، کارهای فکری را با شگوفایی در ژورنالیسم، ادبیات، ترجمه، تالیف، تحقیق و ایجاد جریان‌هایی که با جنبش مشروطیت، پروسه‌ی سیاسی را نیز متغیر کردند، در حاکمیت مرحوم شاه‌امان‌الله، به توسعه‌ی هرچه بیشتر کارهای مدنی، فرهنگی و اجتماعی نایل اند.

از حاکمیت شهید اعلی‌حضرت نادر خان تا سقوط سلطنت مرحوم اعلی‌حضرت شاه محمد ظاهر، افغانستان ما در تمام عرصه‌های مدنی، به انکشافاتی می‌رسد که چهل سال پس از بحران، هنوز هم رونق آن‌ها، به تنویر عمومی می‌افزاید تا با تداعی، به ارتجاع، نه بگویند.

سال‌ها پس از حاکمیت طالبان که در حفظ تمامیت ارضی کشور، حتی در گونه‌ی رادیکال خویش مزیت دارد، امروز نیز سهم مردم ما در ایجاد افغانستان نو که با مفاهیم گسترده‌ی آزادی‌زنده‌گی می‌کنند، بیشتر از همه است.

احیای سرزمین‌ها، تشکیل امپراتوری نیرومند که باعث شد زمینه برای حفظ مرکزیت میسر شود و ساخت افغانستان نو، از ساخت نظام و معارف جدید تا گسترش مکاتب، تاسیس پوهنتون‌ها، ایجاد شاهراه‌ها، زیربناهای بزرگ اقتصادی که به اثر سیاستگذاری‌های موفق، حمایت‌های جهانی را به ارمغان آوردند، آزادی زنان، قایل شدن به

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی‌ی عمرزی

۸۹ /

مردمسالاری و هر آن چه نماد‌های مدنی کنونی است، مردم ما را قادر می‌سازند با گذار از چند مرحله‌ی تاریخی، اکثر ارزش‌ها را در انحصار خویش داشته باشند و با نگرش به این گذشته، هیچگاه از عرصه‌ی سیاسی طرد نشوند.

فقط در صد سال اخیر، سهم پشتون‌های دانشمند، اندیشمند، هنرمند، شاعر، نویسنده، سیاستگر و کارفهم که فقط در حوزه‌ی زبان‌داری، ظاهر شده‌اند، آن قدر برجسته می‌باشد که تفصیل آن از تذکره‌های جعلی پارسی، بیشتر است.

هرچند در جغرافیای جهان سوم درگیر مانده‌ایم، اما در فرصت‌هایی که جنگ نبود، نشانه‌هایی تاریخی شده‌اند که با وجود ضعف‌های اقتصادی که در نمونه‌ی ایران، از منابع نفت جبران می‌شدند، کسانی بوده‌اند که برای رفاه مردم و ثبات کشور، آگاهانه کار می‌کردند. چهل سال پس از هیاهوی کهرتان، هنوز هم اذهان مردم، رفاه را قبل از هفت ثور، اذعان می‌کنند.



تحرک میلیونی

روزی هنگام صحبت با فرزند محمد قسیم فهیم، از این که از سخنان گزافه و توهین آمیز بعضی هم ولایتی هایش عقب پدرش شکایت می کرد، در شگفت شدم؛ هرچند مردم عادی را به خاطر سردر نیاوردن از عمق مسایل، مسوول نمی دانم، اما یقینم بیشتر شد که بعضی از عواطف انسانی، تهی شده اند.

ادیب فهیم حین گفت و گو بر موردی اشاره کرد که درست نفس این مقاله را می سازد. او در ادامه ی شکایت از کسانی که به نام محمد قسیم فهیم و از کمک های پدرش همواره پروار شده بودند، به نکته ای اشاره کرد که چه گونه عدم ملاحظه، باعث می شود فاصله های ایجاد شده، بزرگ تر شوند.

ادیب فهیم، یادآوری کرد که بعضی با نقد پدرش، بر او می تازختند که باعث شد پشتون ها، سوء استفاده کنند و امتیاز به دست آورند. در این جا لازم نمی بینم در قبال این که آیا واقعاً محمد قسیم فهیم چنین خلایی ایجاد کرده است، بحث کنم؛ زیرا قراین و اسناد، خلاف آن را ثابت می کنند؛ اما مساله ای که وامی دارد با تذکر ادیب فهیم، این مقال را وسیع بسازم، کورخوانی شماری ست که در به دنبال توام خویش، نخواستند یا نمی خواهند حقایق جامعه ی افغانستان را از نزدیک و از طریق تماس و گت و گو با هموطنان، حل کنند.

مردم ما در ۶۰۰ سال حضور مداوم سیاسی و تاریخی از سخت‌ترین بحران‌ها، نشیب و فراز تاریخ گذشته‌اند. قربانی‌های آنان در برابر استعمار انگلیس، روس و هرج و مرجی که ناشی از حضور همکاران بین‌المللی بودند، نشان داده‌اند که طرد تبار ما که در ژرفای تاریخ ریشه دارد، آسان نیست تا آن‌ها را به فاصله‌ی چند دهه و چند سال، منزوی کنند. مردم ما یاد گرفته‌اند در شرایط سخت، دشوار و در تنهایی‌های خودشان، چه‌گونه بسیج شوند و از حقوق و حیثیت خویش دفاع کنند.

پس از شهادت محمد داوود که به‌گونه‌ای از زعامت قومی نیز محروم شدیم و عملاً در گرو جریان‌های حزبی، تنظیمی و سیاسی سقوط کردیم و این جریان‌ها در گروه‌های چپی و راستی، بیشتر متعهد به ایدئالوژی‌ها وارداتی بودند، مردم ما متأسفانه در گیر جوی می‌شوند که ظرفیت‌های شان را به نفع دیگران، هدر می‌داد.

تجاوز شوروی که عمده‌ی فشار و زیان آن را پشتون‌ها متحمل شدند و بالاخره قرار دادن عمدی قوم ما در تقابل با جامعه‌ی جهانی که دولت‌های سالیان اخیر، حتی در سوی بی‌طرف، نتوانستند ساده‌ترین نیازهای شان را برآورد سازند، در نتیجه، این پیکر بی‌سر (جامعه‌ی پشتون‌ها)، بدون مدافع، زیر آماج توهین‌ها، بی‌حرمتی‌ها و تجاوزاتی که با نقاب مبارزه با طالبان، عمداً و بارها آنان را نشانه‌رفته‌اند تا خاطرات تلخ زمان شوروی را زنده کنند که چه‌گونه گروهک‌های پرچمی و ستمی، اردوی سرخ را در مناطق پشتون‌ها رهنمون می‌شدند

و به بهانه‌ی مخالف، با فشار، ظلم و ستم، به هستی آنان، تجاوز می‌کردند.

با وجود تمام فرو گذاشت‌ها و حق تلفی‌هایی که در حق قوم ما صورت گرفتند، حضور محسوس، نیرومند و فشار مضاعف ظرفیت‌های بشری، تبار ما را به عنوان بزرگ‌ترین قوم افغانستان که همواره موانع را از جلو برداشته‌اند، اما در نبود رهبری قومی که بتواند نماینده‌ی جوامع متنوع‌شان (دری زبان، پشتو زبان، شاخه‌های مختلف، شهرنشین، روستانشین، تحصیل کرده، بی سواد، عامی و متشخص) باشد، راه را به دشواری طی می‌کنند. در این راه، در واقع هیچ آدرس مطمئنی وجود ندارد که داعیه‌ی قومی ما را در تحرک میلیونی، به مطالبات تضمین شده مبدل کند.

جریان‌های کوچک حزبی نو تشکیل، احزاب تنظیمی و کسانی که به نوعی کوشیده‌اند با شعار، دفاع از حقوق مردم ما را طرح کنند، در نبود پذیرش عام از سوی همه و احتراز مردم ما از آن‌گرایش‌های قوم‌محور که آنان را در میان سایر اقوام افغانستان، منزوی می‌کنند، در کلیتی که هیچ وقت و کاملاً از آنان دفاع نشده است، بی‌سرنوشت مانده‌اند.

گروهک‌های مدعی نیز پس از شعارها و هیاهو، وقتی کلیت ما مطرح می‌شود، این حقیقت را با توجه به برداشت‌های خودشان، تقسیم‌بندی و در واقع وزن می‌کنند. بنابراین، اگر معیارهای توهم‌آنان را

برآوردیم، به زعم خویش از خود می‌پندارند. چنین کنش‌هایی، مردم ما را در حاشیه‌ی مسایل حقوقی اقوام افغانستان، قرار می‌دهند. ما برای کسانی که با توهم خویش، برای قوم ما، جا و امتیاز می‌دهند و آنان را در فرصت‌های حضور بیگانه، مُهر می‌کنند، با وضاحت پیام می‌دهیم که پشتون‌ها، اجساد نیستند!

از مبدای حضور فعال سیاسی در جغرافیای منطقه، این مردم ما بوده‌اند که برای دیگران سرنوشت ساخته‌اند، نه این که در گرو لطف دیگران، هستی یافته باشند. به این دلیل، اگر احترام می‌گذارند، احترام می‌کنیم. اگر حرمت قایل می‌شوند، از ما نیز چنین خواهد رفت. اگر راستگو و گرویده‌ی حق استند، مردم دین‌مدار ما، رهرو آنان نیز می‌شوند، اما اگر فکر می‌کنند که با سرنوشت ما، به اجبار بازی می‌توانند، چهل سال اخیر، گرداننده‌گان را محک زده است.

تداعی خاطره‌ای که از یک میراث‌خوار تنظیمی، سوژه یافت، در فضایی که باورهای تنظیمی، هنوز سیاست‌های افغانستان را در هرج و مرج نگه می‌دارند، به این جهت مهم می‌باشد که دست‌یابی گروهک‌هایی به قدرت، با حرص انحصار، اگر تنقید و تدقیق نشود، واقعیت‌هایی ما را با حذف و تحریف، کتمان می‌کنند. به اثر این چشم‌پوشی‌هاست که پیچیده‌گی مسایل، صلح و ثبات را به حسرت و حرمان مبدل می‌کند.

حضور پشتون‌ها در افغانستان، به تحریک عظیم می‌ماند که اگر مانع جریان طبیعی آن شوند، سدهایی را می‌شکنند و خورد می‌کنند که در

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۹۴ /

آخرین آزمون تاریخی، جامعه‌ی جهانی را نیز با چالش مواجه کردند. اگر جامعه‌ی جهانی با طوالت خویش، نتوانست طبیعت افغانستان را متغیر کند، عقل حکم می‌کند که دشمنان ما با ستیز غیر منطقی، انتحار سیاسی نکنند.



تعبیر حُسن نیت

در حاکمیت رییس جمهور کرزی، برای آن که روی زخم ها و جراحات سال ها ستیز تحمیلی، مراحمی گذاشته باشند، شاهد فرمان ها و القابی بودیم که روسای ما بدون کمترین ملاحظه پذیرفته اند. آنان برای دلخواسته های دیگران عطایا کرده اند و می کنند. در این میان اعطای القاب فزون که به استثنای چند مورد، یک سره پُر اشکال بوده اند، در کنار حاتم بخشی های عظیمی نیز ردیف می شوند که فقط بر تجمع مخالفان افزوده اند. متأسفانه این بخشش ها، نه فقط به نام اعمال خوب جهت برداشتن موانع و حُسن نیت، تعبیر نشده اند، بل باعث شده اند مخالفانی که از همه چیز برخوردار شدند، با گونه ای از حس خودخواهی و اعتماد به نفس کاذب که بیشتر از حضور خارجی نیرو می گیرد، ادبیاتی را معمول کنند که آن را همواره جهت خواسته های نامشروع خویش توجیه می کنند و تعمیم می دهند.

برای افغانان شکی وجود ندارد که اگر حضور نظامی جامعه ی بین المللی نبود و تقابلی که جریان طالبان با آنان یافتند و بر اثر آن، همبشاران ما با فشار های مضاعف و خواسته های بی جا مواجه می شوند، هرگز چپاول افغانستان استمرار نمی یافت. در این میان، مخالفان طالبان که تا پرتگاه حذف رفته بودند، حتی در دسته هایی همانند جیره خواران و وابسته گان جمهوری اسلامی ایران که زیر سایه ی امریکایی ها در کابل، از خمینی تجلیل می کنند و از دیمو کراسی انجویی و

مدیون غربی‌ها برای ایدیالوژی ولایت فقیه برنامه ریزی کرده‌اند و از بزرگ‌ترین دشمنان این کشور و منافع امریکا به شمار می‌روند، خواب آن‌چه را یافته‌اند هم نمی‌دیدند.

بدون شک اغراض، سیاست‌ها و خواسته‌های مخالفان، زمانی که وضع مقطعه‌یی پایان‌یابد و یخ‌ها آب شوند، در حالی که آنان را شرمسار می‌کنند، در پی آمد، بی‌عدالتی‌های اجتماعی را نیز به گونه‌ای استمرار می‌بخشند که پس از تحمل آن همه بدبختی و تلخی، بایسته بود به جای ستیز قومی، جامعه‌ی ما همانند اروپای پس از جنگ دوم جهانی، با هرچه فزون‌خواهی‌های مذموم بود، خداحافظی می‌کرد.

مردم ما (پشتون‌ها) با نقش مهم و سرنوشت‌سازی که در اداره‌ی کشور یافته‌اند، ضمن مسوولیت عظیم رهبری، گاه در امتحاناتی نیز شرکت می‌کنند که ولو نیازی به آن‌ها نباشد، اما عزت نفس، ما را قناعت داده است بار دیگر نیز آزمون دهیم.

در شرایطی که تحمیل، ناگزیری‌های زیادی به میان آورده است و بدتر از همه، سرمایه‌گذاری‌ها جهت ذهنیت‌سازی‌ها ضد پشتونی، از تومان ایرانی تا روبل روسی و حتی دارایی‌های اوفزاده‌گان فقیر برای تضعیف مردم ما هزینه می‌شوند و بر اثر آن‌ها، پدیده‌های نو منفی، مقوله‌های جدید حقوق و سیاست شده‌اند، بهتر نیست درب حاتم بخشی‌های بی‌جا را که سر به افراط بُرده‌اند، ببندیم؟ بایسته نیست با بدیل‌های خوب، جهت تعاریف روشن عدالت اجتماعی، حقوق

پشتون‌ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۹۷ /

مساوی و قانونمندی‌هایی که مردم خود ما نیز فراموش نشوند، برنامه ریزی کنیم؟

در شرایط کنونی، هر حُسن نیت ما، مالیخولیایی‌ها را به تحریف معنی می‌کشانند. ساده‌ترین درک این حُسن نیت را که فقط برای منافع و حفظ وحدت ملی است، چنین تعبیر می‌کنند: «به زور گرفته ایم و حق ماست!»

مردم ما تا زمانی که بر مقدرات و کشور خویش به درستی حاکم نباشند و در کنار غیره، همچنان برنامه ریزی کنند، به جز اتلاف حقوق خود و ایجاد بدعت‌ها، حتی به جوامع اقلیت‌ها ستم کرده‌اند؛ زیرا آن‌چه در پای احزاب، تنظیم‌ها و گروهک‌ها ریخته‌ایم، سرمایه‌هایی بوده‌اند که جهت منافع بیگانه‌گان، هدر داده‌ایم. اگر غیر این است، چرا از زمانی که حضور جریان‌های سیاسی غیر پشتون از هفتم ثور تاکنون در سیاست و تاریخ افغانستان مفرط شده است، شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی اقلیت‌ها، اندوهبار و رنج‌آور اند؟ مگر جریان‌های غیر پشتونی، همواره به نام و حقوق آنان، فزون‌خواهی نکرده‌اند؟ چرا عامه‌ی هزاره‌گان، در حاشیه‌مانده‌اند و کسی از مستضعفان تاجک، دفاع نمی‌کند؟

بهبتر است پیش از این که ناراحتی‌ها در برابر گزافه‌های فرصت‌طلبان، به سرحد عبارت «به زور گرفته‌ایم و حق ماست!»، شعاری شوند، تعامل و حُسن‌کردار را سنجیده و بر اساس واقعیت و وزن طرف، ظاهر کنیم.

اگر امضای تکنوکراتان هم‌تبار ما نبود، کسی در افغانستان، جرات صدور مجوز قهرمان ملی و ساخت تشکیلات اضافی را نداشت؛ هر چند همه در سایه‌ی خارجی آمده‌اند، اما قانونی ساختن مواد مورد دلخواه، امضای افغانی می‌خواهد.

کسانی که کرزی را برای منتگذاری از خارجی، متهم می‌کنند، یاد شان نرود هرگز در سریر قدرت، جرات و جسارت نمی‌کردند. شناسنامه‌ی قهرمان ملی صادر کنند. در حالی که موآلفان جبهه‌ی عقب نشینی کرزی، از وجاهت او، سودها جستند، اما وزن او در میزان بی‌انصافی آنان، خایینی ست که در واقع می‌خواست افغانستان را احیا کند. تایید ما از حُسن نیت در قبولی به اشتباه رسیده است که می‌بینیم حتی موضوع مهم تباری ما، قربانی مکتوب‌ها و مجوزاتی می‌شود که به هر نام، صادر کرده‌ایم. این اعمال، برگ‌های بُرنده‌ای را مانده شده‌اند که در هر فرصت، افغانستان و افغانان را می‌بُرند.

وضاحت این خیر که حِسن نیت ما، نباید تعبیر «به زور گرفته‌ایم و حق ماست»، تعمیم یابد، در جایی نیز به پی‌آمد و ماحصل خوب نمی‌رسد که می‌بینیم رشته‌های هستی چند و لگردد تاریخی، به استحکام تارهای جولاست. اگر خراسانی و پارسی را معادل بی‌شعوری ندانیم، کمتر از آن هم نیستند.

بزرگ‌نمایی افیون تخیل، تا زمانی برطرف نمی‌شود که از سردی یخ‌های افغانستان، خواب‌بُرده‌گانی را بیدار نکنیم که به سوی نابودی تعجیل می‌کنند. آنان بی‌خیال از «علاج حادثه، قبل از وقوع باید کرد»،

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۹۹ /

گرد و خاک راه انداخته اند. در این خاک بازی، مُخ های خویش را
پاک می کنند تا عاجز بمانند «هر عمل، عکس العمل دارد». ادعایی که
بنیاد نداشته باشد، به علف هرزه می ماند.

توان به حلق فروردن استخوان درشت
ولی شکم بدرد چون بگیرد اندر ناف
اندرز قدیمی



تعریف ستمی روشنفکر

در فرصت‌هایی که زمینه‌ی گفت‌وگو با طرف‌های به‌اصلاح ستمی میسر شده است، از ارتباطات آنان با پشتون‌ها پرسیده‌ام. در این زمینه پشتونی که مطلوب‌شان باشد را نیز تعریف کرده‌اند. آن‌چه بسیار جلب توجه می‌کرد، آوردن عبارت «پشتون روشن» بود. برای آن‌که از ابهام موضوع کاسته باشم، خواستار توضیح شده‌ام. شاید برای شما نیز جالب باشد که تعریف آنان از «پشتون روشن»، چیزی بیش از یک موجود میان‌تهی، بی‌سواد و بی‌شعور نیست که اگر هرچه در مورد قوم او گفتند پذیرفت، روشن یا به اصطلاح روشنفکر می‌شود.

آن‌چه را به نام «پشتون روشن» از پشتون‌های در ظاهر موافق حال خود، تعریف می‌دهند، انسانی است بی‌خاصیت؛ بی‌سواد، ناآگاه و سست‌عنصر که پس از پذیرش بدون چون و چرا یا از سر ناآگاهی و بی‌سوادی و یا هم برای اغراض شخصی‌اش، هر آن‌چه را که امروزه می‌دانیم جز مدعیات بی‌معنی، توهین‌ها و زیاده‌روی‌های بی‌شرمانه‌ای ستمی در مورد ما نیستند، تایید می‌کند.

اگر در جایی با آن پشتون‌هایی برخوردید که به‌ویژه بی‌خاصیت باشند و از «پشتون روشن» به طبع ستمی‌ها حرف بزنند و یا با افرادی برخوردید که همسو با ستمیان توجیه بیاورند، بی‌هیچ شک و شبهه‌ای پذیرید که وقتی یک منتقد معلوم‌الحال و یا هم از رده‌های پایینی و بالایی ستمی، از او خوشش بیاید، به خودی خود تبیین می‌شود.

می‌دانیم که ادعای ستمی‌گری در افغانستان با آن چه مستند کرده‌اند، از پایه بی‌بنیاد است؛ زیرا به اساس مطلوب‌هایی ارائه می‌شود که به تنوع، کثرت قومی، ارزش‌های فرهنگی و تاریخ افغانستان، اعتنا نمی‌کند. عدم تمکین با هاریت سیاسی، آنان را وامی‌دارد برای تامین منافع گروهی و فردی خویش، حتی به ارزش‌های اخلاقی، نه بگویند. رجوع به کارنامه‌ی فرهنگی و رسانه‌ی آنان، ثبوت مدعای ماست.

در فرهنگ ستمی‌گری، به جز ضعف اخلاقی، چیزی یافت نمی‌شود. سردمداران آنان، بی‌اعتنا به اثرات رفتار زشت خویش، بیش از همه به خود آسیب می‌زنند. پدرم ناقل، در هرازگاه تداعی تاریخ‌اعلی حضرت غازی شاه امان‌الله، با دشنام‌های «پدر لعنت» و «مردی روسپی‌خانه» نیز ستمی‌گری را معرفی کرده است.

شاید کسانی با خوانش این مقاله، ایراد بگیرند که اگر مساله روی شخصیت استوار باشد، تمام پشتون‌هایی که از مزیت افتخارات به اصطلاح ستمی، بهره‌مند شده‌اند، بی‌خاصیت نباشند! زیرا افرادی در حد تحصیل کرده نیز در میان آنان به چشم می‌خورند، اما من می‌گویم اگر می‌پذیریم که ادعای طرف مقابل ما در بازخوانی، تحریف تاریخ و حقایق، چنان چه همه می‌دانیم ۹۹ در صد نادرست است و بر اثر یک درصد نیز نمی‌توان بر هیچ قضاوت مطلوب آنان دست یافت، بدون شک و شبهه، آنانی که از لطف، کرم و هدایای ستمی بهره‌مند می‌شوند، شامل همان‌هایی قرار خواهند گرفت که ساده‌ترین تعریف آنان، بی‌خاصیت است؛ زیرا منتقد هار، دوست دارد هم‌تباران ما از الف

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۰۲ /

تا یای تاریخ، ارزش‌ها و هستی‌خویش را به نفع اغراض آنان نفی کنند. لطف و دوستی آنان مانند تبیین قرآنی ست که پرودگار برای مسلمانان اهدا می‌کند: «تا زمانی که وارد صف‌شان نشوید، دوست شما نمی‌شوند!»

عبداللطیف پدرام یا عبد بیگانه گان با دو معاون پشتون و هزاره به کمیسیون مستقل انتخابات رفت و ثبت نام کرد. به هر صورت، قبل از سُخریه‌ی این کمیدی، چهره‌ی او با افغان ستیزی‌های زشت‌اش در پارلمان که به لطف شورای نظاری‌ها، به ویژه ملا معنوی در تاریخ شورای افغانستان وارد شد، ما را به تقدس بیشتر ارزش‌های افغانی‌وامی دارد؛ زیرا این دون به نام افغان، زیر چتر افغانستان، خوشبختانه یا بدبختانه با یک معاون پشتون، ثابت کرد که بدون تایید ما، دون‌تر از آن است که خود اعتراف می‌کنند. او در وب کم تحریک اقلیت‌ها به ضد پشتون‌ها، اعتراف کرده بود که اگر وضعیت تغییر بخورد (خروج خارجی)، حتی از ارائه‌ی طرح‌های خویش نیز عاجز خواهند بود، چه رسد به اجرای آن‌ها.

هرچند جای خالی ترکتباران در کنار پدرام، معانی زیاد دارد، اما ما نیز خاطر آزرده داریم که به هموطنان ترک ما، کم‌التفاتی می‌شود. زمانی که امثال پدرام‌ها به شاه امان الله توهین می‌کردند، آنان در جوزجان و فاریاب زیر تصویر او، جشن استقلال را به افتخار برگزار می‌کردند.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۰۳ /

خار چشمان یا به اصطلاح ستمیان «پان تورکیست‌ها» که در اعتراضات حمایت از قیصاری، اُبْهت خویش را به پان فارسیست‌ها نشان دادند، ستمیان را ترسانده است.

جای خالی ترکتبان در کنار ستمیان، نوید خوش است، اما استعانت بعضی از هم‌تباران ما، مانند شخصی با تخلص وردگ که می‌دانیم ربطی به اکثریت وردگیان با عزت و بسیار با همت ما ندارد، چنان‌چه در آغاز این مقال آوردم، شاید جزو مطلوبان تعریف «روشنفکری» ستمی باشند.

ایوبی‌ها، وردگ‌ها و امثال آن هم‌تبارانی که در کنار پدرام‌ها بروز می‌شوند، حتماً با معیارهای ستمی سنجیده شده‌اند. بنابراین، اگر وسیله می‌شوند، مردم ما به اساس منطق ستمی تعریف روشنفکر، از آنان حذر کنند.

بهترین صورت حال ستمیان در کار نشراتی، فرهنگی و رسانه‌یی آنان نمایان است. کم‌سوادى نیز می‌تواند محکمی باشد برای سنجش افرادی که در کنار پدرامی‌ها قرار می‌گیرند.



جست و جوی نو فرهنگی و ادبی

جامعه‌ی ما با گونه‌ای حساسیت در برابر فارسیسم و سیاست‌های ایرانی، اما متأسفانه در آن جاهایی که مسایل روی محور کار ادبی و فرهنگی می‌چرخند، مقلد بوده است؛ گرچه بدعت‌ها و نارسایی‌های فرهنگ ایرانی، وارد جامعه‌ی ما شده‌اند، اما کار غیر متوازن با زبان دری و نیازهایی که برای منابع ایرانی دیده می‌شدند، محتوا و نفس کار را در گرو تعاریف فارسیسم، قرار می‌دهند.

بخش عمده‌ی آفرینش‌ها و انتشارات دولتی و آزاد در افغانستان، به ویژه در عرصه‌ی ادبیات، تاریخ و زبان‌شناسی، در مسیر آن برداشت‌ها و داده‌های ایرانی است که جزو صادرات کتب ایران نیز می‌باشند. این موضوع از بیش از نیم سده تاکنون، ما را در گونه‌ای از دگم و کار کلیشه‌یی قرار می‌دهد.

اگر فرآورده‌های امروزین عرصه‌ی دری را که به اثر گرایش‌های سیاسی و تنبلی‌های ناشی از فرهنگیان دری‌زبان، سیر رکودی داشته‌اند، نادیده بگیریم که خود را با تولیدات دری ایرانی مصروف ساخته‌اند و این باعث می‌شود نه تنها فرهنگ دری ما در گروه دری ایرانی و فارسیسم، تحریف و به نفع دیگران آرایش یابد، بل محتوای توریده کتبی که از آدرس بی‌نهایت سیاسی توأم با جعل و تحریف گسترده می‌آید (ایران)، ناهنجاری‌های فرهنگی ما را به نفع ستیز قومی و برآوردن امیال بیگانه هم تقویت کرده است.

بشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۰۵ /

متاسفانه مُعضلات در حالی واقع می‌شوند که کاملاً از روشنگری‌های نو ایرانی که آدرس‌های بزرگانی چون استاد ناصر پورپیرار، رضا مرادی غیاث‌آبادی، عبدالله شهبازی و دیگران را محرز می‌کنند و به نفع مایند، بی‌خبر مانده‌ایم.

بعضی فرهنگیان ما با نوع تقلید ایرانی - فارسیستی، در مخروبه‌های باستانی و مبهم، مصروف مانده‌اند. آنان با کند و کاو، عقب‌نسخه‌های کهنه می‌گردند تا حجم تروشات فکری و تخلیقی مردمان قدیم را که فقط تاریخی و تاریخ گذشته‌اند، نه فقط ردیف کنند، بل از محتوای آن‌ها برای امروزی‌ها مضمون بسازند.

حوزه‌های فرهنگی ما، بدون توجه بیشتر به ادبیات و تخلیقات معاصر و زمینه‌های گسترده‌ای که برای آفرینش‌های نوین و متنوع ایجاد شده‌اند، خود را در هاله‌ای گیر انداخته‌اند که با چند اثر ریخته و پاشیده‌ی قدیمی، چندین دهه می‌شود محضرداران ما، به ویژه پس از فراغت از پوهنتون‌ها و کار در ادارات و نهاد‌های فرهنگی، انواع ادبیات افغانی تقریباً شبیه «پارسی سره» را به وجود بیاورند. بنابراین، هزاران تن را با دگم و جمود فکری، روانه‌ی اجتماع می‌کنند. حالا چه نیاز است خود را در گذشته گم کنیم و آن قدر در ژرفای گذشته‌گان فرو رویم تا یاد ما برود نیاز‌های امروزین، خیلی با گذشته در تفاوت‌اند.

تاثیر روانی محیط فارسیستی بالای جامعه‌ی فرهنگیان افغان، گاه به اندازه‌ای مخرب است که حتی باور‌های ملی شاعران و نویسندگان ما

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۰۶ /

را آسیب می رساند. به جرات گفته می توانم که فرهنگ و ادب کنونی افغانی، درگیر کم مضمونی و بی مضمونی است. کسانی که محضر موسسات و نهاد های علمی افغانستان را تجربه کرده اند، پس از عبور از فلتر نصاب آریایی، خراسانی و پارسی، مثل این که از سانسور گذشته باشند، مقلدانه فقط آن چه را به عنوان آموزه های پوهنتون و مثلاً آکادمی علوم یاد گرفته اند، تقدیم جامعه می کنند. این تکرار مکررات، وزن و پیمایش میراث های پیشین در جایی که توان فطری در کار باشد، اجازه نمی دهند در زمینه ی متنوع کنونی، فرهنگ و ادب ما مثلاً بیش از ده و روستا، ترسیم کننده باشد. بنابراین، از بس دچار تکرار شده اند، فقط رنگ کاری و توجه بر ظواهر، محتوای یک نواخت آن ها را می پوشانند.

گاهی با شنیدن کلمه ی «علمی» از زبان یک فرهنگی داخلی، مثل این می شویم که پُتکی را بر سر ما کوبیده باشند. سنگینی بار این «علمی»، زمانی بیشتر می شود که مساله وارد حوزه ی فرهنگ و ادبیات تخیلی می شود.

یک تن از اساتید ما کتابی نوشته است در رابطه به روش نویسنده گی. با مشاهده ی عنوان کتاب، دچار شگفتی شدم که عموماً پس از فراگیری دستور زبان، مشکل نگارش را مرفوع می سازیم.

دانش دستور زبان برای کسانی که به گونه ی کسبی نیز نویسنده می شوند، ممد خوب است؛ ولی هیچ گاه برای کسانی که فطرتاً نویسنده اند، سفارش نمی شود. ببینید! ادبیات دری در هر سه حوزه ی لهجه

بشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۰۷ /

های افغانی، تاجکی و ایرانی در بیش از هزار سال، در آن جا که مساله روی تمرکز بر آثار تخلیقی است، چه قدر نوسان داشته که به تازه‌گی و پس از هزار سال، به این نتیجه برسند که با قایل شدن به مساله‌ی «انواع ادبی»، هر نوع تعریف و قیودی را که با کلیت علمی محدودیت وضع کند، از دور ادبیات بردارند. این بُعد حقیقی که مقید به تجربیات است، نظر به ظرفیت‌ها و شگفتی‌های فکری و انسانی هم مانع نمی‌شناسد.

در حوزه‌های فرهنگی و ادبی زبان ما، چنان جمود، کلیشه و دگم‌های انباشته و سر به سر حاکم اند که با گذشت هر دهه، یکی روی دیگر، بلند منزل‌های فکری نصاب آموزشی و علمی ادارات افغانستان می‌شوند.

فرهنگیان ما، چه بخواهند چه نخواهند، فرهنگ‌های افغانی در مسیر تاریخ، روی عوامل گوناگون، از بخش عمده‌ی آثار قدیمی، محروم شده‌اند. بر اثر فراز و فرود، تکثر و تنازع گذشته‌گان ما در منطقه‌ای به بزرگی بخشی از آسیا، حتی منحصر به محیط خانواده‌ها نمی‌مانند. بهتر است در کنار وارد کردن تنوع سوژه از رهگذر ترجمه که طی صد سال گذشته، ایرانیان را در شگوفایی ادبیات دری ایرانی، توان فکری و کار گسترده‌ی سیاسی و اجتماعی، دست بالا داد، دنبال تنوع فرهنگی در تخلیقات جهانی باشیم.

با ترجمه‌ی آثار متنوع به زبان‌های رایج کشور، هاله‌ی دگم و کلیشه را برطرف کنیم. پس از ایجاد زمینه‌های گسترده، فرهنگ و ادب ما با

اخذ سوژه از راه ترجمه و ورود موضوعات نو در نصاب آموزشی، چه از لحاظ کمیت و چه از لحاظ کیفیت، دورنمای بهتری را در اختیار کسانی قرار می دهند که توان فکری بیشتر دارند.

متأسفانه زیرساخت های فکری در افغانستان، به اندازه ای روی باور های فرهنگی ما تاثیر منفی گذاشته اند که درک نیاز های روز را منتفی می کنند. در این که جریان ترجمه به خصوص در زبان ملی پشتو، خوشبختانه متکی به کار داخلی است و از این حیث جلو تداخل ایده های افغان ستیز به خوبی گرفته می شود، شک ندارم، اما گسترده گی ندارد؛ هرچند اعتراف به این که بازار های فرهنگی کساد داریم و به این لحاظ اقتصاد لازم به وجود نمی آید، اما تهدید تنازع سیاسی، همواره باعث نگرانی بوده است.

جست و جوی نو فرهنگی و ادبی، روی این منطق نیز استوار است که هجوم فرهنگی با تنوع داده ها، به راحتی روی محیطی سایه می افکند که مقید به داشته های عتیقه است. عموماً از رهگذر تفحص کلاسیک، اگر افراطی شود، نسخه های شوونیسیم نیز زاده می شوند، اما در روزگار واحد های سیاسی، برای ساخت ناسیونالیسم مورد نیاز، تاریخ و داشته های فرهنگی - ادبی گذشته را مثال می زنند. افزون بر ارزش آن ها، اما قیودی که هاله می سازند، جلو افق های گسترده را می گیرند؛ چه تنوع هجوم فرهنگی از رهگذر تولیدات تکنالوژی، سکسولوژی، سیکولاریسم و جلوه های جوامع مدنی، ابوابی دارد که از رهگذر مانند در گذشته، چنانی که جلو نفوذ آن ها را بگیرد، نسخه ندارد. البته این

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفیٰ عمرزی

۱۰۹ /

خرد، با نفی شبیه‌سازی و تقلید، اما به گستره‌ی موضوع متوجه است. اگر اروتیسم مُدل خارجی را نمی‌پذیرم، بدیل به گونه‌ای شود که ضمن طرد آن، جوابگوی نیازهای جوامعی باشد که از چهار طرف با دست‌بالای تکنالوژی خارجی، محاصره شده‌اند و به اثر کثرت دریافت در زمینه‌ی سوژه و تنوع آن، به نفع بیگانه استحاله می‌شوند.

جنس منتقدان بحران زده

درست تا این مقال، در همه جا از نقد بی رویه، نامنصف و غیر اخلاقی ای یادآوری کرده ام که شاید در حد بخشی از محتویات این نوشته ها شود.

ما انتقاد را به عنوان عنصر مهم جهت اصلاح و توجه بر معضلات می دانیم؛ اما توضیحات ما پیرامون تنقیدی که به تبار ما می شود، به هیچ عنوان به این معنی نیست که ما، ملائکی هستیم که درستی و خوییت، جزو شان ماست و چیزی دیگری از ما سر نمی زند.

آسیب های جدی از رهگذر نقد یا در واقع دشنام ها و بی حرمتی هایی که بر مردم ما روا داشته اند، باعث ایجاد فرهنگی شده است که اگر تداوم یابد، جامعه ی متنوع افغانی با وجود خلط و آمیزش های قومی، به سنگر هایی مبدل می شود که زمانی با زور ایدیالوژی های بیگانه، حکومت تنظیمی تاریخ معاصر افغانستان را به عنوان الگوی آن ها ساخته اند.

پیرامون چیزی که به نام نقد جا انداخته اند، به تفصیل نوشته ام؛ ابعاد و پی آمد های آن نیز بر کسی پوشیده نمی ماند، اما تهوع و اشمئزاز آن زمانی زیاد می شود که زاده گان بحران، کسانی که در جریان چپ، کشور را برای روسان فروختند و دروغیره ی آن، رقبای حراجگاه افغانستان از طلبه ی مدارس پاکستانی تا اعراب فراری بودند، پدیده ی تنقید در افغانستان، آن قدر بی ارزش و مبتذل می شود که اگر بگوییم

«دزدی به دزد دیگر سفارش می‌کرد با دزدی اموال مردم، نزد خدا رو سیاه و مجرم می‌شوی!»، شاید چیزی در حد تفهیم منظور ما، بسط یابد. من، زمانی تا مرز تنفر از انتقاد دور می‌شوم که مشاهده می‌کنم بخشی از منتقدان ما، نوکران و وطن فروشان کمونیست، چپاولگران تنظیمی، بنیادگرایان طالبانی و آن پسامدرن‌های مبتذل اند که برای به محاکمه کشاندن آنان برای خیانت به مملکت و تجاوز به ناموس مردم، نسل‌های سه دهه‌ی افغانستان گواه اند و نیازی نیست اسناد آنان را مرور کنیم.

در واقع سخن سرایی آن منتقدان ما که الگوی‌های تبارز تاریخی، شخصیتی و قومی آنان، چند ولگرد تاریخی، دزد سرگردنه و از مجریان حاکمیت‌های ننگین پس از ۷ ثور اند، برای هیچ کسی خوش آیند نیست.

یک دهه پس از طالبان، مهمترین سوژه‌های نقد افغانستان، کسانی شده اند که به بهانه‌ی پشتون بودن، حداقل وقتی تاریخ حاکمیت، رفاه اجتماعی، دست آورد‌های مدنی، معارف نو، حضور اجتماعی زنان و جاهت بین‌المللی افغانستان را در زمان آنان مرور کنیم، از مرحوم امیر شیر علی خان تا امیر عبدالرحمن خان، زنده یاد امیر حبیب الله خان، امان افغان، شهید نادرخان، اعلی حضرت شاه محمد ظاهر (رح) تا شهید داوود، فصول عمران و آبادانی آنان، بی‌هیچ نیست؛ حتی طالبانی که منسوب به تبار مایند، اگر فرصت نیافتند بفهمند حاکمیت مدنی چیست، در بزرگ‌ترین کارنامه‌ی سیاسی خویش، آن جنایتکاران، قاتلان و

خاینانی را به حداقل ظرفیت بشری رساندند که اگر کرزی، از شر پاتکسالاری فزون در امان ماند، این طالبان بودند که با قلع و قمع شر و فساد، نود درصد افغانستان را پاک کردند. حماسه و قربانی‌های آنان برای حفظ تمامیت ارضی افغانستان که در پرتگاه تجزیه قرار داشت، هرگز از یاد ما نمی‌روند.

در حالی که نقد پسا هفت ثور را برای ریشه‌یابی مشکلات کنونی، اهم می‌دانیم، از تنوع نقد در ابعاد مسایل، روگردان نیستیم؛ اما انصاف نیست بدترین جنایتکارانی قهرمان، رهبر، مصلح و مبارز شوند (غیر پشتون‌ها) که از تاریخ مستند آنان به خوبی پیداست «رو سیاهی به ذغال می‌ماند!»

مخالفان ما (زنده و مرده) محکی برای حضور، انحصار و چپاول‌هایی هستند که بر اثر مشروعیت این فرهنگ سخیف، میزان عدالت اجتماعی در افغانستان در میلان به خجالت ناشی از امتیازات ناروا، جزوی از دوسیه‌ی حاکمیت‌های ناکام می‌ماند؛ اما در سوی دیگر، متاسفانه

کسانی انتقاد می‌شوند که از ۷ ثور تاکنون، هنوز از مزایای حداقل صد سال حاکمیت‌های آنان، تمام دسته‌ها و گروهک‌های افغانی و ضد افغانی، در مجموعه‌ای از دست‌آورد‌های عمرانی، ته و بالا می‌روند. مخالفان در ارگی، دم از عدم می‌زنند که اگر یک خشت آن از دست یک ستمی - سقاوی، یادگاری می‌بود، مساله‌ی حقوق ارثی موتلفان حاکمیت، بیخ پیدا می‌کرد تا بهانه بیاورند که این نه تجاوز روس و امریکایی بوده است که «ما ماران» شدند، بل وجود آن خشت، ثبوت

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفیٰ عمرزی

۱۱۳ /

می‌کند که در زمانه‌های قدیم، خشتی در ارگ گذاشته شده بود که می‌تواند سنگپایه‌ی مساله‌ی ائتلاف در گذشته نیز باشد. بنابراین... منتقدان ما، اول طهارت کنند.



حذر از محک عداوت

حتی آثار و تحقیقات پشتون‌ها زمانی که در انبوه به اصطلاح نقد غیر پشتون‌ها و آن‌چه از آدرس بیگانه‌گان، پیرامون ما نوشته‌اند، فرو رفته‌اند، گاه بدون تامل و تدقیق، همان به اصطلاح نقد یا در واقع فحاشی و هتک حرمت‌هایی را که اکثراً متأثر از عداوت و عقده‌های حقارت‌اند، منتقل کرده‌اند. مکدر و نامودن تاریخ و فرهنگ ما با حجمی که به نام نقد یافته‌اند، در مواردی باعث سوء برداشت هم‌تباران می‌شود. تحت اثر تبلیغات و نیت شوم دیگران، انتقاد به حد توهین، هنوزن نمونه‌ی ملای جاهل (صبور) را به یاد می‌اندازد که با توجیه ارتجاع اول سقوی، اول تر از همه به ریش خودش خندید. تصور کنید بسط چنین پشتون‌ستیزی‌ها در فضایی که مشروعیت تاریخی، باعث وزنه‌ی سیاسی می‌شود، چه زیان‌هایی را متوجه پشتون‌ها می‌کند؟ از یک سو اصرار برای ستایش بدترین قاتلان منسوب به هزاره، تاجک، اوزبیک و غیره به نام‌های رهبران و قوماندانان تنظیمی، به فرهنگ نحسی مبدل شده است که از لحاظ آن می‌کوشند دولت افغانستان را در سهمیه بندی قدرت، از داخل تجزیه کنند، اما در جانب دیگر در روزگار شوم مداحی، توهین به شاه امان‌الله و بزرگان پشتون به نام تنقید تاریخی، بدون نیاز به چنین فرهنگی، صرف با این غایه صورت می‌گیرد تا مردم ما را چنانی که در زمان جهاد معمول شده بود با حرمان از تاریخ و بزرگان، در گرو اقلیت‌ها، تضعیف کنند. این خالیگاه، بدون شک به

ارتجاع دوم سقوی نیز منجره شده است؛ زیرا زیر سوال بردن تاریخ و بزرگان پشتون به این بهانه صورت می‌گرفت که گویا قبل از هفت ثور نیز شوم بود.

روسیاهی‌های پس از هشت ثور و ضعف‌های دولتی که بر اساس تقسیمات قومی از ناکارترین و فاسدترین حکومت‌های جهان (مقام دوم) شمرده می‌شود، قدر عافیت (قبل از هفت ثور) را به رُخ ما می‌کشد.

از عامه‌ی هم‌تباران خواهشمندم در تنازع مشروعیت‌ها، تاریخ و بزرگان خویش را که الحق بالاتر اند، از هیچ سقاوی، تنظیمی، وحدتی، شورای نظاری و غیره، کم‌نشانند. از خصوصیات نقد هار غیر پشتونی، یکی هم سیاهکاری‌های همه‌جانبه در رنگ‌ها و نقش‌های شخصیت‌های پشتون است. آنان همه را در جایی که به گونه‌ای سدی در برابر اوباشیگری‌های قومی خویش دانسته‌اند، سیاه‌کردار معرفی کرده‌اند. این رویکرد منفی تا بدترین خطاب‌ها نیز رفته است؛ اما معیار‌هایی که آنان غیر از خود را با آن‌ها محک می‌زنند، چیستند؟

اندک توجه به قلم فرسایی‌ها، ستایش‌ها، مدایح و تعاریف از جریان‌ها و حاکمیت‌های غیر پشتونی، به خوبی نشان می‌دهد که دشمنان خیالباف، زمانی که مساله‌ی خودشان در میان است، چه منظور دارند؟ در این مقاله به همین بسنده می‌کنم تا از مجرای این روشنگری معیار‌ها، اصول و تعاریفی را تشخیص دهیم که بر اساس آن‌ها، طرفی که ما را انتقاد می‌کند، چه منطقی دارد؟

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۱۶ /

رویداد های یک سده ی اخیر افغانستان، در آن جا که پای تجاوز و مداخله ی بیگانه در میان بوده است، نقوش اقلیت های قومی را نیز برجسته کرده اند. در اواخر حاکمیت شاه امان الله، اولین حاکم غیره را تجربه کردیم؛ هرچند به نام تاجک شناخته می شود، اما آن قدر مجهوله دارد که در آمدن و رفت اش وجود داشت. این که آن جریان عقب مانده، ارتجاعی و فاجعه بار، چه گونه و صاعقه آسا بر ما تحمیل شد و توانست پس از پیشروترین حاکمیت افغانستان در امر توسعه، معارف، آزادی و عمران تحمیل شود، شرح این تراژیدی را بسیار خواننده ایم، اما در آن وحشت و دهشت و اعمال مسیبان فاجعه، چه کمالاتی بروز کرده اند که منتقدان ما، یکی از اصول و معیارها برای تفاخر را در کارنامه ی کسانی بدانند که در یک قرن اخیر، اولین اعلامیه ی جهالت را صادر کرده بودند:

«تحصیل زنان، مساوی به بی ناموسی است. بروید مرغ بازی و کفتر بازی کنید! معاش سربازان را برای ملاها می دهم تا در وقت مصیبت، دعا کنند. از بیانیه ی حبیب الله کلکانی.»

این کمیدی که نه ماه ادامه یافت، وقتی ما را ناگزیر می کنند در برابر بی انصافی ها و فحاشی های دیگران، اسباب نقد بسازیم، بلافاصله متهم نیز می سازند وحدت ملی را تخریب کرده ایم، اما هرگز نمی توانند ما را غافل کنند که حامیان آن حاکمیت مسخره، از توجیه آن شرم تاریخی، به شان اجتماعی توجه دارند. اگر دزد را دزد بگویند، به چه افتخار کنند تا در سهمیه بندی قدرت، به چیزی برسند؟ هر کسی و هر

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۱۷ /

خسی را که بی مقدارترین عضو جامعه‌ی اقلیت‌های افغانستان هم باشد قهرمان، نابغه و اندیشمند می‌سازند!

پس از حاکمیت شهید داکتر نجیب‌الله که درگیر حضور بی‌رویه‌ی جناح‌های غیرپشتون بود و این حضور از حاکمیت کارمل، تجاوز شوری و عناصر ستمی و پرچمی به عمد می‌ماند، تراژیدی افغانستان بار دیگر و با پشتوانه‌ی ایران و روس در پیمان جبل‌السراج، نقوش و آن چهره‌هایی را بر اصولنامه‌ها و محک‌نامه‌های غیر اخلاقی افزود که بر اساس آن‌ها، بر ما تنقید می‌کنند.

فاجعه‌ی یکی از بدترین حاکمیت‌های تاریخ افغانستان (۱۹۹۱-۱۹۹۵) بر همه‌گان روشن است. پی‌آمدهای آن که زمینه‌ی حضور خائنان، القاعده و طالبان را تحفه آوردند، در امتداد تسکین عقده‌ی حقارت غیرپشتون‌ها، صد‌ها و ده‌ها سوژه‌ی دیگر نیز دارد که اگر نتوانیم دوسیه‌های خائنان، قاتلان، متجاوزان، ناقضان حقوق بشر و هدر دهنده‌گان دارایی‌های ملی را بازنگه داریم، بدون شک وارثان فاجعه در چند سده‌ی بعدی نیز خامه‌ی کسانی از نسل فردوسی را تحریک خواهند کرد تا همچنان برای استفاده‌های غیر مشروع، فرهنگ بسازند. نسل ما، نسل قربانی که خود شاهد جفا بر تاجکان، پشتون‌ها، هزاره‌گان، ترکان و همه‌است، برای تشخیص، شناخت خوب و بد، آن قدر آگاهی دارد که تا زنده ایم و وجدان ما نخواهد، به کسی اجازه ندهیم خائنان و قاتلان را تابو و توتم بسازند.

پس از سقوط طالبان که شاهد عجیب‌ترین حاکمیت در تقسیم قدرت و معامله بودیم، جریان‌های حزبی و تنظیمی غیر پشتون که این بار از فرصت‌ها با پشتوانه‌ی امریکایی نیز استفاده می‌کنند، برای نهادینه ساختن و تضمین بقای چپاول، ضمن تحریف، دروغ‌های شاخدار، بزرگ‌نمایی و خلاصه تمام تلاش‌های ذهنی و عملی که نقد غیر اخلاقی نیز جزو آن‌ها بود، آن قدر نشرات، کتاب و فلم ساخته‌اند تا هرچه از گند پدیده‌های تنظیمی برجاست، رنگ شوند و در تبارز آن‌ها، مساله‌ی کیش شخصیت را بار دیگر در زمانی مطرح بکنند که خاطرات خوش هموطنان ما، فقط افغانستان قبل از هفت‌ثور را تداعی می‌کنند.

وقتی در برابر چشمان ملت خائنان، قاتلان، قاچاقچیان مواد مخدر، متجاوزان به ناموس مردم، برباد‌دهنده‌گان دارایی‌های افغانستان، وابسته‌گان و مزدوران همسایه، نام‌ها و عناوین بزرگ کسب می‌کنند، برای هر پشتون، برای هر انسان با شرف و با وجدان غیر پشتون واجب است، آن شخصیت‌ها، رهبران و مجریان تاریخ و فرهنگ افغانستان را ستایش کنند که وجاهت تاریخی آنان، مشروعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ما را برای اداره‌ی کشور، تضمین می‌کند.

زمانی که منتقدان‌ها را با چشم سپیدی و فرار از شرم، بیمارگونه و عقده‌مندانه، حتی قاتل، خاین، دزد و متجاوز را ستایش می‌کنند و برای توجیه آن، به وجدان، شرف و اخلاق پُشت می‌کنند، آیا ارزش دارد نقد آنان پیرامون شخصیت‌ها، افراد و تاریخ خویش را جدی بگیریم؟

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی‌ی عمرزی

۱۱۹ /

به همین دلیل است که می‌گوییم: «بزرگان خویش را با معیارهای
ستمی، محک نزنید!»

حق خویش را بخواهید!

در حاکمیت کرسی، زمانی که مساله‌ی تامین حقوق تبار ما مطرح می‌شد، ادبیات مورد استفاده‌ی مغرضان، بهانه‌ی زعامت و ریاست پشتونی بود. آنان وانمود می‌کردن چون بالاترین مقام از این قوم است، همین «نقطه‌ی نیرنگی»، کفایت می‌کند.

نیازهای جدی و تامین حقوق ما، بخشی از روشنفکران و فعالان پشتون‌ها را مراقب کرده‌اند که بر اثر فشار خارجی و وجود سیاست‌های گوناگون، بخش عمده‌ی حقوق مردم ما در حالی که با موضع جهادیان ناراض و طالبانی که مخالف حاکمیت استند، ضایع شده است، بهانه‌ی ریاست جمهوری نیز باعث می‌شود حقوق ما هدر بروند.

جغرافیای پشتون‌ها در هر کجای افغانستان که باشد، غم و اندوه را به عنوان سهمی که در عدم تامین حقوق ما، قایل شده‌اند، حداقل در سالیان دیگر نیز میراث می‌گذارد. اجحاف در جامعه‌ی روستایی ما، غم‌انگیزتر از هر جای دیگر، درک می‌شود. این آفت اگر از سویی تهدید جدی برای نسل‌های آینده‌ی پشتون‌هاست که از سواد و آگاهی بی‌بهره خواهند ماند، در سوی دیگر، اکثریت مردم این کشور را در سراشیب سقوط و ناداری، زیر دست کسانی قرار می‌دهد که با نفوذ و حضور خارجی، کمترین تعهدشان در برابر ملت، ژست مردمانی است که در کشور ما، از میراث‌ها و دارایی‌های خود ما، برای ما خیرات دهند و خواهان شکرگزاری نیز باشند.

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۲۱ /

به مردم خود پیشنهاد می کنم: در کشوری که چرخه ی هستی اش با توان شما می چرخد، و اراده ی شما، حرف آخر است، فقط به ریاست جمهوری بسنده نکنید! از حق تان نه تنها برای رفاه، بل برای تثبیت و تضمین حضور تاریخی، کنونی و آینده دفاع کنید! کمترین غفلت در حصه ی سهم و حقوق، جایگاه ما را نه فقط به عنوان بزرگ ترین قوم افغانستان، عقب می زند، بل هستی و دارایی مردم را بر باد فنا می دهد. تجربه ی ۱۷ سال در پیامد رویداد های خونینی که از ۷ ثور آغاز شدند، هشدار دهنده اند. دیگر رفع نیاز فقط با نمونه ای از جنس تکنوکراتان که فقط در زمان ضرورت به آرا و حمایت، عقب دروازه های ما می ایستند، گذشته است.

تنها یک ریاست جمهوری پوشالی، به درد ما نمی خورد! تامین حقوق، نیاز ها، جلب سرمایه گذاری ها و تداخل قومی به عنوان بزرگ ترین واقعیت این کشور، آرمان های تبار ما استند.

در سالیان اخیر برای اهدای انواع امتیاز به جانیان، جنایتکاران و خاینان، لقب و صفت دادند، اما نمونه ی قبلی به بدترین دشمن موتلفانی مبدل شد که از امضای او به هر کجا رسیدند و در تجربه ی این تدوام شرم آور که اکنون با تمام کیفیت تحصیلی به ما پشت کرده است، ما نیز به درس های رسیده ایم که یک ریاست به نام، دیگر ارزشی ندارد.

در حالی که شکستن تابو های گروهک ها، احزاب و جناح های غیربشتون دخیل در بحران افغانستان، فرض مبارزه ی اجتماعی و سیاسی ماست، نیاز به نمایشاتی نداریم که کسی یا کسانی به نمایندگی از ما،

از سهم ما بُبرند و پشت کرده به حقوق ما، ژست بگیرند که گویا شخصیت ملی اند و ایجاب می کند حقوق ما سال های دیگر عقب بیافتند تا در ضیاع آن ها، کسانی شریک جرم این حاکمیت باشند که کاری جز طرد، انحصار، تاراج و اعتراض ندارند.

ما به شکرانه ی اجحاف به قوم، قربانی می دهیم که در این نظام معلق و ناکارا، دیموکراسی داریم و با هتاکی فرهنگ رسانه یی و آزادی فکری آن، باید بپذیریم که خورد و نوش دیگران، گویا موجه اند. با این منش، به سیاهی لشکرهایی مانده شدیم که وظیفه ی شان رسانیدن یک «نمونه» به ارگ است.

تا پایان هر قشون کشی انتخاباتی و حمایتی، توهین می شویم، حقوق ما ضایع می شوند و شاهدانی استیم که پیکره ی زنده ای را مانند که سر ندارد، اما می تپد و در ضیاع هستی او، حیات این کشور در ناعادلانه ترین صورت، به خورد و رفاه کسانی می رود که در پایان حضور ناکام، مانند چرکی از لاشه ی حاکمیت ائتلافی می افتند و ناگهان هزار انواع ضد افغانی می شوند.

۱۷ سال پس از حاکمیت های ائتلافی، ضیاع حقوق ما با فرهنگی تعمیم یافته است که فقط با ریاست چند نمونه، بهانه می سازند و تبار ما، در حالی نفی می شود که بخش بزرگ این حاکمیت، از آن جناح های بحران و خیانت تشکیل شده است که اگر بر ریاست کمیسیون حقوق بشر آن خندید که عضوی از بدترین تنظیم «سال های خون و خیانت جهادی»، به دلکک می ماند، مسخره نیست که تمام جوانب خیانت،

بشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۲۳ /

تاراج و جنایت، اعضای حاکمیت ننگین تنظیمی با تغییر ظاهر، بانیان دیموکراسی و مدعیان اخلاق و تامین عدالت اجتماعی می‌شوند! اگر حضور غیر پشتونی در حاکمیت به نسبت انحصار و دریافت زیاده از حق دیگران است، چرا تماشا کنیم و زیان بینیم که فقط یک رییس نمونه داریم و سهم ما برای تامین حقوق، فقط در گرو ریاست اشخاصی باشد که ما را فداییانی می‌دانند که باید برای رعایت همتباری، از خوان خود بُبریم و در حالی به دهان دیگران بیاندازیم که نیت خیر ندارند.

از همین امروز، مساله‌ی حقوق خویش را جدی بگیرید! اگر کسی از گروهکی نمایش رسانه‌ی می‌دهد که تا ۵ تایی آنان در سهمیه‌ی کابینه، فرهنگ نشود و از تظاهر حضور خیابانی، تشکیلات نسازند که در تنوع ابتکار مدنی، یک پی‌هم، زیاده از حد بخورند و گروه دیگر خط و نشان بکشد که نماینده‌گی آنان از آن «سنگ زار»، برای تمام افغانستان، کفایت می‌کند، نباید از گریبان هیچ کسی رها کنیم که برای ریاست و حمایت، ما را می‌خواهند و اما حقوق ما در میزان معامله و ندانم کاری‌های آنان، قصه‌ی مفت سیاست‌های افغانستان می‌شوند. به ویژه در چهار سال اخیر، آخرین میخ‌ها را به تابوت آرزوهای مردم کوبیدند. هیجان و التهاب شایسته‌ی سالاری با پشت کردن به حمایت‌های مردم که در صف‌های طویل رای دادند، انگشتان‌شان بُریده شدند و دغدغه‌ی خاطر قشر تحصیل کرده و فرهنگی ما، دفاع از حکومت بود، به سرخورده‌گی، خجالت، خشم و آزرده‌گی مبدل شده‌اند.

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۲۴ /

یک مجموعه ی مافیایی، هارتر از گذشته، به ما، مردم ما، تبار ما و حقوق ما پشت کرده است و با تف انداختن به روی همه، برای ما سریال می سازد. سریال تعیینات، هنوز از ماجرا های «سندباد بحری» (کمال سادات)، ناگفته ها دارد که در صدها نمونه ی در حال انتظار، کل مردم و حامیان سیاسی، فرهنگی و مدنی را دوره زده اند و از حقوق آنان، کودکستان دولتی ایجاد می کنند.

اکنون که قبول طرف مسلح در گیر، جزو اجندای دوستان بین المللی شده است و بخشی از به اصطلاح دست آورد های مذکر و مونث تعدیل می شود، ظاهر سازی برای مکتب ها و «ایدیالوژی های وارده»، حکومت را که بی شباهت به روز های کارمل می ماند، تیرنه نمی کند. فقط چند ماه بعد، بار دیگر محتاج ما می شوند، اما تا آن زمان، ضمن پوزش از عامه ی مردم که با منطق ما توجیه می شدند «این ها خوب اند»، می خواهیم حساب و کتاب تان واضح باشند! بار دیگر به زور ما به ارگ خواهند رفت، اما تحفه اش حکومت فاسد و پوچی می شود که در فرصت دیگر، با پایان تعیینات فمینیسم، «دو جنسه ها» را روی کار خواهند آورد.

بهتر است به حال خویش دل بسوزانیم! اگر در منگنه ی «بد و بدتر» بار دیگر گیر ماندیم، حداقل برای کسب حقوق خویش تعهد بخواهیم. در سال هایی که آینده ندارند، بهتر است از عذاب کودکان، دو جنسه ها و فولش هایی (فولبرایت ها) در امان بمانیم که در برابر انبوه مردمی که از حکومت حمایت کردند، با این همه تحصیل کرده، فرهنگی و اهل این

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۲۵ /

کشور، سرمایه های دولتی را ضایع می کنند. آنان از مدرک اسناد «فولش» (FOOLISH)، به کشور هایی می روند که آمده بودند. وای به حال ما که در گند آنان دست و پا بزنیم!

چهار سال انتظار برای مشارکت در نظام، به چهار سال اخذ ریا، توهین و فریب می ماند. حکومت ناکارا از تریبون تزویر، به شعور ملت توهین می کند. رفتن به ارگ همان و پشت کردن به ما، همان!

و اما با توانی که به مردم تفهیم کردیم، منطق آوردیم و ذهنیت بخشیدیم، از دولت حمایت کنند، با تمام کیفیت همان توان از حق خویش دفاع می کنیم و نیز مردم را در برابر بی خاصیت هایی بسیج خواهیم کرد که بار دیگر محتاج ما می شوند!



بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۲۶ /

درس هایی از سومین انتخابات ریاست جمهوری (در خلوت های خود، چه می گفتند؟)

نتایج انتخابات طولانی و نفس گیر افغانستان در سال ۱۳۹۳ شمسی، اندوهبار شدند، اما تجربه ای که از آن ها به دست آوردیم، سهم خارجیان را نیز در اداره ی کشور ما تثبیت کرد؛ هرچند با تحمیل اداره ای از نوع ادارات قبلی، اما با حمایتی که مردم ما کرده بودند، امیدواری هایی زاده شدند که دیگر هرگز در انحصار جریانک ها و گروهک هایی که با پیروزی عبدالله عبدالله، خواب بازگشت به حاکمیت چهارساله را می دیدند، قرار نخواهیم گرفت.

این که انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳، چه محتوا و پی آمدی یافتند، بحث مستقلى را ایجاب می کند. در این جا می خواهم توجه مردم را به این نکته جلب کنم که با شناختی که از اعضای تیم «رقیب تحول و تداوم» داشتیم، بی توجهی ها و ضعف هایی که سر زدند، اگر کاملاً غافل می ماندیم و در خواب رفته گی سیاسی به سر می بردیم، چه سرنوشتی را برای ما رقم می زدند؟

بخشی از اعضای تیم «اصلاحات و همگرایی» با سابقه ی طولانی پشتونی ستیزی، افغان ستیزی و افغانستان ستیزی، در حالی که ایجاب می کند با ثبوت آنان، بررسی شخصیت داکتر عبدالله عبدالله را جدی بگیریم، در شمار کسانی استند که اگر از جانبی موضع شان برای

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۲۷ /

وانمودن طالبان با عنوان «گروه قومی» جهت تضعیف پشتون‌ها پنهان نیست، اصرار آنان برای سرشماری نفوس در وضعیتی که شرایط افغانستان، اجازه‌ی دسترسی همه‌گانی را نمی‌دهد و احتراز از برپایی امکان‌رای دهی در مناطق پشتون‌نشین به بهانه‌ی ناامنی و امثالهم، چه چیزهایی جز استفاده از فرصت‌هایی را ثابت می‌کنند که می‌خواهند مذبح‌خانه در حق دیگران جفا و خیانت کنند.

نخستین تمایلات رسمی جهت نهادینه ساختن افغانستان بی‌هویت، با رفت و آمد‌های دانا روراباکر به میان آمدند که در یک اعلامیه‌های او، پشتون‌ها را هم جزو اقلیت‌ها شمرده بودند.

پس از رفع غایله‌ی روراباکر، فرصت انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۳ و کشاندن آن فقط به وسیله‌ی چند کلب‌صوتی مبهم به سوی بحران، آن خواسته‌های مخالفان را ظاهر کرد که بر اثر غفلت‌ها و متاسفانه بی‌تفاوتی جریان‌هایی چون حکمتیار و طالبان نیز نزدیک بود در پرتگاه نابودی در کشور خود ما، سقوط کنیم.

در جریان بررسی‌گفت و گوها، کار رسانه‌یی، فرهنگی و بالاخر آگاهی از موارد درز‌رفته، در حالی که خود را در مواجهه با بدترین دشمنانی یافتیم که اکثر آنان را به درستی می‌شناسیم، از طرح‌ها و اجندا‌هایی نیز باخبر شدیم که آوردن چند نمونه‌ی آن‌ها، خالی از مفاد نخواهند بود.

نمی‌دانم که آیا داکتر عبدالله عبدالله که بخشی از پشتون‌ها بر اثر احترام و زنده‌گی مشترکی که با تاجکان افغانستان دارند و همچنان او

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۲۸ /

را برای پشتون بودنش از مزایای پشتونی (حمایت) بهره‌مند ساختند، آگاه است که نه فقط کسانی از تیم او همانند یکی از سخنگویانش (مجیب الرحمن رحیمی) که گفته می‌شود تابعیت ایران را دارد و یکی از افراطی‌ترین پشتون ستیزهایی است که از هیچ تبصره‌ی سخیف و اما تکراری ستمی بر قوم ما، ابا نکرده است، می‌داند کسانی دیگری همانند رحیمی‌ها که از بدترین دشمنان افغانستان و افغانیت‌اند، با چه انگیزه‌هایی از او حمایت می‌کنند؟

مردم ما آگاهی دارند که در خلوت‌های تیم رقیب دکتور احمدزی، چه اجندا‌هایی تکرار می‌شدند که هزاران فرسخ دورتر از مشکلات واقعی بودند تا با پیروزی شوم مخالفان، بستر کشاکش‌هایی را فراهم کنند که برای بیرون شدن از آن‌ها، نیاز به تحریک طالبان خواهد بود. در جریان صحبت‌ها و در مواجهه با آن دوستانی که خود را در برابر ما قرار می‌دادند، گاه حتی در حد شوخی، جملاتی افشا می‌شدند که گویا «سه صد سال حاکمیت کرده ایم!» بنابراین، در خلوت‌های خود، چه می‌گفتند؟

در حالی که با آگاهی از پس‌منظر مآووع سیاسی، بار دیگر با التهابات و اضطرابات انتخابات مواجه می‌شویم، هدفم از بازخوانی تاریخ ماضی، این است که محورهای افغانانی که می‌توانند توجه عامه‌ی مردم را جلب کنند، نباید حول افراد و اشخاصی بچرخند که بدون کمترین تضمین آراء، در واقع بانک‌های خالی‌اند.

محور های مهم با توجه به آگاهی های عامه، از فرصت هایی سود ببرند که با افراد جدید، اما مستعد و کار کشته که در ذهنیت دهی عامه، موثرتر از بانک های خالی تنظیمی عمل می کنند، از چشم نیافتند. قرائن، ثبوت این حقیقت می شوند که در هرج و مرج بعدی (به اصطلاح انتخابات)، بازی با کارت های ستیز هویت ملی یا ترفند حکومت موازی، دست آویز گروهک هایی می شوند که نمی خواهند و اجازه نمی دهند سیستم اداری افغانستان، سالم به بار آید. بنابراین، مراقبت از ساختار های طبیعی قدرت و سیاست که همواره روی اصل اکثریت، منطبق داشته است، به گونه ای لحاظ شود که نباید با اهدا و امتیاز، بار دیگر از سهم تبار ما ببرند، اما در نتیجه روند پشتون ستیزی با تداخل افراد ناباب که بر اثر اشتباهات و عدم سنجش وزن اجتماعی و سیاسی، سوء استفاده کرده اند، دولت را با معضلاتی مواجه کند که در ۱۷ سال اخیر، فشار های ضد ملی داخل دولت که تا حد بروز کپ صوتی محمد قسیم فهیم، تبانی برای خیانت های ملی را آشکار کردند، دولت را شبیه کشتی ای بسازند که با مجموعه ی مریض، دیوانه، مجرم و جانی، به همه جا می رود، الا ساحل مقصود.

سیاستگران ما ناگزیر از ائتلاف و معامه اند؛ زیرا سیستم اداری ناسالم که حتی از سوی حامیان دیموکراسی نیز تداخل مجرم و جانی را نادیده گرفت، به این شومیت گرفتار است؛ اما با رونمایی هویت های کاذب افراد، اشخاص و جناح هایی که از وزن اجتماعی نیز افتیده اند، منطبق

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۳۰ /

تنظیمسالاری به گونه ای که بار دیگر از طریق تقسیم قدرت با آن ها، به امید حکومت خوب دل بست، بسیار غلط است.
انحصار و انحصارات فزون که به ویژه رهبران تنظیم ها را به مافیای سیاسی - اقتصادی تبدیل کرده اند، در واقع با این نگرش افغانان توأم می شوند که روی «بانک های خالی» آنان حساب باز نکنید!



درک حساسیت‌های ملی

شنیده و دیده‌اید که چه‌گونه بعضی هم‌تباران بی‌فکر نیز کاسه‌ی داغتر از ستمیان می‌شوند. آنان چنان‌تر و خشک‌تر را می‌سوزانند که می‌پندارم در مواردی، ستمیان حق دارند.

«افغان، پشتون است و پشتون، افغان است»، یکی از بدترین شعارها و جمله‌هایی بود که از بعضی هم‌تباران خویش شنیده‌ام. هیچ‌کسی نیست تا به این متفکران قرون وسطی، تفهیم کند ما در قرن بیست و یکم و در روزگاری زنده‌گی می‌کنیم که توان انسان به‌عنوان موجودی که بیش از پیش بر فکر و اندیشه تکیه می‌کند، مبارز می‌شود. این موجود با چنین حالی، حساسیت‌هایی دارد که رفع آن‌ها تا زمانی میسر نمی‌شود که دلیل عقلی و منطقی آن‌ها را نداند.

افغانستان ما در عصر استبداد ارتجاعی قرار ندارد. ما شاهد استیم که حتی حمایت‌های گسترده‌ی خارجی نیز نتوانسته‌اند در جایی که قناعت انسان مفکر، حاصل نمی‌شود، توانسته باشند به اهداف برسند که در آن‌ها، تشت را دنبال می‌کردند.

هویت ملی ما در مسیر زمانه از چنان غنای معنایی پُر است که اگر اعضا و اجزای آن با نام‌های تاجک، اوزبیک، هزاره و دیگران را بیرون کنیم، در حد یک نام و اسمی که بخشی از خانواده‌های تاریخی، حماسی و فرهنگی خود را از دست می‌دهد، سقوط می‌کند و بدتر از

همه، شان ما را به ضد منافع ملی، تضعیف حاکمیت دولتی و بی‌عدالتی اجتماعی، پایین می‌آورد.

من یقین دارم در جوی که حتی با نام دیموکراسی و آزادی بیان، میلیون‌ها دالر هزینه می‌شود تا هویت ملی ما را تحریف و به حاشیه بکشاند، وقتی یک تاجک آگاه، یک هزاره‌ی فهیم و یک اوزبیک با درک و همانند آنان، پرچمدار افغانیت اند و از هویت ملی خویش با نام افغان دفاع می‌کنند و بر افغانیت و افغانستان افتخار می‌کنند، در حالی که این ارزش‌ها را در مسیر تاریخ نیز پاسدار بوده‌اند، امروزه بیشتر بعد سیاسی آن را در نظر دارند. آنان از حساسیت‌های آن در جهت حفظ منافع قومی و کشور، آگاه می‌باشند. تاجک، هزاره یا سایر غیر پشتون‌های امروزی افغانستان، از مقوله‌ی افغان و افغانیت با باورهای گذشته، دفاع نمی‌کنند که مردم ما را فقط در حدود خصوصیات و ارزش‌های اجتماعی، دفاع مشترک، باورهای دینی و خویشاوندی قرار داده بود و دیرینه‌گی ملت افغان را محرز می‌کنند.

در روزگار ما که دیموکراسی توجیه‌کننده‌ی غیر اخلاقیات نیز است، مساله‌ی افغان و افغانستان جغرافیای ما، همیشه از افراط و تفریط، زیان می‌بیند. به خصوص در سال‌هایی اخیری که حاکمیت با کمترین آگاهی از آسیب‌ها و اغراض، مهارگیسخته‌گی رسانه‌یی را دیموکراتیک و افتخار دانسته است. متأسفانه در این مسیر، بخشی از ملت را به سوی گرایش‌های قوم‌محور که توأم با خواسته‌های مذموم می‌باشند، کشانده‌اند.

بشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۳۳ /

وقتی همتباری با کمال بدفکری و بی احتیاطی، هویت ملی را که سده هاست فراقومی شده و گذشته اش نیز حکایت انحصاری ندارد، منحصر می کند و از طریق وسایل ارتباط جمعی که با صورت های صوتی و تصویری بی نهایت متاثرکننده اند، بر خلاف سلامت اجتماعی، تعمیم می دهد، این عمل او چه تفاوتی با جناح هایی دارد که خواهان طرد هویت ملی و نام افغانستان استند؛ زیرا آنان نیز با تعاریفی که دارند، انحصار را وسیله ی جدایی دانسته و با ایجاد تکیه گاهی هایی که فقط منحصر به قوم خود شان باشند، ذهنیت ها را برای گسست، تقویت می کنند. چنین امیالی، آرزو ها برای تجزیه اند. بنابراین، از تمام کسانی که در خواب های قرون وسطی سیر می کنند و زمان حال را فراموش کرده اند، می خواهیم با روح و روان اقوام افغانستان، بازی نکنند. در نوبتی که هویت ملی را با بدفکری منحصر می کنند، ما را در برابر شکاکیت مردم، در مانده ن سازند.

موضع اکثر مردم ما در دفاع از هویت ملی، از عناصر و آگاهی هایی تشکیل یافته است که منحصر به عصر ما می باشند. این، تفاوت عظیم میان آن برداشت ها و باور هایی ست که در گذشته، مردمان این سرزمین و از تمام اقوام، از هویت افغانی، دفاع کرده اند. این اقوام سربلند می دانند که جایگاه آنان در این افتخار، به تمام ثبت و تضمین شده است:

آسیا یک پیکر آب و گل است
ملت افغان در آن پیکر دل است

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۳۴ /

برای بیماران روانی خود نیز هشدار می‌دهیم، با روح و روان مردم بازی نکنید! وقتی دیر شود، هیچ توبه‌ای پذیرفته نمی‌شود. افغان؛ مساله‌ی خاص ما نیست. هویت ملی مردم افغانستان است. آنان از آن با آگاهی‌های قرن بیست و یکم نیز پاسداری می‌کنند و این در حالی است که هیچ اجباری برای پذیرفتن باورهای گذشته ندارند. در افغانستان ما، هر حرکتی در هر قالبی که باشد، اگر از آدرس اکثریت (پشتون‌ها)، منافع ملت، تمامیت ارضی و ارزش‌های ملی و باورهای عامه را زیان بزند، همانند کفری است که از کعبه برخیزد.



دست آویزهای سُخره

چند سال قبل در امتداد نقد غیر اخلاقی، سخنانی که ظاهراً منسوب به محمود کرزی وانمود می‌شدند، از سوی رسانه‌ی بی‌نام «خامه پرس» منتشر می‌شوند. این به ظاهر افشاگری، موج نفرت پشتون‌ها را برانگیخت، اما دشمنان، استفاده‌ی اعظمی را از آن می‌برند. در آن به اصطلاح افشاء‌گری، برادر رییس جمور کرزی، حاکمیت پشتون‌ها را فاجعه بار خوانده بود و احمد شاه بابا را شخصی معرفی می‌کند که گویا با دزدی و چپاول دیگران، قومش را اعاشه و هبانه می‌کند. روایت این فاجعه، حاکی از آن است گویا آقای کرزی در هنگامه‌های پیش از انتخابات و در جمع استادان پشتون، این غلطی را کرده باشد؛ زیرا چنانی که گمان‌برده می‌شد، موتلفان ستمی، جمعیتی و شورای نظاری آنان را خرسند و به تادیبه‌ی آراء و امی داشت. ناگفته نماند آقای محمود کرزی، شریک کابل‌بانک بود. سقوط کابل‌بانک، نهایت فساد مدنی سقویان نیز دانسته می‌شود.

بر اساس روایت رسانه‌ی «خامه پرس»، حضار متأثر شده، گفت و گو را با چشمان اشکبار پایان می‌دهند، اما آقای محمود کرزی، بلافاصله و بدون کمترین ضیاع وقت، این روایت شرم‌آور را رد کرده است. با اعلام موضع او، متوجه شدیم که میانه‌ی منتقدان ما پس از نیم قرن انتقاد، آن قدر خالی شده که ناگزیر به افتراء و دروغ پراگنی متوسل می‌شوند. این رویکرد، مثل این می‌ماند که منتقدان، بی‌اعتنا به کاستن

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۳۶ /

شان اجتماعی و فرهنگی خویش، فقط سعی می‌کنند با استفاده از فرصت‌های دیموکراسی سفارشی، انجویی و آزادی بیان فرامرزی، سوژه بسازند تا عامه‌ی مردم در تنازع راستی و نارستنی، دامنه‌ی ستیز غیر منطقی را وسعت ببخشند. چنان‌چه بارها خاطر نشان کرده‌ام، بدین گونه تلاش می‌کنند برای اوباشی نیز دست آویز بسازند که از طریق جنگ رسانه‌یی و شبکه‌های اجتماعی، مردم را در خانه‌های خودشان دشمن می‌سازند.

در حالی که بر اثر وفرت نقد هار، پدیده‌ی ستمی را در کلیت بدنام‌ترین دشمنان خویش می‌شناسیم، برای کسانی که با افتراء و بهتان به میدان آمده‌اند، می‌گوییم در مقوله‌ی تاریخ و ارزش‌های خویش، تنقید هار را «پارس» (عوعو سگ) تلقی می‌کنیم. ما در جایی قرار نداریم تا چند مخالف مزدور و بدنام، تاریخ ما را برای خود ما تفسیر و توضیح دهند.

با وجود صد‌ها مشکل، سیاستگران آگاه و فرهنگیان پشتون، به خصوص کسانی که در این قوم بزرگ، احساس مسوولیت می‌کنند، طی سالیان اخیر، هرچند با دشواری‌ها، اما در موضع تعمیم مفاهیم ارزشمند فرهنگی و تاریخی، بسیار کوشیده‌اند ذهنیت‌های مثبت و مفید خلق کنند تا نسل‌های آینده‌ی ما نیز به اساس آن‌ها از تامین حقوق خویش، غافل نمانند.

آن‌چه به مشکلات می‌افزایند، بیشتر ناشی از شرایط‌اند. از هفت ثور شوم تا کنون، زمینه‌ی گسترده‌ی تنازع که مردم را در جناح‌های چپی

و راستی دچار تشنگی فکری کرد و در خلای آن، ایدیالوژی‌های وارده کارگر شدند، تاریخ افغانی از ذهنیت اول به آخر کشانده می‌شود. رفقای کمونیست برای بهشت خیالی، مردمانی را نیز کشته‌اند که باورهای اسلامی و افغانی آنان، منافای کمونیسم شناخته می‌شدند. اخوانیسم سیاسی یا تروریسم بین‌المللی، تقدس القاعده را به ارمغان آورد و خودفروشی‌های نوع مزدوران ولایت فقیه، جا باز می‌کنند تا هویت ملی زیر سوال برود. در چنین فضایی که به چهل سال تاریخ رسیده است، اگر اخباری رسانه‌یی می‌شوند که گویا برادر رییس‌جمهور قبلی به ریش خودش خندیده باشد، بیش از کارایی مقطعه‌یی، سود ندارد.

در اوانی که گویا از محمود کرزی نقل‌ها می‌کردند، دست‌آویز سُخره‌ی منسوب به او را که ادبیات پشتو داشت، با چنان سرعتی ترجمه و پخش می‌کنند که همانند ارادل‌کوچه و بازاری، وقتی حربه بیابند، بدون کمترین اندیشه استفاده می‌کنند. چنین رویکردی، ضیق انتقادی را همیشه به دنبال داشته است. معامله‌ی به مثل، اولین واکنش در برابر آن است.

طی سالیان اخیر، رو آوردن به ستیز غیر اخلاقی، حتی آبروی کسانی را بُرده که فکر می‌کردند با تبحر در موضوعات، شاید هرگز به دام نیافتند. باری کسی از پارس صفت‌هایی که تابعیت تاجکستانی نیز دارد، به کمک چند دنی، کوشیده بود از گند شکم فارسی‌اش به من توهین کند. هنوز چند روز از مسرت دهن‌گنده‌گی‌های شان نگذشته

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۳۸ /

بود که جواب های من با لحن و متن هجومی و بدتر از بد، همه را خشک می کنند. با خموشی سنگ هایی که تادیب شده باشند، مرا بلاک کردند، اما در خلوت های خود یک ماه تمام، آن قدر زاری می کنند که پرنس سکرین های ارسالی دوستان، مرا آگاه کردند چه کرده ام! این مثال را به این خاطر آوردم که در زمینه ی تنازع، هر حرکت ناسنجیده که بدون دلیل و منطق باشد، نه فقط بی جواب نمی ماند، بل به فرهنگی مبدل می شود که از جوابیه های آن، دست آویز هایی مستعمل می شوند که خوشبختانه یا بدبختانه از پاسخ من به «خلیفه روغن» نیز به وجود آمده اند.

همچنانی که تامین اولویت های اقتصادی و رفاهی ما مهم است، برآورد نیاز های معنوی مهم می باشد، اما نباید از تابعیت اخلاقی محروم شوند. اکثر طرف های متعصب و خشن که هرگز منعطف نمی شدند، آموخته اند که ستیز مداوم با دست آویز های سُخره، پیش از همه، حفره هایی را بیشتر می کنند که پیش از آن، به اثر سلامت اجتماعی، گاه ایجاب می کردند بدون نقد، پُر شوند.

فکر کنید کسی که به من توهین کرده بود، چه کاره بود؟ وقتی به صفحه ی فیس بوکش مراجعه کردم، از بس پُر از نظم و نشر مستهجن بود که در هر بند و سطرش از مدفوع و سُرین اش استفاده می کرد، اول احساس کردم وارد حیاط یک بیت الخلاء شده ام، اما کمی تدقیق متوجه ام کرد که این، صفحه ای با ادبیات فارسی است.

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۳۹ /

متأسفانه ضعف های اخلاقی به گونه ای افزایش یافته اند که تبعات آن ها نادیده گرفته می شوند. مردم ما به خصوص در موضع خصومت، دوست دارند حتی از نمونه ی بیت الخلایی هایی استفاده کنند که مثال آوردم.

گاهی انتقاد بر زبان فارسی در افغانستان، شبیه گندی ست که می زنند، اما پس از فراغت، مسوولیت آن چه را رفع حاجت کرده اند، نمی پذیرند. چنان چه مفتری در غم افتراء می ماند، دست آویز های سُخره نیز طی مراحل عدلی، قضایی و جرمی می توانند دمار از روزگار منتقدانی در آورند که با نیت زشت، عمل می کنند. هر عمل، عکس العمل دارد. چه خوب گفته اند:

از مکافات عمل غافل مشو
گندم ز گندم روید، جو ز جو

دگم اندیشی و واقعیت ها

وقتی در جا های «مورد دار» تاریخ خویش گیر می افسیم، زمانی که مساله ی تنقیدی هم باشد، هرگز از تاثیرات زهر آگین بغض دیگران، بر کنار نمانده ایم. متاسفانه در عکس قضیه، از پردازش هایی نیز متاثر شده ایم که طرف مقابل برای بزرگ نمایی خویش، بیماری خیالبافی را شیوع می دهد.

دگم ناشی از تمام موارد حاکم بر جامعه، بدتر از همه، ما را درگیر گونه ای از غرور و اعتماد به نفس کاذب می سازد تا در شعاع آن فراموش کنیم نیاز های انسانی ما با نوع گرایش هایی که از همه جایش حماسه و پیکار می ریزد و مجریانش مردمانی با دستار های بلند، حاضر اند برای هر نوع دیگر قوالب حماسی که تجربه نشده باشد، خودشان را فدا کنند، تردید برای گام های بلندتر را بیشتر کرده است.

در واقع در آن جا هایی مُعضل عقب مانی، دست به گریبان ما می برد که آن بلندی های خیالی، بر اثر استفاده ساییده شده اند؛ تورید و استفاده ی آن ها، نه محرک جنگ می دهند و نه اراده ی میدان داری.

درمانده در حل مساله، درمی یابیم که پیرامون ما زمانی که فارغ از هیاهوی بگير و ببند، دفاع و مبارزه است، چیزی زیادی حتی برای نیاز های اولیه ندارد. سیطره ی بدون چون و چرای دگم که از تمامی مزایای فرهنگی، دینی، اجتماعی و سنت سالاری ها بهره می برد، ما را هنگام تقابل با واقعیت ها، غافلگیر می سازد. بحث اعتراض ما، همانند

تنقیدی می‌شود که وقتی از آدرس یک غیر پشتون می‌شنویم، خیال می‌کنیم گویا ایده‌های او، نادرست نبوده‌اند.

توأم با رنسانس اروپایی، فاشیسم، راسیسم، کمونیسم و صد‌ها بلای ایسمی دیگر را زاده‌اند. بنابراین اگر ردیابی مساله را در دگم، پی‌گیری کنیم، نقش منفی در همه جاست. واقعیت‌های پیرامونی ما اگر اراده‌ای برای وضاحت آن‌ها بشود، روشنگری‌هایی می‌شوند که با فهم آن‌ها، در نخست، از سایه‌ی انجمادی خواهیم کاست که بخشی از فرهنگ ماست و این باور اجازه نمی‌دهد با دریافت واقعیت‌های کنونی، موانع پیشرفت را دور بزنیم.

تحول، تغییر و دگرگون شدن، به تخلیق طبیعت منجر می‌شوند. فراز و فرود این ماضی، انسان اندیشمند را برای وقایه و رفاه، دایماً مشغول کرده است. سوژه‌یابی از این حیث در دنیایی که تقابل انسانی نیز به اندازه‌ی تاریخ زمین، تنوع آفریده است، مردمان و جوامعی را معرفی می‌کند که دچار «خلط اوهام» نیستند. اگر «اگرهای تاریخ» و مگر «مگرهای تاریخ» نبودند، سیطره‌ی مردمان غربی که در تقابل جنگ‌های وحشیانه از همدیگر قصاص گرفتند، بقیه‌ی زنده‌گی مردمانی را که از درک تحول، تغییر و دگرگونی به حد ناهنجار کنار مانده‌اند، جزو داستان چند صد ساله‌ی استعمار دیگری می‌کرد که پیشینه دارد (استعمار مستقیم).

یافت ما از فرهنگ‌ها که بر اساس قرائت تاریخ در حد هویت‌های تباری می‌ماند، در بُعد ارزش‌های بشری برای تعریف دیرینه‌ی ما مهم

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۴۲ /

است، اما این مهم نباید در برابر واقعیت هایی دگم شود که جامعه را به سوی ترقی رهنمون می شوند.

روایت تاریخی خوش، اما غم انگیز سلطنت اعلی حضرت شاه امان الله، هرچند زمان را رعایت نکرد، ولی با درک نیازها، رو به جلو را اصل مهم رفاه مردم شمرده بود. سال ها پس از آن زمان، این اصل (رو به جلو)، آیین ما برای انکشاف و ترقی است.

تحول امانی، نوید رفاه و خوشبختی های مردم بود، اما دگم اندیشی که به سنت اعتقاد به گذشته، مردم را در اوهام و تاریکی در حد رعایت ظواهر زنده گی، پوشاک و محاوره نگه داشته بود، یک قرن پس از منویات نیک امانی، این کشور را تهدید می کند تا مردم ما سر در گریبان ریش، دستار و مائده های فرهنگی گذشته گان، با نسخه هایی به زنده گی کنونی بنگرند که اگر از ماهیت فرهنگی، پدیدار زبانی و شاخص های تاریخی و باستان شناسی بگذریم، نیازهای حال ما را تامین نمی کنند.

دغدغه ی خاطر شاهان گذشته، به ویژه فاتحان و کشورگشایان، بخشی از ادبیات کهن این سرزمین را می سازد. اگر مزیت حماسی آن را برای مرثی ملی تعریف کنیم، بازهم در منگنه ی محالات می افتد؛ زیرا نمونه های شاهنامه ها، مثلاً تخلیق فردوسی، انباشته از گرایش های مذموم مجوسی است که امروزه برای هیچ غیر مجوسی، خوش آیند نیستند.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۴۳ /

در آینه‌ی تاریخ و داشته‌های فرهنگی خویش، گذشته را به حیث
پشتوانه بنگریم، اما خواسته‌های خویش را سوا از ایده‌های مردمانی
تحقق ببخشیم که از ما (از رهگذر تاریخ)، فاصله دارند. ما در قرن ۲۱
استیم!



پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۴۴ /

زبان بازی

وقتی اصرار زبان بازان برای اصل شمردن عادت تکلم در هویت تباری را می‌بینیم و از جانب دیگر، شاهد می‌شویم که بعضی ما در کنار مخالفان و گروه‌های انباشته از موتلفان ضد افغان، تا مرز خیانت آشکار به جامعه‌ی تباری و ایثار مردم برای اشتراک در تحولات انتخابات، با همزبانی، فریاد مخالفت سر می‌دهند، نمی‌توانیم از تمسخر برکنار بمانیم. به این دلیل، کسانی که فکر کرده‌اند، زبان که بخشی از ابزار انسانی برای ارتباط و مفاهمه است، توانایی بخشیدن هویت دارد، باید بگویند چرا زبان، خاصیت نمی‌سازد تا کسانی که ادعای افزایش و کاهش دارند، وقتی از کورس‌های زبان‌های خارجی فارغ می‌شوند، تغییر هویت نمی‌دهند؟

زبان بازان، با آن همه ادعای دفاع از هویت، وقتی مساله‌ی ادبیات مطرح شود، برای به اصطلاح سُجه ماندن زبان، از ترجمه نیز حاشا می‌کنند. بدین گونه نه فقط ادبیات ما را درگیر دگم و کم مضمونی ساخته‌اند، بل توان فکری جامعه‌ی ما را دچار جمود می‌سازند تا در کسب آگاهی‌ها از دایره‌ی رسومی بیرون نروند که در ماهیت خویش به اندازه‌ای ست که در جمع اقلیت و اکثریت می‌شناسیم. بنابراین، «میان کسانی که هویت تباری مشخص دارند، اما با زبان دیگر می‌گویند، تفاوت قایل شویم!» برای آشکارایی بیشتر، موضع تباری خود را مثال می‌دهیم:

پس از شهادت محمد داوود که به گونه‌ای پایان مرحله‌ی عدم تبعیض در سیاست‌های زبانی نیز بود، آن چه پس از هفت‌ثور با ماهیت‌های زبانی واقع می‌شود، کاملاً خلاف برداشت‌هایی است که زبان‌بازان تعمیم می‌دهند.

حقوق زبانی ما با پُرگویی، شعار و گفتمان زبان‌تأمین نمی‌شود! اما وقتی جامعه‌ی عمل خواهد پوشید که محتوای ادبیات ما، جهت‌تأمین حقوق ما باشد؛ فرقی نمی‌کند که با زبان انگلیسی، فرانسوی، هندی، دری، عربی و یا پشتو، اما خیلی مهم است درونمایه‌ی آن، مدعای ما را توجیه کند. ظواهر، کارساز نیستند. انگلیس‌ها چه خوب می‌گویند: «انسان به لباس شناخته نمی‌شود!»

ما از زبان به عنوان عنصر شناخت خصوصیات قومی و به عنوان پدیده‌ی انسانی که مکمل هویت ماست، همیشه دفاع کرده‌ایم و آن را حق مسلم مردم خویش می‌دانیم؛ اما در شرایط خاص و افتیده‌گی تبار ما در جغرافیای منطقه که بیش از ۱۰۰ میلیون پشتون را از هند تا آموجا داده است و حقایق زیادی با تنوع پشتون‌های هندی‌زبان و دری‌زبان، آمیزش یافته‌گانی که صورت پشتو در پاکستان را می‌سازند و زبان پشتو در یک داد و ستد وسیع، گاه طبیعی و گاه اجباری، دچار تنوع و فشار است، هرگز نخواهد توانست در مسیر یک دست‌سازی‌هایی که سهم فرهنگی دیگران را تضعیف می‌کند، به زبانی مبدل شود که در افغانستان به نام زبان ملی شناخته می‌شود؛ یعنی تمام زبان‌هایی که گستره‌ی فرا قومی نیز دارند، به اساس نزاکت‌های اجتماعی، تابع

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۴۶ /

صرف و نحوی اند که به اثر خلط اقوام، چنانی که رشته‌های خویشاوندی ایجاد می‌کنند، ارمغان لغوی دارند. مثلاً اصرار به استعمال بانو، به جای خانم، که اسم ترکی است، ما را در این منگنه می‌اندازد که درباره‌ی این میراث فرهنگی جامعه‌ی ترکتباران افغان، چه جوابی داریم؟ اگر کلیت متجانس قومی در هیچ کجای دنیا یافت نمی‌شود، اصرار به اسم جانشین (بانو)، فقط در جغرافیایی جواز دارد که کاملاً تاجک باشد. چنین چیزی در افغانستان، وجود ندارد.

دست‌اندرکاران فرهنگی پس از هفت‌ثور که با تعصب وارد عرصه‌ی زبان شدند، متأسفانه هیچ مشکل مدعای تباری را حل نکرده‌اند. صرف نظر از این که به مشکلات و دامن‌زدن به موضوعات قومی افزوده‌اند، در جانب فراکسیون خلقی که مربوط به اکثریت شمرده می‌شود، از خیانت هفت‌ثور تا تنظیم‌های اخوانی، طالبانی و بازار آزاد، در حالی که پشتوزبان مانده‌اند، در جریان چهل‌سال حضور، عادت زبان آن‌ها، کمترین مشکل تباری ما را حل نکرده است. این حقیقت تلخ در حالی واقع می‌شود که تمام مفاهیم پشتونی، چون رسمیت زبان پشتو، پشتوتولنه، پشتونستان و ده‌ها عامل دیگر آن، در زعامت پشتون‌های دری زبان واقع شده‌اند. کوشش‌های تعمیم پشتو از امارت مرحوم امیر شیر علی خان تا سلطنت اعلی‌حضرت شاه محمد ظاهر (رح) که اوج رشد، ترقی، انکشاف و بالاخره رسمیت زبان پشتو شمرده می‌شوند، جالب‌اند. این همه تعهد را بزرگانی ظاهر می‌سازند که پشتون بودند، اما پشتوزبان نبودند.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۴۷ /

توجه به ظواهر، جزو سنت‌های تبارز منفی شخصیت در جامعه‌ی ما به شمار می‌رود. متأسفانه این برداشت، تناقضاتی را در پی داشته‌ داشت که وقتی ماحصل آن‌ها، برخلاف صورت می‌شود، زبان‌بازان را ناراحت می‌کند. بارها افراد و اشخاصی را دیده‌ایم که در حد متکلم، پشتوزبان یا دری‌زبان بوده‌اند، اما به اساس برداشت‌ها و مقاصدی که سیاسی نیز اند، این ظواهر، باعث تشخیص درست آنان نشده‌اند.

شورای تاجکان پدram، مثال خوب دنباله‌روی ظواهر زبانی است، با این تفاوت که آنان از تعمیم مفاهیم فارسی‌زبان، منظور دارند. جا افتیده‌گی دری در رسمیات ترکان و پشتون‌ها که در چند سده‌ی پسین به آن به عنوان وسیله‌ی مورد استفاده‌ی می‌نگریستند، وقتی در استحاله‌ی قومی، وسیله‌ی قراردادی می‌شود، با صورت مصرف بالا، ظاهراً مردمانی را در جلد دیگران، معرفی کرده‌اند.

شهر تاریخی هرات با این‌بیه‌ای که میراث ترکی‌ست و ظرفیت بشری اکثریت پشتون، کاملاً نافی برداشت‌های فارسیستی می‌باشد، اما با رواج زبان دری، شبهه‌ایجاد می‌کند که اگر متکلمان آن شهر، خود به هویت خویش اذعان نکنند، ظاهراً به نام هویت یک اقلیت قومی (تاجک) مصادره می‌شوند. عین این مثال شامل آن چند هزار نفری می‌شود که در گروه‌های بی‌نهایت خورد در ننگرهار، لغمان یا زرمست پکتیا، هر چند پشتو زبان‌اند، ولی خود را تاجک یا دهقان می‌گویند.

اثرات بدخیم زبان‌بازی زمانی بروز می‌کنند که می‌بینیم، تعدادی پشتو یا دری‌زبان، در جهتی موضع می‌گیرند که با هویت تباری ارتباط

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۴۸ /

ندارد. من همواره از آزرده‌گی و ناراحتی شماری به خنده می‌افتم که گمان می‌کنند، احاطه به زبان یا عادت استفاده از زبان‌ها، از کنار داعیه‌ی قومی می‌گذرد.

در نشست تشکیل «ائتلاف بزرگ افغانستان» که اکنون کاملاً از هم پاشیده است، شخصی با تخلص آخوندزاده که ظاهراً پشتون شناخته می‌شد و به جز پشتو، بویی از زبان دری نمی‌برد، از بس از جو ضد پشتونی این ائتلاف به شوق آمده بود، در پایان نشست، می‌خواست دست محمد محقق را ببوسد. آقای محقق، با وجود این که بر اثر صراحت لهجه با انتقاد و هجو مردم رو به رو شده است، اما با درک نزاکت‌های عظیم اجتماعی، اجازه نمی‌دهد کسی، ولو ظاهراً پشتون هم باشد، دست او را ببوسد. درک این نزاکت اجتماعی، با بینش امثال محقق‌ها به همراه است که می‌دانند اُبُهت تاریخی پشتون‌ها و ظرفیت سرنوشت‌سازشان در مقدرات افغانستان، آنان را در منظر فرو دست، خشمگین می‌سازد. تصویر این جریان، تعبیر گوناگون یافت، اما برای من، تایید برداشت‌هایم بود. اگر عادت تکلم به زبان به آخوندزاده‌ی چاکر، هویت تباری می‌داد، هرگز در مقام کهتران کرنش نمی‌کرد. این جا چنین است. جای و جایگاه، حتی مردمان مستضعف پشتون را عزت نفس می‌دهند تا در «افغانستان»، خود را کمتر از دیگران نشمارند. این حقیقت، با پشتوانه‌ی تاریخی، ظرفیت بشری و اثرگذاری آنان در مقدرات کشور ما، نهادینه می‌باشد.

شرح تصویر:

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفیٰ عمرزی

۱۴۹ /

یک آخوندزاده‌ی پشتوزبان که می‌خواست دست محمد محقق را
بیوسد، اما او اجازه نمی‌دهد.



بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۵۰ /

زیان های تخریب اجتماعی

در این شکی نیست که باور افغانان (عامه ی مردم افغانستان) با ایمان عجین شده در جان شان، کشور تاریخی ما را در هر فرودی استوار نگه داشته است، اما در روزگار ما که تنوع و مقوله ها، افق ها را بی کرانه ساخته اند و پدیده ای به نام دیموکراسی، در جایی که از مزایای واقعی برخوردار نیست، اما تیغ تیز توجیه اغراض قومی می شود، آیا می توان از باور هایی مستفید شد که با وجود حُسن محتوا، تعلق خاطر اکثریت مردم ما، بیشتر قبل از هفت ثور بودند؟

چرایی مقوله ی افغان ستیزی در افغانستان در جایی آشکارایی بیش می یابد که مشاهده می کنیم مردم، بزرگ ترین پشتوانه ی ارزش های افغانی اند و به این مبناست که کشور و ملت ما، شهرت جهانی دارند. در این شکی وجود ندارد که تمام اقوام شریف و سربلند افغانستان که من معتقدم همیشه در ایست های تاریخی که حفظ افغانستان، افغان، اتحاد و اعتقاد ما به دین اسلام نامیده می شوند، ایستاده اند، حذف حقیقت ما را با شهرت های کنونی، محال می کنند، اما این را هم نمی توان انکار کرد که موضع تبار ما برای سرسپردن در راه افغانستان و ملت افغان، هر شیردل بیگانه را در میدان تجاوز به این کشور و ارزش های افغانی، می لرزاند.

در این شکی ندارم که غلظت مقوله ی افغان ستیزی یا تضعیف تبار ما به هر نامی که صورت گیرد، اغراضی ست جهت مقاصد شومی که حذف هستی، دارایی ها، شان و تاریخ ما را تعمیم می دهد. مردم ما نباید غافل بمانند! وقتی نقد آنان مطرح می شود، از اهداف این تقابل، چه سیاسی، چه قومی و چه حزبی، حذف را به هدف سلطه، منظور می کنند. با آرزوی افت تبار ما که متن و محتوای مقوله ی ستیز قومی در افغانستان است، اگر در فزون خواهی افراطی، حذف افغانستان را آرمان می کنند، در ناتوانی سعی کرده اند با تعمیم مفاهیم توهین، افغان ها را به حاشیه بکشانند.

تجربه ی تاریخی مستند که خود در متن آن قرار داریم، به وضوح حاکی از اغراضی ست که با استعانت از عوامل مختلف، به خصوص بیگانه کوشیده اند با طراحی حذف فزینی، جا بیابند، اما چون چنین مامولی برآورده نمی شود، می کوشند با فرهنگ سازی های توهین، تحریف و تحقیر، مردم ما را در کشوری به حاشیه بکشانند که نام آن را مغرضانه منسوب به یک قوم می کنند. اگر این حقیقت تحمیلی را در جلو شان قرار دهیم، دشمنی با مردم ما در خانه ای صورت می گیرد که می گویند فقط از ماست.

زیان های تخریب اجتماعی در ابعاد مختلف، مردم را تهدید می کنند. واژگونی نظام اولین جمهوریت، سرآغاز این بدبختی ها بود. بدتر از همه، گرایش های افراطی چپی و راستی، عامه ی مردم ما را در برابر هم، اما به نام مخالف، در حالی که در سنگر های دشمنی قرار می

دهند، فرصت می‌سازند تا در خلای آن، نه فقط به ساحات لم یزرع افزوده شود، بل مردم ما در بستر مشقات، از مرکزیت‌های سیاسی دور بمانند. این کنار ماندن در چهل سال اخیر با درگیری عظیمی که در بستر اجتماعی یافته‌ایم و بر اثر زیان‌های آن، جمع غفیر مردم ما بر اثر نبود امکانات، از تعلیم و تحصیل دور مانده‌اند، آنان را در زمینه‌ای که آسیب دیده‌اند، از راس قدرت دور می‌کند. در ضمن، واکنش بعضی هم تباران به نام مخالفان مذهبی که همه چیز را با تکفیر دینی دنبال می‌کنند، فضای باز گذاشته تا دیگران با ورود به آن، بیشتر از ما، به ما زیان بزنند.

اصرار مدام گروهک‌های شریپسند که در داخل حکومت‌های حامد کرزی و دکتور غنی موضع گرفته‌اند تا با مدیریت بحران در مناطق پشتون‌نشین، نگذارند اثرات مثبت و عظیم پشتون‌ها در قدرت، کشور را به امنیت و رفاه قبل از هفت‌ثور برسانند، ثبوت این مدعاست که زیان‌های تخریب اجتماعی که با تمام توان سعی می‌شود همچنان به حیاط زنده‌گی ما، تخریب وارد کنند، بزرگ‌ترین جمعیت قومی این کشور را در تنازع تحمیلی، اجازه نمی‌دهند چنانی که در شان آنان است، به قدرت برسند.

فکر می‌کنم در باید‌های مورد نیاز، نباید این ایده از نظر بیافتد که اگر می‌کوشند با تعمیم تخریب اجتماعی، میلیون مردم ما را از وحدت وجودی محروم کنند، به ناچار باید روی طرح‌هایی نیز اندیشید که با ارائه‌ی نسخه‌ی شیبه، توازن ایجاد می‌کنند؛ چنانی که محمد قسیم

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۵۳ /

فهمیم با خیانت آشکار در کلب صوتی اش اذعان می‌کند «درایت ما همین بود که جنگ را به آن جا [مناطق پشتون نشین] بردیم»، سهم تخریب اجتماعی باید به خود آنان نیز برسد؛ هر چند به وضوح دیدیم که تبعات آن، دامان شان را در مثال جنگ کندز گرفت و صدها فامیل ناقل که از مناطق شمال شرقی به حرص توسعه، کوچیده بودند، با هراس کندز را ترک کردند.

به هر صورت، منظور ما از واکنش، اهداف عام نیست؛ زیرا آن را خلاف باور های محترم افغانی می‌دانیم. سعی شود به مصداق آن چه کشت کرده اند باید درو کنند، عامل خشونت، گریبان کسانی را بگیرد که با تعمیم زیان های تخریب اجتماعی، تلاش کرده اند، طبیعت افغانستان ناگوار شود. بگذاریم عاقبت زشتکاران نیز زشت باشد.



سال‌های سیاه

در واقع سیاه‌روزی‌ها و بدبختی‌های مردم ما اگر در بیش از سی سال در حد هر دقیقه و لحظه نباشند، زیاده نخواهد بود که بنویسم هر روز و شب، بیشتر شده‌اند.

با وجود تحمل فجایع و جنایت‌ها، درست تا زمان حاکمیت دکتور غنی، گرچه بیشترین فشارها بر پشتون‌های افغانستان رفته‌اند، اما فراگیر بودن و عمومیت موضوع، اکثراً باعث می‌شدند تا تبار ما خودشان را در میان سایر افغانان، قناعت دهند که در درگیری، فقط و تنها نیستند. فهم این حقیقت، مردم ما را به صبوری و تحمل بیشتر می‌کشاند. بنابراین اعتراضی نکرده‌اند که بیشترین درد‌ها و مصایب را تحمل می‌کنند.

پس از سقوط حاکمیت طالبان با پدیده‌ی دیموکراسی انجویی و خارجی، بدون هیچ منطقی که چنین نوع را در جامعه‌ی افغانی، تجربه داده باشد، در بگیر و ببندی گیر ماندیم که اگر کسانی دلخوش‌اند و روسای افغانستان به آن‌ها افتخار کرده‌اند، بدترین آسیب‌های روانی و فکری را نیز بر مردم ما وارد ساخته‌اند که به عبارتی تشنگی فکری و از هم پاشیده‌گی وحدتی بود که افغانان در سخت‌ترین سالیان زنده‌گی، با حذر از آن‌ها، دشواری‌ها را پشت سر گذاشته بودند.

در این که جامعه‌ی ما از رهگذر باورمندی، دچار اشکالات حاد شده است، باوجود پابندی اکثریت روستایی بر ارزش‌های دینی و زیست

باهمی، رهبری جامعه که به گونه‌ای زیر سایه‌ی قشر آگاه و یا به اصطلاح روشنفکر، زیست می‌کند، تبار ما را دچار تقابلی نیز کرده‌اند که هرچند مستقیم و غیر مستقیم است، اما در تداوم به اصطلاح دیموکراسی، فرهنگی را به وجود آورد که در موارد گوناگون آن در توضیح تشدید اختلافات و دشمنی‌ها، مثال‌های زیادی وجود دارند.

پی‌آمد دیموکراسی انجویی، استفاده‌ی گسترده‌ی کشور‌های ایران، پاکستان و جناح‌های تندرو نیز بود. حاکمیت با تیمی از مدیران بی‌کفایت زاده‌ی ائتلاف و معامله، خود هم جهت ایجاد مشکلات روانی و مادی اجندا می‌سازد و به خورد مردم می‌دهد تا در کنار دستگاه عظیم، ولی بی‌کفایت دولت که با سخافت فعالیت ادارات فرهنگی، افغانستان را به موجود بی‌زبانی مبدل کنند که باوجود برآورد وجوه مالی بسیار و بودجه‌های انکشافی و زمینه‌های دیگر، از رهگذر آن داشته‌های فرهنگی که قابل وصف باشد، در قطار نادارترین حاکمیت‌های افغانستان بماند.

در حالی که برای قانون‌مندی رسانه‌ها، کار‌های موثری نشده‌اند، با هیاهوی فرصت‌طلبان، بهانه‌هایی خلق شدند تا جلو اجحاف، اما به نام محدودیت، گرفته نشود. صرف نظر از این که به چه اندیشه‌های اجازه داده شود، مردم ما این بار نیز در ضایعه‌ی جان و هستی، اگر از یک سو گوشت‌دهنه‌ی توپ مخالفان مسلح شدند، در سوی دیگر، شاهد بربادی معنوی و فرهنگی نیز شده‌اند.

بخشی از جامعه‌ی افغانان را به منظور تفرقه، زیر فشار سیاست‌ها و خواسته‌های بیگانه، در میان شهرها، خانه‌ها، در میان کوچه‌ها و جاده‌هایی که در کنار هم زیسته بودند، به تجرید کشانده‌اند. در زمینه‌ی تنازع کنونی که هر لحظه‌ای زمان را هدر می‌دهند و نوسان پستی و فرود‌اند، باید تفهیم کرد که نیازهای مهمتر دیگر در کنار اقتصاد، امنیت و دیموکراسی نیز وجود دارند. مردمی که در یک جغرافیا زنده‌گی می‌کنند و این جغرافیا، کشور و مرزهای آنان برای حفظ شان و حقوق آنان است، نیازمند باورهایی‌اند که مقال کشور و ملت را می‌سازند. در دنیای ما، هیچ کشور و ملتی بقا نخواهند یافت، مگر این که مردمان آن‌ها جهت حفظ کشور و ملت، تعهد نداشته باشند.

پشتون‌های افغانستان که از زمان ظهور سیاسی تاکنون، باورمندی برای بقا و حفظ سرزمین را تلقین می‌کردند و میراث این تامل، تضمین یک پارچه‌گی افغانستان در سالیان تجاوز شوروی و حتی حاکمیت تنظیمی شد، با ایجاد شرایط نو که دشمنان به بهانه‌ی دیموکراسی تا ناممکن‌ترین برنامه‌های بیگانه را عملی ساخته‌اند، در حالی سوژه شدند، توهین می‌شوند و حقوق شان ضایع شده است که در هر تجاوز و تحمیل خواسته‌های بیگانه، بخشی از توان خود را در هیاهوی به اصطلاح دیموکراسی، در خصومت‌هایی نیز از دست می‌دهند که ناشی از اغماض افراد و گروهک‌های منفور جامعه‌اند.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۵۷ /

سال‌های سیاه که از رهگذر به اصطلاح دیموکراسی و آزادی بیان، نصیب افغانان شدند و بخش حجیم آن‌ها را برای بی‌حرمتی در برابر بزرگ‌ترین مدافع افغانستان (پشتون‌ها)، هزینه کرده‌اند، در حالی که پی‌آمدی جز تشقت ندارند، خشم را بر تعهد کورکورانه و میان‌تهی نیز برمی‌انگیزند که مدیران بی‌خبر از تاریخ و فرهنگ، ایجابات و نیازهای افغانستان پس از جنگ و قربانی جنگ را در بازار زده‌گی شرایط کنونی همانند محتویات فلم‌های مبتذل، در خط تصویربرداری و هدایت کارگردان‌های بی‌سواد، گرو گذاشته‌اند.

لجام گسیخته‌گی به اصطلاح آزادی‌ها، تضمین سال‌های سیاه شد که به ویژه بالای بخش از جامعه‌ی تباری ما تحمیل و در حالی که فرهنگ شده است، تعهد زعامت برای قبول این ذلت، در نفهمی و بی‌سوادی از تاریخ و ارزش‌ها، گاه موضع دفاع ما را نیز نکوهش می‌کند.

در کجا معمول بوده است که توهین، تحریف و گزافه‌را ارزش بگویند؟ باورهای انسانی، هیچ‌گاه عاری از ارزش‌های اخلاقی نیستند. به دور و نزدیک میراثی که در سال‌های سیاه برجا گذاشته‌اند، نگاه کنید!

بررسی فقط جغرافیای مجازی، آن قدر فاجعه‌بار و شوم است که اگر بار دیگر به سدی برخوردیم که فرود تاریخ باشد، آخرین ایستگاهی خواهد بود که پایان تاریخ می‌نویسند.

تاسف زمانی بیشتر می‌شود که در سال‌های سیاه که عمده‌ی هتاک‌های آن‌ها ویژه‌ی تبار ما بود، در کاسه‌ی صبر مردم می‌خورند و اما

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۵۸ /

خمارآلود می‌گویند: به آن افتخار می‌کنیم. ما که به یاد نداریم اجداد
و نیاکان ما به دشنام و توهین، افتخار کرده باشند.



ستیز و سلب استقلال فکری

روزی هنگام صحبت‌هایی که زمینه‌ی اتفاقی داشتند، به یکی از رهبران جناح به اصلاح ستمی که در پشتون ستیزی معروف اند و بخش عمده‌ی نقد‌ها را غیر پشتونی، محصول تفکر آنان است، با رعایت احترام هر دو جانب، یادآوری کردم که موضع نقد شما در کنار میلان در سایر موارد، با ماهیت عدم رعایت اخلاق و حقایق، باعث شده اکثر مردم ما که از گرایش‌های قوم‌محور نفرت دارند و به این دلیل احزاب قومگرا پس از سال‌ها فعالیت، تعمیم نمی‌یابند، در تله‌ی جناح‌های متعصب بیافتند و بدون هیچ رضایت و دلخواه، در احاطه‌ی نقد‌ها را، برای هرکسی که از آنان بگویند، صرف نظر از این که چه می‌گویند، الله و اکبر بگویند. ستمی مخالف که از فرهنگیان زبان‌داری نیز است، با عزت نفس و حاکمیتی که بر خودش دارد، از تذکر این مورد مهم جا نخورد، اما خوب فهمید که چه می‌گویم.

توده‌های عوام که سواي نخبه‌گان و اقشار مسوول، تابع شرایط عام زنده‌گی هستند و پیشینه ندارد همه از فهم کل مسایل سر درآورند، با وجاهت تحصیلی و سوادى که از نخبه‌گان و افراد متشخص جامعه می‌شناسند، از آنان حمایت می‌کنند و آنان را می‌ستایند.

در تجربه‌ی سالیان حاکمیت رییس جمهور کرزی، شناخت گرایش‌ها و ملاحظات قومی ما انواعی نیز دارد که بر اثر ستیز، باعث سلب استقلال فکری شده‌اند. این مُعضل زمانی حاد می‌شود که به اثر هجوم

طرف مقابل، تفکیک صورت نمی‌گیرد و مردم ما در جمع کسانی که تر و خشک شان سوختانده شده است، قرار می‌گیرند. در چنین اوضاعی می‌باشد که دچار مصیبت خلاء فکری می‌شوند.

مثال‌های زیادی وجود دارند که بعضی، با هیچ پس منظر و پیشینه‌ی تاریخی، دنبال افراد و کسانی می‌افتند که حتی تا نیمه‌ی نهادینه شدن نقد و فرهنگ ابتدال، جرات نداشتند مردم ما را که در جریان تبارز تاریخی خویش، زیر چتر ارزش‌های دینی و اسلامی با دیگران برادرانه و مبنی به احترام زنده‌گی کرده بودند، منحرف کرده تا کورکورانه، از آنان پیروی کنند.

شدت و حجم پشتون‌ستیزی‌های هار، غیر اخلاقی و دور از شان انسانی که پیش از هدف، با منشای آن‌ها، از حیثیت می‌افتند در زمینه‌های گسترده‌ای که برای کارهای فکری و فرهنگی مهار گسیخته میسر شده اند، مردم را در موضع دفاعی در کلیت و حدودی منسجم می‌کنند که نه فقط خواست آنان در دایره‌ی حقوق و داعیه‌ی قومی بر حق نیست، بل موضع یا مواضع آن جریانک‌ها و گروهک‌های غیر مردمی را تقویت می‌کنند که یا چپی‌اند و یا راستی و یا هم تازه فاشیستان و راسیستانی می‌شوند که کاویدن ماهیت اندیشه‌های شان، طنزهای استقراضی از مکتب‌های شوونیسم و فارسیسم جهان سوم است. آنان با گونه‌ای از تنقید که به اصطلاح تر و خشک را می‌سوزاند، مردم ما را و در کُل، ملت را به نفع جریان‌ها و گروهک‌های مطرود و منفور، ناچار از تمایل می‌کنند.

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۶۱ /

پیام ما برای کسانی که تبار ما را محور معضلات قرار می دهند، این است که تا زمان تفکیک و تشخیص درست که نیاز نقد را توجیه می کند و تا وقتی که بدون تعصب و تبعیض های ناشی از تحاریف، موضع خویش را انسانی و غیر میلانی نساخته اند، مسوولیت آنان در به بی راهه کشاندن توده ها، کمتر از کسانی نیست که از آدرس ما، مرغ مقلد شما در توهین به دیگران می شوند.

بهرتر است به جای رویکرد غیر اخلاقی و زشت که اسمش را مبارزه و نقد گذاشته اند، در امر روشنگری هایی که توام با مردم، دیگران را نیز از خیر بهره مند می سازند، برای ملت خود با قرار دادن آنان در برابر حقایق و واقعیت ها و با پرهیز از داوری های خصمانه کمک کنیم که در شرایط و روزگار ما، بیشتر به اعضای خانواده های خود شان که در خانه ای به نام افغانستان و به نام افغان و از تمام اقوام جمع آمده اند، فکر کنند.

در واقع، به اثر ستیز خصمانه ی سیاسی که ابعاد اجتماعی، فرهنگی و رسانه یی یافته است، مردم را تشویق می کنند بر اثر نفی آدرس های قومی که نام چندین واحد خورد و بزرگ می باشد، بدون توجه به نزاکت های اجتماعی، در حدود افراد و اشخاصی قرار بگیرند که از مشروعیت لازم اجتماعی بی بهره اند.

متاسفانه تاثیرات ناگوار کار رسانه یی بی بند و بار که باعث می شوند افراد و گروه هایی با دامن زدن به مسایل قومی، مردم را در برابر هم قرار دهند، عامه را که در سطوح مختلف، مسوولیت های اجتماعی

مختلف دارند و از رهگذر تبیین، تجزیه و تحلیل تاریخی، علمی و روش شناسی آگاهی کافی ندارند، دنبال افراد و اشخاصی بکشاند که با سطح ابتدایی سواد تاریخی سعی می کنند فاصله ها بیشتر شود. به این دلیل است که به اثر موج سواری ستیز، بارها باعث شده اند ناآگاهی روش شناسی مردم، آنان را در منگنه ی سلب استقلال فکری بیاندازد. دنباله روی بعضی افراد و اشخاص از جریان مذموم ستمی در افغانستان، مبین این ادعاست که به اثر ستیز خصمانه، استقلالیت فکری آنان سلب می شود. بنابراین، جناح ها و افرادی را حمایت کرده اند که سعی می کنند با برهم زدن نظم اجتماعی، از آب گل آلود، ماهی بگیرند. مثال های زیادی وجود دارند که هرچند بخش کوچک مردم را در بر می گیرند، اما محرز می کنند زیاده رویی های چند تن و چند آدرس، توان فکری آنان را سلب کرده است تا بدون ملاحظه ی نزاکت های اجتماعی و این حقیقت که اگر نفی قومی و اجتماعی، عملاً صورت نمی گیرد، داوری از حیث برداشت افراد متهم به سوء استفاده، به معنی بستن درب استقلال فکری است؛ هرچند عوامل مختلف از جمله سواد و تحصیلات عالی، استقلال فکری را توجیه می کنند، اما تنوع سوژه و چند بُعدی بودن مسایل، حتی کسانی را به دام می اندازند که با وجود سواد و تحصیل، مثلاً اگر در حوزه های غیر فرهنگی کار می کنند، بر اثر نبود آگاهی های جامع، در تله ی افرادی گیر می مانند که همانند ستمیان افغانستان، با تزویز، شر و منافقت، حقایق تاریخی دیگران را تحریف می کنند تا مقاصد شان برآورده شود. عدم درک این واقعیت

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی‌ی عمرزی

۱۶۳ /

که از کنار نزاکت‌های اجتماعی می‌گذرند و به افراد و اشخاص سوء توجه می‌کنند، افکار بسیاری را در گرو دیگران، مصادره کرده است.

شور و غوغا در میان موانع سمتی

هجوم امریکاییان و سقوط امارت اسلامی، عدم توازن را به نفع مخالفان طالبان تا عمق لایه‌های اجتماع کشاند. در آن جا‌هایی که مخالفان دولت با تکیه بر نیروهای امریکایی، فرصت یافته بودند، حال و هوا، سوای آن چه نبود که در گذشته‌ی افغانستان با وجود عبور از تمام بحران‌ها، طبیعی می‌نمود.

مخالفان طالبان در این شانس عظیم (هجوم امریکاییان)، تمام خواسته‌ها و آرزوهای خود را تجربه کردند؛ اما سهم آنان برای غضب، تاراج و سوء استفاده‌های عظیم مالی، حاکمیت کرزی را با سیستم ائتلافی آن تا آخرین روز آسیب زد. بدتر از همه، چنان میراثی برجا گذاشته‌اند که نظام اداری افغانستان را تا سالیان زیادی در گرو بقایای تنظیم‌ها، تضمین می‌کند. این تراژیدی که به گونه‌ی غیرمتوازن و یک‌جانبه، حقوق بعضی اقوام را نقض کرد، در حاکمیت قبلی نیز اسناد زیاد دارد و هرگز پوشیده نخواهد ماند؛ اما آن چه در این نگارش می‌آید، اشاره بر بُعدی است که چه گونه مخالفان طالبان با گونه‌ای از ذهنیت‌های قومی با تحریف تاریخ، تلاش‌های عظیم کردند تا انحصار قومی به نفع گروهک‌ها و مناطق را توجیه کنند. این توجیه با پشتوانه‌ی براهین و آن چه آن را مبارزه برای عدالت اجتماعی نام نهاده بودند، بیشتر از همه، دنبال پشتون‌های افغانستان می‌افتد تا ضمن سمت و سو بخشیدن

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۶۵ /

به اتحاد جهانی علیه طالبان، از این رویکرد برای سرکوبی و ستم بر ما، استفاده‌ها کنند.

گزیده‌هایی از ترجمه‌ی کتاب خانم کتی گزن (ژورنالیست و افغانستان شناس دنمارکی) را در کتاب «اسنادی از سال‌های خون و خیانت جهادی» خوانده‌ام و بر خود پیچیده‌ام که بر اثر تجربه‌ی دیگر مواجهه با جامعه‌ی جهانی، چه‌گونه میراث شوم ستمیان و پرچمیانی که با سربازان شوروی به مناطق پشتون نشین می‌رفتند و به بهانه‌ی مجاهدین، روسان را فریب می‌دادند تا با حملات و وحشیگری‌ها، زیان‌های مالی و جانی عظیم را بر مردم بی‌گناه ما وارد کنند، به هزاران دوسیه‌ی خیانت ملی و نقض حقوق بشری افزوده‌اند که باید بررسی شوند.

چنانی که سیستم اداری افغانستان زیر فشار معامله و تحمیل، ستم عظیم را بر مردم افغانستان وارد کرد، پشتون‌ها را تا زمانی که کسانی از خبره‌گان و بزرگان آنان مجال یافتند مقداری روابط گسسته با تبار ما را ترمیم کنند، درست همانند تجاوز روسان، آسیب رسانده‌است.

ادارات قبلی و کنونی با این همه فرو رفت در لجن حاکمیت‌های معامله‌یی، هرگز نتوانسته‌اند به جفا‌هایی که بر قوم ما رفته‌اند، پاسخ بگویند.

کتاب خانم گزن که باید به زودی ترجمه شود (I is for infidel)، پرده از جنایاتی برداشته‌است که چشم پوشی بر آن‌ها، هرگز موجه نیست.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۶۶ /

مقامات ناتو و دوستان خارجی تایید کرده‌اند که حمله و هجوم بر مناطق پشتون‌نشین را که بعداً ثابت می‌شدند همه نادرست و اشتباه بودند، به اثر سفارش شماری از مخالفان طالبان که اینک متحد نیروهای بین‌المللی شمرده می‌شوند، انجام داده‌اند. این و نمونه‌های دیگر، مارا ملزم می‌سازند در کنار امیدواری به آوردن نظام جدید، اصلاحات را با تمام آگاهی بر مسایل، پی‌گیری کنیم.

حاکمیت رییس‌جمهور کرزی با وجود تلاش‌های نیک‌او برای احتراز از درگیری جناح‌ها و تضعیف حلقه‌هایی که به نام اپوزیسیون می‌ساختند و بالاخره گرایش ملی برای توجه به مردم عادی که زمینه‌های کوچکی برای غیر وابسته‌گان را نیز فراهم ساخت و هم حفظ توازن در میان جریان‌های با پیشینه که هر آن برای به بحران کشاندن افغانستان، تلاش می‌کردند، او را در راس اهرام انتقاد قرار نخواهند داد، اما آن چه در بررسی حاکمیت وی خیلی مهم است تهدیدات، ستم‌ها، توهین‌ها و چشم‌پوشی‌ها بر منافع افغانستان، ارزش‌ها و تاریخ کشور اند که در تمام آن‌ها، پشتون ستیزی و حق‌تلفی بر آنان، اهم شمرده می‌شود.

جالب‌تر از همه، نوعی از تهدید و هیاهویی است که باز هم از آدرس مخالفان طالبان در چنان محدوده‌هایی بلند می‌شوند که دیگر نمی‌شود بحث سُخره و تهدید را با آن‌ها طنزن ساخت.

تمام موضع‌گیری‌هایی که به نام حقوق قومی از چپاول‌داری‌ها تا کرسی‌های کابینه و دولت، تذکره‌ی الکترونیک و نفی طالبان و

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۶۷ /

مخالفان مسلح حکومت اتخاذ کرده اند، در حال و هوایی بیان شده اند که گویی محبوسین مرفع، مبارزه می کنند.

هرگز نفهمیدیم و ندانستیم که در حاکمیت کزری، صرف نظر از معاملات و موارد سری، کسی ندانسته است یلانی از قماش والی بلخ که همیشه با استفاده از ضعف ها و فرصت ها، اشکال مصنوعی دیگری برای بحران می سازند، هرگز جرات داشته اند حتی در جغرافیای ولایات خویش، بیرون از احاطه های تحفظ شده ی نیرو های خارجی و طرفداران شان، کاری انجام دهند؟

تشویق بی کاران و جوانان بی سواد و آواره برای خط و نشان کشیدن در برابر منافع ملی افغانستان، هرگز برای کسانی که گذشته ی حاکمیت های تنظیمی را به یاد دارند، هراس آور نیست.

یاد ما نرفته است که مخالفان طالبان، هر یک با انبوه تسلیحات در حد قدرت های منطقه یی، در برابر طالبان فقط مجهز با کلاشیکوف و موتر های دادسن، نود درصد افغانستان را واگذار کردند. آنان نومیدی را تا روسان و ایرانیان، فرامرزی کرده بودند.

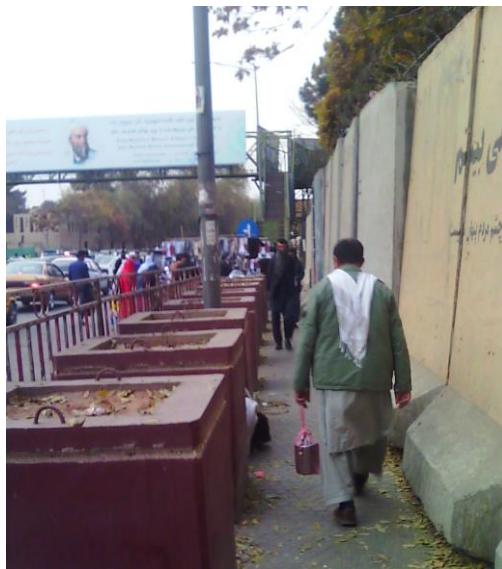
بقایای تنظیم هایی که در سیستم اداری افغانستان جا گرفته اند در آن جا هایی که عصیت قومی آنان دخیل است، فرصت طلبانی بیش نیستند که مانند پرچمیان و ستمیان دیروزی از سربازان امریکایی، رنگ می گیرند. بسیار جای افسوس است که تهدیدات مخالفان را با بخشش از حقوق تمام اقوام افغانستان، جدی گرفتیم. اگر مدیریت کنونی می توانست موضع ضعیف آنان را با فهم از وزن آنان در برابر شان قرار دهد و آنان

را در مواجهه با مخالفان کنونی، هشدار دهد که تهدید نظام و ترویج فرهنگ ابتدال که به بهانه‌ی دیموکراسی و شعارهای میان‌تهی عدالت اجتماعی، انجام می‌دهند، بیشتر از همه، خود آنان و آینده‌ی بقایای شان را صدمه می‌زند، هرگز از رهگذر روانی در عذاب نمی‌ماندیم که شماری مجرم با استفاده از فرصت، بخشی از نشرات میان‌تهی رسانه‌های صوتی و تصویری و چاپی را برای نمایشات مضحکی احتوا کنند که از توجیه جنایات خویش تا توهین، تحقیر و دامن زدن به موضوعات قومی و تحریف ارزش‌های افغانی و تاریخ افغانستان، در بدترین صورت، در میان انبوه موانع سمتی در حالی که دست به دعایند تا دیر زمان زیر چتر امریکایی، سوزش گرما و سرمای گذشته‌های خویش را فراموش کنند، در برابر بزرگ‌ترین قوم افغانستان (پشتون‌ها)، موضع نگیرند؛ زیرا با آن همه موانع هفت‌خوان رستم، لمس آنان ناممکن شده است. آنان مانند بخش‌هایی از سریال‌هایی اند که متأسفانه ادامه می‌یابند و وقت ما را برای شنیدن و دیدن گزافه، هدر می‌دهند.

شور و غوغا در میان موانع سمتی، از نوع همان تهدیدات خیالی اند که بارها ما را در توهم آن‌ها، تار و مار کرده‌اند، اما وقتی خمار و خلسه‌ی سستی و خواب‌زده‌گی شان شکستند، ناگزیری پذیرفتن حقایقی که دلخواه شان نیستند بروز می‌کند.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفیٰ عمرزی

۱۶۹ /



عدم توازن در باور های ملی

در امتداد نقدی که بر ما وارد می کنند، در مواردی که کم نیستند، متوجه شده ام که مقوله ی منافع ملی را که در واقع متضمن حفظ جغرافیای افغانستان و ظرفیت های بشری موجود آن است، با گونه ای از تحمیق و با وارد کردن ده ها ایسم (ISM) که هر کدام صورت های متناقض نمای اندیشه های انسانی اند و سلايق و تفاسیر خویش را از مجرای سفسطفه نیز دنبال می کنند، وارد بحث و گفت و گو می شوند. در فضایی که نگرش و ملموسیت، حذر از سوء تعبیر را بیشتر کرده اند، هر چند پدیده های سیاسی، زمانی که مستعمل می شوند، به تامین منافع منجر شده اند، اما در جامعه شناسی، وقتی از اخلاقیات عاری باشند، توازن باور های ملی را برهم می زنند.

سال ها قبل از امروز، کتاب جالبی به نام «پندار گسترش پذیری بی پایان حقیقت» (اثر امیر مهدی بدیع) را خوانده بودم. این کتاب، تفسیر جامع اندیشه های فیلسوف فرانسوی، رنه دکارت، بود. آن چه به جاذبه ی این اثر می افزود، شکست آن مرز های فکری بود که دکارت به نام «من می اندیشم»، دچار جزمیت می شود. اعترافات او اواخر عمر او که هر چه در باره ی خدا نوشته است «مشکل دارند»، در مثال این دگم باور، توازنی را برهم می زدند که در زمینه ی اجتماعی باید با مجموعه ای از عناصر وابسته ی فکری، از سیاست تا فرهنگ، همسو می بودند.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۷۱ /

تفکیر موضوعاتی که سعی می‌شود با شاخصه‌ی تاریخ معاصر، ایده‌ی ستیز بسازد، پس از درمانده‌گی، در حالی که گونه‌ای از پیچیده‌گی معنایی می‌یابد، با وفور «ایسم‌ها» که هر کدام با گستره‌ی اجتماعی محدودیت دارند، همیشه از پذیرش بی‌طرفی، کنار می‌رود.

مقوله‌ی ملی‌گرایی در افغانستان، هرچند در سایه‌ی قدرت پشتون‌ها، تعریف شده‌است، اما محتوای آن با برداشت واقعیت‌های اجتماعی، هرگز به معنی انحصار تک‌قومی نیست.

ملی‌گرایی افغانی، بی‌نیاز از تعاریف امروزی مدنی، واقعیتی است که تمام اقوام افغانستان را در برمی‌گیرد. بنابراین، در حیاط همه‌گیر آن، باید مساویانه زنده‌گی کنیم.

در واقع بازخوانی عقده‌مندانه‌ی تاریخ معاصر، نمی‌تواند مفاد ملی‌گرایی افغانی، به خصوص برای اقلیت‌های کشور را تضمین کند. مفاهیمی چون میهن‌دوستی و ملت‌پروری، زمانی که در سایر کشورها با احترام قومی، ایجاد می‌شوند، در این جا نیز باید با چنین منطقی پذیرفته شوند.

اگر توازن باورها در ساختار ملی‌گرایی کنونی نفی شود، قایل شدن یک‌طرفه‌ی آن، به صورت حالی منجر می‌شود که گاه ما را در تنگنا قرار می‌دهد؛ زیرا مفاهیم مطرح کنونی، با ادبیات و اسناد برجا مانده، صور خاص قومی یافته‌اند. به این اساس، فهم موضوع، چنانی که تعلق به آن، توازن باورها را به وجود می‌آورد، ضایع می‌شود.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۷۲ /

برخلاف آن چه در مساله‌ی ملی‌گرایی در افغانستان، تعدادی را وامی دارد حتی آن را بهانه‌ی چشم‌پوشی وانمود کنند، ملی‌گرایی ما که همواره در جهت قوم حاکم تحریف می‌شود، اما با تنقید طرف، از نمود واقعیت‌هایی برکنار می‌ماند که قایل شدن به آن‌ها، افزون بر تعیین حدشناسی ظرفیت‌ها و کمیت‌ها، مردم را به احترام وامی دارند. جامعه‌ی پشتون‌ها به عنوان بزرگترین قوم افغانستان - کسی بخواهد یا نخواهد - با موقعیت قومی در ۳۴ ولایت افغانستان، اما در عدم توازن‌ها باورهای ملی، از سهمی مستفید نمی‌شود که در عدالت اجتماعی به میان می‌آید.

حاکمیت رییس‌جمهور کرسی با تحمیلات و زیاده‌ی طلبی اقلیت‌ها، مثال بارز عدم توازن باورهای ملی نیز شمرده می‌شود؛ زیرا تقسیمات قدرت به نام سهمیه‌ی قومی و شانه‌خالی کردن از پذیرش همه‌گانی «درد مشترک»، به خصوص تبار ما را زیان زده‌اند. در این بازی، در هر معادله‌ی سیاسی، حقوق قومی ما را می‌بُرند و این در حالی است که مجریان پشتون نیز برای کسب آرای سیاه و ناچیز اقلیت‌ها، حاتم بخشی کرده‌اند.

ملی‌گرایی نوع غیرمتوازن، بیش از همه چالشی در برابر خود ما به شمار می‌رود. جامعه‌ی جنگ‌زده‌ی ما متأثر از ایدیالوژی‌ها و هرج و مرج کنونی، قربانی آن به اصطلاح باورهای ملی نیز می‌شود که توازن ندارند.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۷۳ /

ما نمی‌توانیم به میزانی رای دهیم که از ظرفیت بشری ما، اما برای دیگران سنگین‌تر می‌کنند. در شرایط کنونی، پابندی یک‌جانبه به ارزش‌های ملی، فقط از حقوق ما کاسته است.

پنهان نیست که عدم وضاحت حدشناسی، شماری را به اصرار واهی دارد بدون درک واقعیت‌هایی که بی‌نیاز از سنجش و احصائیه، اثرگذاری‌های شگرف و دربرگیرنده‌ی تبار ما را تضمین می‌کنند، با صورت حال استقرایی، وارد خوانی شوند که برای میل در آن، همواره نیازمند اتحاد‌های نامقدس اقلیتی شده‌اند. چرا؟ زیرا کمیت بشری، مسأله‌ی اقلیت‌ها را مطرح می‌کند.

در حالی که از اضرار ملی‌گرایی عدم توازن آگاهی می‌یابیم، برای حفظ قدرت سیاسی، حاتم بخشی برای کهتران که تا مرز حق تلفی بر تبار ما فرهنگ شده، بستر اجتماعی مردم ما را خشن‌تر کرده‌اند.

این که طالبان یا گروه‌های مسلح مخالف در مناطق پشتون نشین به راحتی سربازگیری و موضع‌سازی می‌کنند، مردم را در گرو باور‌هایی نیز خدشه زده است که در عدم توازن باور‌های ملی، سهم‌شان را برای دیگران، حاتم بخشی می‌کنند. در واقع ملی‌گرایی یک‌طرفه، مضرتر از عدم اعتقاد به آن است.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۷۴ /



عقب‌شعارها

یکی از وسایلی که جهت ستیز قومی و خواسته‌های فزون، رواج کامل یافته، شعار است. در معنی اکثر حرکات، تحریکات و خواسته‌هایی که پشت شعارها قرار می‌دهند، اغراض را بارکشی می‌کنند. فکر می‌کنید چرا مساله‌ای به کوچکی ترویج کلمه‌ی دانشگاه، آن قدر بزرگ می‌شود که شماری با هیاهو در جاده‌ها راه می‌افتند و بعضی با گرافه و دیده‌درایی، چهره‌های خویش را با انقباض عضلانی، ماسک می‌زنند. آنان بر اثر وجودی که کمتر خیری بروز داده است، همیشه در نمایشات رسانه‌ی ییل می‌شوند و به همه هشدار می‌دهند که از پارلمان تاریس جمهور، به کسی اجازه نمی‌دهند به آنان بگویند «پوهنتون بگو و دانشگاه نگو!»

بی‌عدالتی اجتماعی در افغانستان، هیچ‌گاه و هیچ‌زمانی صبغه‌ای نداشته است که در نقد آن، وانمود شود با انحصار طلبی قوم پشتون، توأم بوده است. رهبران پشتون پس از دو سده مبارزات حماسی و قهرمانانه‌ی روشانیان، ختک‌ها و هوتکیان، زمانی که سلطنت‌اعلی حضرت احمد شاه بابا (رح) را همانند اوج افتخار ملت برای ما به ارمغان دادند، در گسترده‌ی آن، در دربرگیری اقوامی که زیر لوای پشتون‌ها، دوباره صاحب کشور و هستی شدند، همه پذیر و همه شمول بوده‌اند. این خصوصیات در تاریخ معاصر افغانستان و در حاکمیت پشتون‌ها، پس از تغییر پایتخت از کندهار به کابل، با گونه‌ای از خلط بیشتر، مدیریت

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۷۶ /

پشتون‌ها را در زمینه‌ی هم‌پذیری اقوام، وسعت می‌دهند. تا پایان ریاست جمهوری شهید محمد داوود، حتی ادبیات گفتاری و رهبری پشتون‌ها، اکثراً پشتو نبود.

جالب این جاست که تمام شخصیت‌های سیاسی پشتون‌ها، از پیر روشن ضمیر تا سده‌های بعد، در حالی که اکثراً شاعر، نویسنده، ادیب و فرهنگی بودند، با عصبیت قومی بیگانه مانده‌اند.

تا صدارت مرحوم محمد هاشم خان در سلطنت اعلی‌شاه محمد ظاهر (رح) که برای نخستین بار زبان پشتو نیز فرصت یافت رسمیت یابد و حمایت شود، کمتر نشانه‌ای بروز شده است که حکام پشتون افغانستان، دچار عصبیت قومی شده باشند.

با نقد‌ها، برای آن که شراکت ضد پشتونی اقلیت‌ها را بیشتر کرده باشند، مثلاً درگیری امیر عبدالرحمن خان با هزاره‌ها را «هزاره‌ستیزی» وانمود می‌کنند. مخالفان می‌کوشند علت اصلی درگیری‌های امیر با مردم را که کمترین محرک ضد قومی نداشتند، جزو اساسات ستمی‌گری بسازند.

مراجعه به تاریخ، واضح می‌سازد که حتی تا اوایل سده‌ی بیستم میلادی، نمونه‌های کله‌مناره‌هایی وجود داشتند که در شینوار ننگرهار، امیر عبدالرحمن خان از مخالفان خود که اکثراً پشتون بودند، به یادگار گذاشته بود؛ موردی که در هیچ جای ستیز با هزاره‌ها، مستند نمی‌شود.

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۷۷ /

شعارها و به تبع آن خواسته های مخالفان که منطق سخیف خویش را با موضوعات کوچکی چون دانشگاه، ثابت ساخته اند، با استفاده از مسایل سوزنی، مصروف جوال دوزی تاریخ اند. آنان با بیان چند مقال و چند نشخوار ادبی، هیچ فرصتی را برای زیاده خواهی، از دست نمی دهند.

در حالی که حیران مانده ایم، مجموعه ی واژه گان پشتو در دری افغانستان، با آن صورت رایج که شامل رتب نظامی، درجات علمی و چند نام دیگر است و هنگام استعمال، ۵۰ کلمه هم نمی شوند، گویا حساسیت برانگیخته باشند! برعکس، مخالفان ما با زبانی که اگر سهم اعراب، ترکان و ده ها قوم دیگر را نام ببریم و از آن حذف کنیم، حتی توان نگاشتن سطری را نیز در زبان به اصطلاح فارسی نخواهند یافت، چه رسد به این که مدعی پارسی سره شوند، با این فقر فرهنگی با لسانی که ادعای هر جلوه ای آن، نمایانگر ده ها فرهنگ دیگر است و بدون ۶۰ تا ۷۰ درصد خیرات عرب، از کار می افتد، جلو ما می ایستند و دعوا دارند که یک کلمه ی دانشگاه را هم نپذیرفته ایم. اگر واقعاً این بحث را دنبال کنیم، با اقوام، کشورها و حوزه هایی نیز طرف خواهیم شد که بر اثر مشارکت تاریخی آنان در زبان به اصطلاح فارسی، شوونیسم عقب مانده ی ستمی در افغانستان، پیش از آن که مدعی باشد، مقروض می شود.

در واقع تامل در بهانه ی بیان یک کلمه، نباید از یاد ما ببرد که اگر سهم ما در باورهای آنان، دشنام و فحاشی است و بخش بزرگ این فرهنگ

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۷۸ /

عداوت غیر منطقی، بی انصافی محض، دروغ، تحریف و یاوه است، باز هم یاد ما نرود که اگر روی رسمیت کلمه ی دانشگاه بی ملاحظه ماندیم، یاد تان باشد که نه تنها آن را جشن می گیرند، بل این الفبا را تا یایی که حذف ما و تاریخ ما باشد، با تمام توان دنبال می کنند.

بیماری روانی خودساخته ی مخالفان که آنان را با همه مواجه ساخته است و باعث افزایش عقده های شان می شود، آنان را در ردیفی قرار می دهد که به ناچار بایست در موضع انعطاف نمایم.

نیازها برای پاسخگویی های به موقع، زمانی بیشتر می شوند که مخالفان از مزایای حضور بیگانه استفاده می کنند و تا مرز حق تلفی دیگران، جلو می روند. اگر چنین نیست، چرا وقتی سفارش می کنیم در این شرایط دشوار که دامن زدن به مسایل قومی، معضلات ما را بیشتر می کنند و مسایل کوچک و ناچیز امثال دانشگاه نباید سیاسی شوند، با سوء استفاده از آزادی بیان و دیموکراسی تورییدی نیروهای نظامی خارجی و حمایت مالی انجوها و موسساتی که در واقع همه چیز را بدون منطق پذیرش اجتماعی ما طرح می کنند و بیشتر انعکاس دهنده ی خواسته های دیگران می شوند تا صدای ملت افغان، در برابر ما، خم به ابرو می زنند و گویا حق به جانب، سفسطه می بافند! ما می دانیم عقب شعارها و به تبع آن خواسته ها، چه نهفته است.

بارها ضمن تحلیل اجتماعی فرهنگ، هشدار داده ایم که با طرح های مغرضانه و غیر منطقی ادبی یا مفرداتی که منطبق زبان شناسی ندارند، در پی حذف هویتها برآمده اند. با اصطلاح «فارسی زبان»، هویت های

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۷۹ /

اقوام را حذف می‌کنند و با طرح‌های زبانی، حصارکشی کرده‌اند. به این صورت، با بزرگ‌نمایی اقلیتی، اما حقوق و هویت‌های همه را مصادره می‌کنند.



قهرمانان گمنام (از مجاهدین پشتون، یاد کنیم!)

کتاب داکتر شیرشاه یوسفزی (تاریخ مسخ نمی شود) در نقد «اردو و سیاست» نبی عظیمی را خوانده‌ام. در لابلای صفحات آن، ده‌ها تصویر زیبا، هرچند از اندوه و ایثار، اما یادگاران از هزاران مستندی‌اند که چندتای آن‌ها در گونه‌ی تصویری، آن کتاب را آراسته بودند. سوگمندانه بقیه‌ی آن تقدس، در فراموشخانه‌ی اذهان و احزاب پنهان مانده است تا در تحریف تاریخ، حق، ضایع شود.

در تمام حاکمیت کرزی، در مناسبت‌هایی که تجلیل از جهاد و مجاهدین افغان را می‌طلبند، مثل این که عادت باشد، تصویر جهاد عبارت از بلبل سرایی تنی چند در ته و بر رودخانه‌ی پنجشیر می‌شود که مصروف کمین‌اند. این سیمای مکرر، برای هزارمین بار، دلخواسته‌های جناح‌های مخالف پشتون را تا سرحد شاخ و برگ، دیوانه‌وار بر تمام جغرافیای جهادی می‌کوبد؛ گویی جهاد، آیه‌ای بوده است که در پنجشیر نازل می‌شود و سایه‌ی جمعیت و شورای نظار، ستر دفاعی تمام افغانان بود. در این بین، فوران ادبیات آخوند‌های شیعه‌ی احزاب به اصطلاح جهادی نیز جالب است که بر محوریت ولایت فقیه ادعا می‌کنند و جالب‌تر از همه، کمتر نشانی مستند دارند؛ کسانی که بعدتر اسناد زیادی از آنان برای جهاد با حکومت ملایبانی، کتابی و فلمی شده‌اند.

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۸۱ /

ما، نمک شناس تر از مُرده پرستانی که پس از مرگ یک عزیز شیون می کنند، حتی یادی نمی کنیم! سرگذشت بازمانده گان دلیرانی از این سرزمین که بزرگ ترین یادگاران آنان، گورستان هایی در کوه ها، دشت ها و در دیار هجرت است، تاریخ تلخ بیوه گان و یتیمانی است که اگر کاشانه های ویران، تاریخ اندوه یک قوم شوند، خیمه ها و تصویر ماجرای هجرت، امتداد همان حماسه ای می شوند که پیرامون اش، تلاش توده ها برای تنازع بقا بود.

از این که در این سطور ناچیز، قلمی برای مجاهدین تبارم رفت و از روی عجز و شرمساری بیشتر نمی شود، از بارگاه خداوند طلب مغفرت می کنم، اما هیچ گاه فراموش نخواهم کرد اگر تداعی حماسه ها، پیکار و ایثار مردان و زنان مجاهد ما، ما را شان می بخشد و وقار می دهد، جاودانه گی آن حماسه، نسل هایی را که مسوولیت داریم با تاریخ آنان تنویر کنیم، در آینده ها نیز سربلند می کند.

تلخی کاشت تحمیل در اداره ای که از ۱۷ سال، اکنون به ۱۸ ساله گی می رسد، توجه ملت برای عبور از تنگنای آن را زمانی به یاس می کشاند که در بقای این نظام، این بار کج، نوید سقوط دیگر است. ارکان برپایی این نظام، روی پایه هایی سُستی در سطح لرزان سیاست ارتعاش می کنند تا آینده ی سیاسی جغرافیای ما در تکدوری به تضمین بقا نرسد که محتوای این ساخت و ساز، سخیف اند.

عجز از عدم کفایه، دردسر ما برای علاج جامعه ای است که هرچند چرخه ی آن از باد میلیارد ها دالر خارجی به دوران می افتد، اما بذر آن

کاشت شوم (ائتلاف و معامله)، نه ریشه می دهد و نه حاصل آن سنگین است.

در پیوند به تداعی خاطره در این مضمون، اهمیت تجلیل از میراث حماسه‌ی جهاد ما، در جایی به نقطه‌ی عطف می رسد که توجیه سهامداران حاکمیت ۱۷ سال گذشته، تفسیر آنان از تحریف آن رویداد های تاریخ معاصر افغانستان است که «جهاد افغانان و امتیاز جهادی» را به نفع دیگران نوشته اند.

ابراز آزرده گی از صورت حال تاراج کننده گان، مانند قضایای دیگر، هرگز به حلی نرسید که بایسته بود «چرایی» را تفسیر می کردیم. مگر نه این که انحصار می کنند، اضافه می خواهند و درگیر اند، در نوشت همان صورت، تحریف تاریخی شده است که در فراموشخانه‌ی ذهن ما کتمان می شود، اما توجه نکردیم او باش دخیل در حاکمیت، با تحریف جهاد ملت افغان و تعمیم فرهنگ جعل، گویا فرشته گانی بودند که اگر حاکمیت چهار ساله‌ی ملا ربانی را تحلیل کنیم، روسیاهی محض است و منظر جهاد، ثبوت می کند کسانی که از رسته های غیر پشتون در حاکمیت، به توجیه قدسیت رسیده اند، همان هایی اند که جیره‌ی آی.اس.آی داشتند و در سوی دیگر، از فرصت حضور روسان در وصل و بخیه‌ی خیانت، عذاب بدترین حاکمیت افغانستان (ریاست ملا ربانی) شدند.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۸۳ /

سوگمندانه قربانی و جهاد کسانی به فراموشی رفته‌اند که اگر سهم آنان در تشکیل حاکمیت‌های پس از طالبان را بخواهیم، میزان زیان به نفع کسانی مبدل می‌شود که حق دیگران را می‌خورند.

از مجاهدین پشتون، یاد کنیم! زیرا سهم آنان در توجیه حضور کسانی که مستحق‌اند، اگر از سویی ادای دین شود، در سوی دیگر، باعث می‌شود کلکتیف خیانت، همان قدر بخورد که اگر از سر ترحم باشد، هیچ وقت حق کسانی نیست که در بدبختی‌های مردم، مسوولیت‌های کلان دارند.

تاریخ واقعی جهاد را در حالی مقدس بدانیم که قرائت فی نفسه‌ی آن، ضرورت تامین حقوق تبار ما را برای قربانی‌ها و ایثاری محفوظ می‌کند تا در نفرین کارنامه‌ی تنظیمی، آن مردان و زنان این سرزمین فراموش نشوند که در میدانی به بزرگی و قداست جهات ملی - اسلامی پشتون‌ها، هزاران قهرمان گمنام‌اند، اما یاد آنان در ضیاع این سهم بزرگ، به نفع کسانی هدر می‌رود که با تمام ثقلت خیانت به مردم و مملکت، در عجز عدم درک مدعا (جهاد بر ضد بیگانه)، فرهنگ می‌سازند تا برای انواع خیانت، ادله بیاورند که اگر ظاهر حضور آنان، خصم طرف روسی بود، منافع امروز شان در بی‌عدالتی محض، سفارش می‌کند «گذشته را صلوات، آینده را خیر مقدم» بگویند.

از جهاد، مجاهدین، کارنامه، ایثار و قربانی هم تباران خود در حالی یاد کنیم که بخشی از ارکان ذلت و حقارت در حاکمیت ۱۷ سال اخیر، با توجیه خیانت‌ها، ویرانگری، سازش و سفارش انحصار می‌کنند و می

بشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۸۴ /

خورند و این در دایره‌ی داعیه‌ی جهادی-مقاومتی آنان، نه فقط در بقای سلسله‌ی گُره‌های آنان می‌ماند، بل از تحریف، حق‌کسانی را خورده‌اند که تا اخیر جهاد مُردند، اما در میز عقد شوروی وصلت نکردند تا بازمانده‌گان آنان سرخورده باشند که آن قربانی عظیم، برای چور و چپاول بود.

امراض حاکمیت افغانستان، افراد و کسانی‌اند که در دسته‌های تنظیمی، فقط با یک مدعا (تحریف جهاد در جهت چند گروه‌گهک) شهره‌اند. اگر نقد تاریخ آنان تعمیم یابد، ارزش حضورشان، کمتر از بهایی ست که دیدیم دسته‌های تنظیمی در ۱۷ سال اخیر، اگر به نام جهاد، مقاومت و دروغ‌هایی از این دست نخورند و نباشند، کیفیت آنان برای نظم و پیشرفت، کمتر از نت و بولتی ست که برای وصل میز و چوکی، سفارش می‌کنند.

از قهرمانان گمنام افغانستان، یاد کنیم! زیرا صلاح این تداعی، ضمن اهدای حق به حقدار، زدایش آلوده‌گی حاکمیت از کسانی ست که به نام جهاد، آینده‌ی افغانستان را در تکدر ناکامی تضمین می‌کنند.

تاریخ جهاد را به درستی بخوانیم و از مجاهدین خویش، یاد کنیم! در این میزان، سهم ما برای بقای افغانستان، در حالی تضمین می‌شود که پاداش قربانی، حق ما در ساخت نظام، همان تجربیاتی ست که دار و ندار این مملکت را تا ۷ ثور، بیشتر به خوبی و نکویی رقم زده بودند.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۸۵ /



مجاهد برهنه پا از سنگرهای ژوره حراست می‌کند.

کسی از ما دفاع نکرده است!

پس از مرگ هر جمعیتی و شورای نظاری، ولو کمترین‌ها و ناچیز‌ها، چون بیماری روانی تعلق قومی - بزرگ‌نمایی، نیازمند پشتوانه است، القاب رهبر جهاد و مقاومت، در حالی که پرسش برانگیز اند، نثار یک گروهک می‌شوند. انحصار لقب رهبر جهاد، جفای بزرگی است که در حق مردم افغانستان، به ویژه پشتون‌ها می‌کنند.

جهاد افغانان، تنها در جهت اهل سنت، سر به هفت تنظیم می‌رساند. در جهت اهل تشیع که سهمی بیش از تاسیس گروهک‌ها و احزاب ندارند، تا عدد یازده می‌رسد.

میدان‌های گرم جهاد با بزرگ‌ترین سهم جهادی پشتون‌ها که خونین‌ترین جبهات را در کنر، ننگرهار، پکتیا و خوست درست کردند، با رهبری کسانی چون مولانا جلال‌الدین حقانی (رح)، هرگز از اهمیت مبارزه با روسان در هیچ انعطافی نکاسته‌اند.

جبهات تنظیم‌های هفت‌گانه که شامل بخش‌هایی از افغانستان می‌شدند، هر کدام با رهبری و قوماندانان معروف، نماینده‌گان غیر مستقیم اقوام افغانستان نیز بودند. بنابراین به هیچ‌کسی اجازه نیست ارزش جهاد را به ریش‌تنی چند از یک گروهک قومی بچسباند.

به انحصار کشاندن القاب در محدوده‌ی جمعیت و شورای نظار که فقط تا سالیان پیش از پیمان با روسان، قابل ملاحظه بودند و بعداً به سازمان

های شدیداً حزبی با گرایش‌های قومی مبدل شدند، کاری خیلی ناصواب است.

من پشتونی از پشتون‌های افغانستان استم. به همان گونه که تاجکی از تاجکان، سنگ مجاهدین شورای نظاری و جمعیتی را به سینه می‌زند، با مجاهدین قوم خود تعلق خاطر دارم. من می‌دانم که ادعای طرف‌های مقابل ما برای انحصار افتخارات جهادی، زمانی بی‌ارزش می‌شود که نمی‌توانند در جغرافیای پشتونی، ادعای دفاع از ما را کنند.

هرگز از یاد نخواهیم برد که مجاهدین ما، جهنم‌کنر را برای روسان و موتلفان داخلی آنان به ارمغان دادند؛ جبهاتی که پس از خروج روسان، حاکمیت کمونیستی را برای دشواری کار، حتی روزی تشویق نکردند آن‌ها را حفظ کنند؛ چون می‌دانستند در آن جاها روزنه‌ای برای معامله وجود ندارد. آنان با اسلحه، حرف می‌زدند.

ما می‌دانیم که سنگر ژوره در پکتیا، افتخار مجاهدین سراسر افغانستان بود. مجاهد پابره‌نه‌ی پشتون، یادگارهای زیاد حماسی را در آن جا باقی گذاشته است.

ما آگاهی داریم که شهر خوست با یازده سال محاصره در جلو سربازان ابرقدرت شوروی و کمونیستان داخلی، مکانی شد که به حق فتح الفتوح جهاد افغانان نام نهادند.

ما می‌دانیم که حاکمیت مزدور با دوستان شوروی اش، در حالی که طرح اجندای حاکمیت تنظیمی می‌ریختند، جرات نداشتند در

جغرافیای دولتی در مناطق پشتون‌نشین، حتی اخبار و نشرات خود را منتشر کنند.

و بالاخره ما می‌دانیم مردم افغانستان، خواسته و ناخواسته از هر قوم یا جریانی که بوده‌اند، با سهمی که در جهاد یافته‌اند، هرگز اجازه نخواهند داد افتخارات جهادی آنان لقب شوند و انحصاری باشند که از شانس سیاه ملت، تبار ما سوختند، اما از جهاد و افتخارات جهاد، گاه گروه حقانی می‌شوند، گاهی طالبان.

ادعای رهبری جهاد، در حالی که به اصطلاح مقاومت، مساله‌ی منطقه‌ی جنگ‌های داخلی است، در کارنامه‌ی به بزرگی چندین حزب که هرچند نقش محوری کفرستیزی را فرماندهان و مجاهدان معمولی افغان حماسه کرده‌اند، با ردیفی از کسانی که همه صفت به اصطلاح «رهبر» را می‌کشند، فقط برای ربانی و یا هم قماشان او که کسی همانند مسعود، حتی از ۳۴ ولایت افغانستان، در حدود ۳۰ تای آن را مطلقاً ندیده بود، اگر همان مثل معروف است که «به کوچه‌ی علی چپ زده‌اند»، نه همان می‌شود که دیر بماند و از این مزیت، اداره‌ی کشاله‌دار کنونی، در مابقی این آویخته، حاکمیت را منحصر به گروهک‌هایی کند که اگر از ستر ادبیات مقاومتی، جهادی و مدعای جهالت سقاوی - ستمی بیرون شوند، درمانده‌گی آنان برای ارابه‌ی «چیز» در رفاه و آبادانی مملکت، به «چیزی» مبدل می‌شود که در ۱۷ سال اخیر، بر هرچه معنا و مفهوم خیر و صلاح ما بود، «چیز» کردند تا در

تعفن آن، توان ما برای زدودن این آلوده‌گی، سطور پاراگراف‌هایی شوند که در حاشیه‌ی کار روتین شاروالی‌ها می‌نویسند.

تعقیب موضوع ملی در زعامت افغانستان، تا زمانی که اعضای «چیزکننده‌ی» بحران، همه چیز را ناچیز می‌کنند، چیزی بر ثواب کردار مردم محور نمی‌افزاید. انحصار القابی که انحصاری نیستند، یعنی گذشته و حال ما وضاحت می‌دهد شرایط فراگیر ندارند، اگر از یک سو ترفند معروفی باشد که از ساخت این فرهنگ، ذهن مردم به قبولی جهالتی برسد که در تبارز عملی آن، گروهک‌های چند درصدی در چند درصد خاک افغانستان، تمام دار و ندار مملکت و مردم را «چیز» کردند و از این چیز، پلشتی زایی آنان به میزانی بلند شده است که وقتی تمام افغانستان را «بو» گرفت، شاید ادعای رهبری از حاشیه به کل، نه جزء، بل اجزای همان واقعیتی شود که عدالت اجتماعی از کار شاروالی در پاک‌کاری آن می‌خواهد. بنابراین برای رفع این مشکل، زودتر به این حقیقت می‌رسیم که با انحصار نام‌ها و کارنامه‌ها، چنبره زده‌اند تا همانند خاصیت مار، دور آن تاب و پیچ بخورند که این «مال» من است.

در حالی که رویداد به اصطلاح مقاومت، کاملاً منطقه‌یی است و تعبیر ملی ندارد، رهبر جهاد، برای هیچ تنظیمی در افغانستان، به همان معنایی نمی‌رسد که خواسته‌اند برای ملا چترالی (لقب ملا برهان الدین ربانی در پاکستان)، آن برادران جهادی او را به خشم آورند که اگر حکمتیار

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۹۰ /

است یا هر کس دیگر، در جغرافیای جهادی خویش، همان قدر بودند که تلخیص واقعی آن بیشتر از «رهبر تنظیمی»، هیچ واقعیت دیگر ندارد. رهبر جهاد، به صیغه‌ی ملی و همه‌گانی، همانند سایر اقشار، در ۴۰ سال اخیر افغانستان، ظهور نکرده است.



نه به نقد هارا!

گاهی از این که مشاهده می‌کنم پشتونی جهت نقد تاریخ و حضورش، تفسیر ستمی می‌خواند و با آهنگ احزاب بحران می‌رود، فکر می‌کنم جامعه‌ی ما با سرعتی که ناشی از فشار بیرونی نیز است، در سراشیب زوال، حتی توان ندارد با چنگ زدن بر موانع شیب، مقداری از سرعت سقوط بکاهد یا حداقل اجازه ندهد آسیب‌های جسمانی، بخشی از اجتماع انسانی این کشور را کمتر عذاب دهند.

فوران نقد و دست گذاشتن بر روشنایی‌های تاریخ پشتون‌ها، به گونه‌ای است که وقتی هم‌تباری بخواهد بر خود بیاندیشد، ناخودآگاه مفاهیم و نتایجی را نیز منتقل می‌کند که از بدترین آدرس‌های کار تاریخی بیرون شده‌اند؛ آدرس‌هایی که حتی خوب‌ترین‌های آن‌ها (مانند تواریخ مرحوم غبار) نیز نتوانسته‌اند خود را از مسائل معاضدت و عداوتی که بر اثر رفتار خصوصی و شخصی‌اند، در مقال تعریف تاریخ که مستلزم بیرون شدن از کالبد قومی و سلیقه‌ی است، موفق بیابند.

اکثر آن‌چه در بحث تاریخ پشتون‌ها در افغانستان معاصر نوشته و پرداخته می‌شوند، هرگز بر کنار از ستیزه‌ها نمانده‌اند. بیشتر آن‌ها را در نوع نقد هارا، حربه‌ای برای ضربه می‌دانم. بر این گونه و از رهگذر روانی، اجتماع پشتونی را با هاله‌ی بهتان‌ها و بازخوانی‌های غلط، دچار نوعی ستیز با گذشته‌ی خود می‌کنند تا زیر انبوه انتقاد، چنانی که واقعیت‌های خودشان را فراموش کرده‌اند، در سردرگمی ناشی از

حجم بزرگ تبلیغات، خودباخته و در وضع روانی منفی، جا خالی کنند تا کسانی که در مقال هویت خویش نیز بی چاره‌اند، در برابر آنان، ادعای «بومی» در آورند.

در حاکمیت رییس جمهور کرزی که گاه در بی خیالی‌ها، متوجه نشدند بزرگ‌ترین دست‌آورد آنان (آزادی بیان)، حجیم‌ترین باورهای ضد منافع ملی، افغانستان و قوم پشتون را زاده است، باید سفارش نیز می‌دادند که تبار ما در مواجهه با انواع افتراء که از گونه‌های رسانه‌ی تا نشر در حوزه‌ی فرهنگ و گردهم‌آیی‌ها انبوه شدند، متوجه باشند نیاز برای اولولیت فهم اصالت‌های شان از آدرس پشتون‌های آگاه، غیر وابسته و منصف که خود درنگ بر مساله‌ی دقت است تا با کنار کشیدن از زیر باران نقد غیره، زیر ناودان آن دشمنانی قرار نگیرند که با شعارهای راسیستی (نژاد پرستانه)، شرم آور و یا هم با قرائت‌های دگم‌دین و مذهب و یا هم با دانش کتابخانه‌یی و گیر مانده در ایدیالوژی‌های تورییدی که کمونیستان افغانستان از همه‌نوع، چپ‌پشتونی تا نوع رفقای هم‌پیمان با پرچمیان و ستمیان را جزو بدبختی‌های ما کرد، در دام دیگر نیافتند.

سفارش می‌کنم پس از دسترسی به منابع آگاهی و فهم مساله‌ی تاریخ، سیاست و پژوهش، باید گذشته‌های روشن خویش را همانند پشتوانه‌ی رو به جلو، قدرتی بدانیم که پس از فهم واقعیت‌های آن، ما را جهت حقوق و منافع انسانی و قومی ما انگیزه می‌دهد در کشوری که خود ساخته ایم و دار و ندار قابل تعریف اش نیز در کلیت و میراث زحمات

بشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۹۳ /

ماست، زمانی که دچار آفت تجاوز بیگانه می شویم، با فهم ناشی از تاریخ واقعی، مساله‌ی حاشیه‌ی بی نشویم.

مهمترین فاکت در نقد هار غیرپشتونی، ساخت فرهنگ برای کاستن از توان روانی ماست تا با تعمیم آن، باورهایی جا بیافتند که دیدیم و می بینیم تبلیغات عدو، در حدی اند که اگر دزدان، رهنانان، خاینان و امثال آنان قدیس می شوند، باید مبارک شان باشد که نوع کار آنان برای وارونه‌نمایی، خیلی بهتر از موضع ما در دفاع از ارزش‌های افغانستان و افغانان است.

اگر می‌پندارید راست نیستیم، به اطراف خویش، به شهرها، خانه‌ها، اندیشه‌ها، فرهنگ‌ها و رسانه‌های ما بنگرید! در این شهر اشباح، سایه‌هایی تاریکی انداخته‌اند که در قالب ریفورم تاریخ از منظر سقاوی-ستمی، باید هم عناصر ۴۰ سال خیانت، ویرانگری و تجاوز، خوب باشند؛ زیرا به اصطلاح جهاد، مقاومت، حضور مدنی و فرهنگی از خودکش بیگانه پرستان سقاوی و ستمی را در دو کارنامه‌ی تمدنی «سرچپه»، قافله‌سالارانی معرفی می‌کنند که در تحریف نو دشمنان، عمران و آبادی افغانستان، گویا کار اعضای سقاوی، تنظیمی و ستمی بوده است. «توکل هر دو (دزد و کاروان) به خداست!»

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۹۴ /



همپذیری به معنی معامله و سازش!

در سلسله‌ی این مقالات، روشنگری بر شعارها و مدعای طرف مقابل، زمانی که معنی می‌یابند، خالی از مفاد نخواهد بود. اکنون به خوبی آگاهی‌م که در چه زمانی ملیگرا می‌شوند و در چه زمانی از ارزش‌های اسلامی و فرهنگی، سوء استفاده می‌کند. بخش دیگر دست‌آویز عدو به گونه‌ای شعاری، انسانی و اخلاقی می‌شود که گویی قاتلی را در منبر تذکار پرهیز از قتل، مشاهده کنید.

خوشبختانه باور‌هایی که باعث بسط قومگرایی شوند، هنوز افغانستان ما را در سطح توده‌ها آلوده نکرده‌اند. هرازگاهی که مردم افغانستان، فرصت یافته‌اند، به نفع وحدت و همگرایی، رای داده‌اند.

انتخابات ۱۳۹۳ افغانستان، حتی در حد جریان‌های ستیزه‌جوی قومی، با وجود محسوس بودن حفظ منافع بعضی، تیم‌های دو رقیب عمده (اشرف غنی و عبدالله) را انباشته از طرف‌هایی نیز کردند که واقعیت سخنان ما را ثابت می‌کنند. بخشی از پشتون ستیزها با دکتور احمدزی و بخشی از اقلیت ستیزها با داکتر عبدالله همراه شدند؛ اما دقت در مواردی، محتوای بحث ما را به بی‌راهه نخواهد کشاند که تبیین بررسی ادعای مخالفان پشتون‌هاست.

توجه داشته باشید که در جریان بیش از سی سال، هرازگاهی که ناگزیر از اتحاد، نشست و یا تفاهم با جریان‌های غیر پشتون بوده‌ایم، ظاهر مساله، سیمایی از منافع ملی، رعایت ارزش‌های اسلامی و فرهنگی بوده

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۹۶ /

است، اما واقعیت قضیه، زمانی آشکار می‌شود که حضور بی‌قاعده، بی‌رویه، زیاده و توأم با ناهنجاری‌ها، معضلات ما را بیشتر کرده‌اند. ما زمانی به مرحله‌ی حاد می‌رسیم که مشاهده می‌کنیم، طرف در جو پُر تشنج، حقوق قومی خود ما را نیز تلف کرده‌است. آنان اصرار می‌روزند این ضایعات را به نام دیموکراسی، برادری و «باید‌ها»، توجیه کنیم.

اصلاحات و همگرایی، هم‌پذیری و ملیگرایی‌هایی از نوع غیر پشتونی که همواره از آدرس جریان‌های سیاسی، تنظیمی و حزبی اقلیت‌ها مطرح می‌شوند، از قوم ما، از بزرگان ما و تمام پشتون‌ها با اغماض و زیر سایه‌ی خارجی - چون بدون خارجی ناممکن است - می‌خواهند به زیان خود (پشتون‌ها) و بدون برآوردن خواسته‌ها و حقوق برحق مردم ما که بزرگ‌ترین قربانیان تجاوز شوروی، جنگ‌های تنظیمی و حضور نظامی خارجی - برای جنگ در مناطق پشتون‌نشین‌اند - در انواع حکومت‌های معامله‌یی و ائتلافی چشم‌پوشی کنیم و بدتر از همه، باید به این همه بی‌انصافی، حق‌تلفی و زیاده‌خواهی‌های بی‌جا، مُهر تایید دایمی بزنیم.

محتوای ادبیاتی که جناح‌های غیر پشتون به ویژه در هنگام تجاوز شوروی از آدرس پرچمی و ستمی و در حاکمیت تنظیمی از آدرس تنظیم‌های حاکم و بالاخره در حاکمیت رییس‌جمهور کرزی با دست‌آویز دیموکراسی، تکیه بر بیگانه و استفاده از ضعف‌های هم‌تباران ما تحویل می‌دهند، چیزی جز تحمیل خواسته‌های بی‌جا و غیر عادلانه

نیستند. این اغراض در موقفی گفته می‌شوند که تضاد آشکار در برابر عدالت اجتماعی اند.

مخالفان با چشم پوشی بر واقعیت‌های افغانستان و حضور تعیین‌کننده‌ی پشتون‌ها در تمام عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از ما می‌خواهند بر اجحافی چشم پوشی کنیم که بی‌شبهت به دستانی نیست که برای خوردن لقمه‌های بالاتر از ظرفیت نگه داشته‌اند و توقع دارند به حد آلوده‌گی نادیده بگیریم.

هم‌پذیری، هم‌گرایی، ملی‌گرایی و رعایت ارزش‌های بزرگ اسلامی، جزو فرهنگ ماست. کسی بخواهد یا نخواهد، به آن‌ها باور داریم، اما اگر قرار باشد روند تفاهم، بر اساس اغراض، یعنی هم‌پذیری و هم‌گرایی، معنی معامله و سازش شود، مردم ما دچار زیان‌هایی شده‌اند که دیگر خیلی نادرست است از بابت قلم‌رایگان، تفاهم‌کنند.

جامعه‌ی پشتون‌ها با آسیب‌هایی که دیده‌است و این آسیب‌ها در صورت حاد شدن، می‌توانند به معضلات منطقه‌یی و فرا منطقه‌یی مبدل شوند، نیاز دارد مردم ما برای تامین ضروریات و حقوق بر حق خویش، بیش از هر چیزی از معامله‌بالای سرنوشت و حقوق خود، پرهیز کنند.

دیگر نباید هیچ‌پذیرش و گرایشی را که به نام هم‌پذیرش و هم‌گرایی، زمینه‌ی قمار بر هستی و حقوق مردم ما می‌شود، اجازه‌دهیم در تجربه‌ی ائتلاف‌ها و اتحاد‌ها، به معنی معامله و سازش شوند.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۱۹۸ /



همه را به یک معنی می‌گیرند!

کافی ست رویداد ناخوش آیندی از یک آدرس مشخص و منفرد پشتونی رونما شود، آن گاه خواهید دید تراوشات مغزهای میراث مداحان درباری که کارنامه‌ی فرهنگی آنان اجازه نداده است این سلسله، سری در امور خیر نیز داشته باشند، برای چند سال آینده، حتی استراتیژی خواهند ساخت ضمن ترویج فرهنگ ابتذال، مقال پشتون ستیزی را گرم نگه دارند. بنابراین از این طریق، فشار برای کسب امتیازات نامشروع و سرسیری لقمه‌ی پنج سیری را با جرثقیل خارج، در جلو دهان شان نگه می‌دارند که اگر هم خورده نتوانستند، تا زمان تعفن و گنده‌گی، دستان شان برای چپاول بیشتر، درگیر دهان شان نباشند.

در این کوتاه سخن، هدفم از جلب توجه وطنداران، این است که دقت کنید دشمنان نادان و بیمار از هیچ فرصتی برای تاختن و کاستن از شان ما که در نهایت، کاستن از سهم ما خواهد بود، تغافل نمی‌کنند.

اگر حضور اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خویش را بر محور جریان‌هایی که از داعیه‌ی قومی ما دفاع می‌کنند و در تحریک دیموکراتیک، مدنی، رسانه‌یی و فرهنگی در موضع اعاده‌ی حقوق قوم ما ایستاده‌اند، متمرکز کنیم، از فواید آن، همین خواهد بود که با تبارز جریان‌های مدنی، فرهنگی و خلاصه انسانی، جلو نابکاری‌ها و زشتکاری‌هایی را خواهیم گرفت که دشمنان با کار گروهی، ایجاد وحدت فرهنگی-

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۰۰ /

رسانه یی و با استفاده از حمایت های بیگانه گان، مترصد فرصت اند به اندازه ی نقطه نیز بستر بسازند و بخش دیگر آنان ضمن تاراج، همچنان بهانه داشته باشند تا دست ما برای رو نمودن خیانت های آنان، کوتاه بماند.

سوء فرصت های ایجاد شده و ناشی از مشکلات، هرازگاهی زمینه می سازند تا دشمنان تبار ما بی مضمون نمانند. یک رویداد ناخوش نیز می تواند بهانه شود برای پیوند دادن گذشته گان ما با طالبان یا مخالفان مسلح؛ اما اگر اکثر زشتی ها را ریشه یابی کنیم، دورتر از حاکمیت تنظیمی نمی روند.

خوانش یک جانبه، منتقدان ما را به هیجان می آورد با فراموش کردن تمام شاخص ها و ویژه گی های زمانی و مکانی که هیچ قرن و اعصاری را همانندی نمی دهند، برای کوبیدن و در حقیقت توهین ما، گذشته را با حال وصله بزنند و به این صورت، از ستر تاریخ و حضور شوم سیاسی خویش، استفاده کنند.

تبیین زشتی هایی که به نام تنقید روا داشته اند، از کنار تمام مزایای تاریخی ما می گذارد. ردیف کردن و فهرست تاریخ سازی تباری ما در این سلسله مقالات که با جنبه ی اختصار هرازگاهی سعی می کنند در مقاطع تبلیغات، برداشت های سوء به زیان ما تمام نشوند یا بر اثر فرهنگ سازی های منفی، تلاش هایی تعمیم نیابند که در جنگ «مشروعیت ها»، زیر سوال بردن همدیگر، به ویژه از رهگذر تاریخ و

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۲۰۱ /

حضور اجتماعی گسترده، یک اصل، هرچند بسیار موجه نیست، اما شمرده می‌شود، گنجایش ندارد.

ثبوت ادعای ما در آشکارایی مقال «همه را به یک معنی می‌گیرند»، چشم پوشی، حتی به حد اجحاف است. آن چه بایسته است در این مقال برجسته تر شود، معنی انسانی ارزش های هویت تباری ماست.

غیر پشتون‌ها نیز در هرج و مرج سیاسی و اجتماعی حاکمیت های شوم ارتجاعی (دو سقوی) و مشارکت به اصطلاح قومی چهل سال اخیر، زیان مند شده اند. دو ارتجاع، برای هر غیر پشتون منصف و باوجدان، شرم آور و باعث سرافکنده گی می‌شود؛ زیرا در آن ماضی مکدر، هیچ دست آوردی نداریم که به بهانه ی آن‌ها، به تبار ما هتاکی می‌کنند. چهل سال مشارکت اقلیت‌ها در نظام که بیشتر بر اثر فشار خارجی صورت گرفته است، فهرست وطن‌فروشان را معرفی می‌کند که بقایای چپی‌شان هنوز برای لنین مرثیه می‌سرایند و وابسته گان پاکستانی و ایرانی برای جلب سرمایه گذاری های جدید، هویت ملی و مساله ی حساس دیورند را دو دسته تقدیم می‌کنند. افزون بر این، به گند کشاندن سیستم دولتی با اصل تقسیم قومی، شایسته سالاری را زباله دانی حواله کرده است. باوجود سخافت این وضاحت، اجتناب ما از «همه سوزی»، به این منطق راجع می‌شود که «همه را به یک معنی نگیریم»، اما دنائت منتقد ما او را هار می‌کند برای استفاده هایی که اگر در احاطه ی خارجی نباشند، محال است، تمام ارزش های اخلاقی، انسانی و میهنی را کنار بگذارد. چنین رویکردی که همیشه با منطق

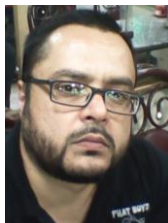
پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی‌ی عمرزی

۲۰۲ /

ضعیف توأم بوده است، اگر فاقد تضمین سوء استفاد‌های دوامدار نیز باشد، ولی در کوتاه مدت، حداقل اجتماع به اصطلاح باسواد را از همسویی در موضوعاتی منحرف می‌کند که در برابر صد‌ها مشکل تحمیل شده از سوی خارجی، ایجاب می‌کند در امور آن (ملی)، متحد باشیم.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۲۰۳ /



معرفی مصطفی «عمرزی» (نویسنده، پژوهشگر و روزنامه‌نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ش در کابل.
- فارغ از «لیسه‌ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ش.
- فارغ به سویه‌ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- دارنده‌ی گواهینامه‌ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه‌های آموزشی شبکه‌ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه‌نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه‌کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه‌ی‌ی در نهادها و رسانه‌هایی چون «اتحادیه‌ی ملی ژورنالیستان افغانستان»، «اتحادیه‌ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان»، «انجمن شاعران و نویسندگان افغانستان»، هفته‌نامه‌ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه‌ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه‌ی «سرخط»، مجله‌ی «اوربند»، گاهنامه‌ی «تحریک»،

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۰۴ /

گاهنامه ی «باختر» (منتشره در آسترالیا)، روزنامه ی «هیواد»، وب سایت «پول افغان»، وب سایت «پول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپانه»، وب سایت «کتبتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون

«باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۲- برنامه ی مستند تاریخی «آینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸

قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴

دقیقه یی.

۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.

۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی)

در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.

۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.

۳- مرز و بوم (تاریخی).

۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.

۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).

۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان

از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م)- منتشر شده است.

پشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۲۰۵ /

- ۷- افغاننامه (مشاهیر افغان) - منتشر شده است.
- ۸- پشتون‌ها (تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۹- رسانه‌ها، مدیریت و نوسان‌ها (رسانه‌یی).
- ۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی - اجتماعی).
- ۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
- ۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه‌ی سرخط) - منتشر شده است.
- ۱۳- با زبان دری (تحقیقی - تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۱۴- روزگار (نوستالژی).
- ۱۵- پاسخ (واکنش‌ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی‌آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
- ۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته‌های منتشره در مجله‌ی اوربند).
- ۲۳- در محور بنیان‌اندیشی (بازنگری و تدقیق تاریخ).
- ۲۴- سمتی و ستمی (تبیین‌گرایش‌های منحرف قومی و روحانیت مزدور و عقب‌گرا).
- ۲۵- افغان‌ها (در زمینه‌ی تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی).
- ۲۶- فساد نزدیک (تبیین‌زمینه‌ی ایرانی).
- ۲۷- ما همه «افغان» استیم! (ضد افغان‌ستیزان).
- ۲۸- کتاب‌های من (معرفی کتاب‌های مصطفی عمرزی).

جزوه‌ها:

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۰۶ /

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز) - منتشر شده است.
- ۲- دُر دری (پیشینه و مقال زبان دری).

گردآوری ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی) - منتشر شده است.
- ۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان) - منتشر شده است.
- ۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
- ۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- ۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه) - منتشر شده است.
- ۶- مُنحنی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی) - منتشر شده است.
- ۷- آریاییسم (تنقید پدیده ی آریایی) - منتشر شده است.
- ۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار) - منتشر شده است.
- ۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن) - منتشر شده است.
- ۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی) - منتشر شده است.

بشتون‌ها: نوشته‌ی مصطفی عمرزی

۲۰۷ /

- ۱۱- کتاب من (پیرامون زنده گی و کارنامه‌ی مصطفی عمرزی).
- ۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده‌ی معروف به ستمی).
- ۱۳- آرکایسم (تنقید باستانگرایی) - منتشر شده است.
- ۱۴- معنی (گزیده‌هایی از سخنان اندیشمندان).
- ۱۵- محوطه‌ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
- ۱۶- رسالت ملی (کارنامه‌ی محمد طارق بزگر).
- ۱۷- افغان‌ها و انگلیس‌ها (مجموعه‌ی تصاویر افغانستان، افغان‌ها و انگلیس‌ها در قرن ۱۹).
- ۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده‌ی پسین).
- ۱۹- افغان‌ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).
- ۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه‌ی نوشته‌ها و ترجمه‌های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).
- ۲۱- فاجعه‌ی سقوی دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).
- ۲۲- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).
- ۲۳- قبرستان امپراتوری‌ها (تاریخ افغانستان در کارتون‌ها).
- ۲۴- چهره‌های سیاسی افغان (از میرویس هوتکی تا محمد اشرف غنی).
- ۲۵- نوستالژی خارجی (خارجیان در افغانستان).
- ۲۶- تنقید روحانیت مرتجع (بخشی از آراء و افکار علی محقق نسب).
- ۲۷- روشنگری و روشنفکری (بخشی از آراء و افکار رفعت حسینی).

ترجمه‌ها:

- ۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه‌ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۲- رسانه‌های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۳- ساختار هندسی شعر بشتو: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.

پشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۰۸ /

- ۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۵- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها کتاب ها و نشریات:

بشتون ها: نوشته ی مصطفی عمرزی

۲۰۹ /

«سایه بان بی سایه» (مجموعه ی داستان های دری)، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکیمیت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول»، «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقاه عشق» (مجموعه ی شعر دری).

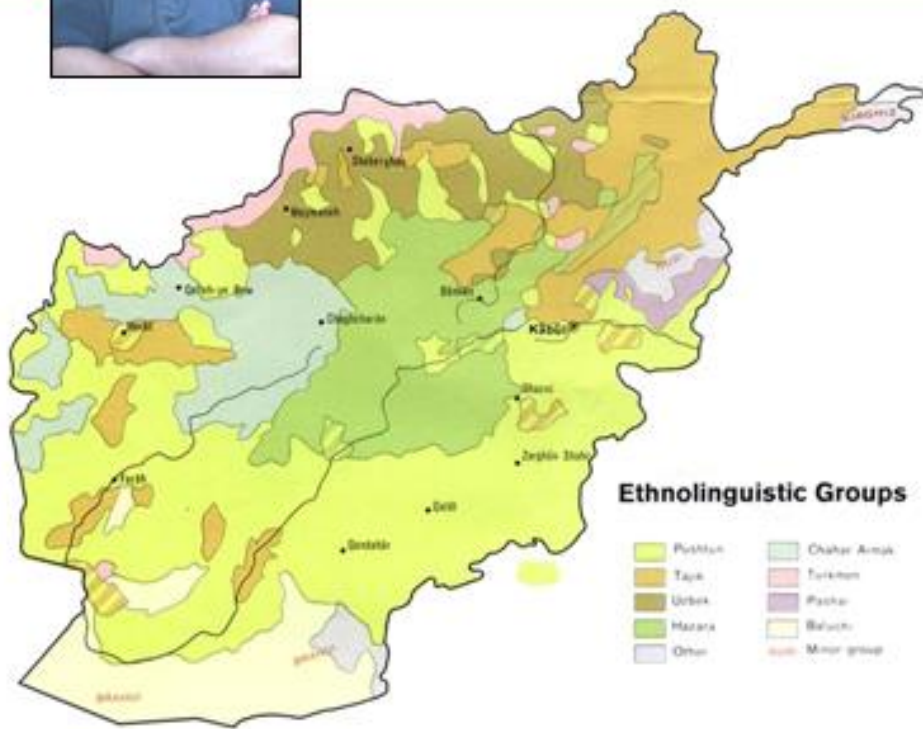
فلم ها و برنامه های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).
تاییدات فرهنگی - مدنی:

- ستایشنامه ی «پوهنخی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.

Pashtuns

(Power, influence and the bottom line)



By: Mustafa Omarzai

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**